یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله

احمد شاه ((اوریا)) وحدت یار
Ahmad Shah Vahdat Yar

قیام حق

سال اول شمارهٔ پنجم و ششم   ماه دلو و حوت   سال ۱۳۶۱

شعار ما

- رضای خداوند هدف ماست
- حضرت محمد رهبر ماست
- قرآن قانون ماست
- شهادت در راه خداوند از اهداف بزرگ ماست
- جهاد در راه خداوند راه ماست
- آزادی عزت ماست
- حجاب شرعی عفت ماست

فرمانِ خدا ج

بسم الله الرحمن الرحیم

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَٰٓؤُا لِلَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا : إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ
مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ
شَيْءٍ ؟ قَالُوا : لَوْ هَدَىٰنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ
سَوَآءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا
مِنْ مَحِيصٍ ۝ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ
إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ
فَأَخْلَفْتُكُمْ ۖ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَٰنٍ
إِلَّآ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي ۖ فَلَا تَلُومُونِي
وَلُومُوٓا أَنْفُسَكُمْ ۖ مَآ أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَآ أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ
إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ۗ إِنَّ الظَّٰلِمِينَ لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ -

سوره ابراهیم/ ۲۱-۲۲

. ترجمه : و حاضر شوند پیش خدا همه یکجا پس گویند ضعیفان گردن کشانرا یعنی تابعان پیش روان
را : هر آئینه مابودیم تابع و پیرو و شما پس آیا شما دفع کننده هستید از ما پارهٔ از عذاب خدا ؟
گویند : اگر هدایت میکرد ما را خدا ، راه نمائی می کردیم شما را. برابرست بر ما که داد و فغان
کنیم یا شکیبائی و رزیم ، نیست ما را هیچ مخلصی.
و گفت شیطان وقتی که فیصله کرده شد کار ، هر آئینه خدا وعده داد شما را وعدهٔ راست و وعده دادم
من شما را پس خلاف وعده کردم با شما و نه بود مرا بر شما هیچ تسلط لیکن بود آنکه بخواندم شما را
پس قبول کردید سخن مرا ، پس ملامت نکنید مرا وملامت کنید خویش را، نیستم من فریادرس شما وشما
نیستید فریادرس من ، هر آئینه من بیزار شدم از آنکه مرا شریک مقرر کردید پیش ازین. هر آئینه ستمگاراز
راست عذاب دردناک.

احمد شاه ((اوریا)) وحدت یار
Ahmad Shah Vahdat Yar

درین شماره میخوانید :

مضمون	صفحه
سر مقاله	٤
مسؤلیت تان چیست ؟	۱۲
تا ته وایم	۱٤
از اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان پاسداری کنیم	۱۷
انقلاب در انقلاب	۲۳
د دعوت کونکی روحی ناروغتیا	۲۷
آیا روز حساب هم هست؟ و یا اینکه	۲۹
روز هائی از زندگانی من	۳٤
دین او سیاست	٤٦
مارکسیزم و تحلیل مارکسستی حکومت	٤۸
پکت وارسا و سلطهٔ نظامی روسیه	٥۲
همسنگران پیامبر اسلام (ص)	٥۹
مه می شپیلوه! (شعر)	٦٥
استحمار مذهبی یعنی چه ؟	٦٦
مداخلات خارجی و انواع آن	٦۸
د نبی دریمه د اسلامی انقلاب	۷۳
راز پرستش	۷٥
د افغانستان د مسلمان ملت جهاد ته یوه کتنه	۷۷
مجاهد (قصیده)	۷۹
و مطالب دیگر . . .	
چکامه های انقلابی	٤۲

بسم الله الرحمن الرحیم

عماد الدین «وثیق»

چرا بایست حق را حق گفت و باطل را باطل؟

خوانندگان ارجمند مجلهٔ «قیام‌حق» مطلع خواهند بود که: ما در شمارهٔ اول این مجله و در سر آغاز کار، طی یاد داشتی از نقش سازندهٔ فرهنگ در تداوم انقلاب و رسالت اسلامی کمیتهٔ فرهنگی و بویژه نشرات آن ـ در جهت پخش و نشر اندیشه های تابناک واصیل اسلامی ـ یاد آور شدیم و تعهد سپردیم که: برای درهم نوردیدن گلیم چروکیدهٔ خمود و جمود فکری که بر قلمرو اندیشه و فکر نسل امروزین انقلاب کشورمان، گسترده است وارد عمل شویم و آنچه را که حق است ـ بی هراس وبیم بیان کنم و آنچه را که باطل است و مبتذل ـ بدیوار بکوبیم.

روی این تعهد و مسئولیت ـ به نشر و پخش یک سلسله مطالب که آگنده از حقائق بود ـ مبادرت ورزیدیم و از آنجا که میگویند «الحق مر و لوکان درا» این اقدام ما وا کنش هائی‌وانتقاداتی را برانگیخت که اینک کمیتهٔ فرهنگی بخاطر پاسخگوئی به انتقادات آزرده دلان (!) و بمنظور دفاع از حق ـ یادآوری مطالبی چند را لابدی و ضروری میداند:

نام این مجله «قیام حق» است. حقی که پس از یک پیکار و کشمکش مستمر و متداوم ـ در برابر باطل به پیروزی رسیده است.

«قیام‌حق» یعنی‌ممثل داعیهٔ برحق‌علمای داعیون اتحاد وره آورد تلاش های مخلصانهٔ علماء دلسوز به اسلام و آگاه از درد و رنج مردم.

«قیام حق» یعنی نسخهٔ شفا بخش دردهای بیکران همه سیلی خوردگان جور و غارت بیداد گران زمان.

«قیام حق» یعنی مشت کو بنده و شکست نا پذیر برفرق اباطیل وارا جیف‌و شمشیر بران برگلوی جباران و ستمکاران زمین.

«قیام حق» یعنی طوفان خشم ملیونها انسان دردمند و اسیریکه در سنگرگاه های خونین کشور ـ سر برکف نهاده‌اند و در دفاع از حریم حق (دین خدا) بپاسداری ایستاده اند.

«قیام حق» یعنی پیام بخون نگاشتهٔ ملیون‌هاشهید راه خدا که مارا به ثبات و پایداری دعوت میکند و

از خیانت و جفا کاری برحذرمان میدارد.

«قیام حق» یعنی انعکاس پرطنین استغاثهٔ آنهمه انسانهای محکوم و مظلومی که در زیر رگبار مسلسل و آتش توپ وطیارهٔ روس جناتیکار ضجه میکشند ومی-نالند و من و ترا بیاری و غمگساری میطلبند.

«قیام حق» یعنی «عصیان» تحقیر شدگان و مستمندان و بی نوایان ـ علیه غارتگران و زورگویان و زر پرستان.

«قیام حق» یعنی اعلان آزادی و رهائی انسان از ستم انسان و اعلان پیروزی لشکریان‌خدابرلشکریان شیطان و اعلان وارستگی انسان از قید و بند اوهام و آلودگیها و . . .

و «قیام حق» یعنی برپائی حکومت عدل الهی در زمین.

ادارهٔ این مجله و همکاران قلمی آن ـ بنا بر تعهد صادقانهٔ شان در پیشگاه خداوند (ج) و بنابر مکلفیت های شرعی شان و بنابر ندای ضمیر و وجدان آگاه و بیدارو آزاد شان و بنابر احساس مسئولیت در برابر دردمندان جفا دیدهٔ مظلوم واسیر و بنا بر اقتضای فطرت سالم شان-ازره آوردهای این «قیام» تاپای جان پاسداری نموده و در جهت انعکاس هرچه بیشتر و رساتر دردها و فریادهای بیکران مردم سعی خواهند ورزید.

ما،در بر رسی مسائل و نار سائیهای موجود ، در رابطه با انقلاب جاری کشورمان و همچنان در قبال بیان صریح و آشکارای حقائق و واقعیت ها (ولو تلخ و ناگوار) جز ادای وجیبهٔ شرعی و دینی و جز رفع مسئولیت درپیشگاه خداوند بزرگ و مردم ستمدیدهٔ میهن مان و استحکام هر چه بیشتر وحدت و همبستگی مسلمانان ـ غرضی و مرامی نداریم.

مادر بی پرده بیان کردن حقائق ـ جز اظهار اخلاص و محبت وصمیمیت نسبت به برادرانی که خود-آگاه و یا ناخود آگاه درسرا شیب سقوط و هلاکت قرار میگیرند هدف دیگری نداریم.

خداوند (ج) شاهد حال ما و ما فی الضمیرماست که هرگز آرزومند نخواهیم بود که ما و همرزمان و همسنگران ما بخاطر دوروزه زندگی زودگذر و متاع بی ارزش دنیائی مورد عذاب قرار بگیرند و ما برای نجات شان حرفی نگوئیم.

پس خوانندهٔ عزیز !

برادر و خواهرهد فمند و مبارز!

ای آنکه گرامی ترین لحظات شیرین زندگی ات را در پای مبارزهٔ اسلامی بودیعت گذاشته ای !

و انواع فشارها و آزارها و مشکلات را در راه عقیده ات تحمل کرده ای و پذیرفته ای !

وای آنکه تا هنوز لوح مصفای ضمیر ووجدانت از زنگ و غبار ذلت و خواری و «پوکی» و «پوچی» مکدر و آلوده نگشته است و قلمرو فکر و اندیشه‌ات از دستبرد حقه بازان وقلاده داران نیرنگ-باز زمان محفوظ و در امان مانده است . . .!

وای کسیکه عمری است ـ برای رهائی اسیران جور و غارت زورمندان و چکمه پوشان بی آرزم زمان در مبارزه و پیکاری ! و سراپای وجودت از مشاهدهٔ وضع رقت آور موجود ، مشتعل است ! . . .

بپاشو !

تو ، به حیث یک انسان مؤمن و آگاه و مسئول ـ کوله بار عظیم رسالت مبارزه و پیکار علیه باطل را بردوش داری !

زجا برخیز !

و بفریاد و استغاثهٔ انسانهای شلاق خوردهٔ اسیر و دردمند وطنت گوش فراده ! که : با ناله‌های حزین شان ـ من و ترا بیاری و غمگساری فرا میخوانند.

و برسر نسل‌های امروزین انقلاب که مسئولیت های خویش را فراموش کرده و در خواب غفلت-

فرورفته الله و یا نا خود آگاه در دام فریب و اغوای مکاره کان گرفتار مانده اند و یا در نیمه راه مبارزه - بنابر نواقص و نارسائیهای موجود ، خسته و افسرده برسر دوراهی قرار گرفته و در جستجو و تلاش راهی برای نجات و بیرون رفتن ازین بن بست - می باشند...

فریاد زن !

آگاهشان کن . . . !

و روح اعتماد و اطمینان را در کالبد خسته و افسردهٔ شان برانگیزو . . .

آری ، برادر !

بیش ازین در مرداب مصلحت پرستی های مبتذل - لولیدن و بیش ازین مهر سکوت برلب گذاشتن و باتوجیه مواقف نا درست و بیراهه رفتن های این و آن - خویشتن را گول زدن و بیش ازین خموش و آرام ، تماشاگر این صحنه های تراژیک و غم آلود بودن برمن و تو گناه است گناهی است عظیم و جرمی است بزرگ .

و اینک برای وضوح بیشتر مطلبی که عنوان کرده ایم و هم برای اینکه به آنعده از برادرانی که واقعیت موضوعات را در نظر نمی‌گیرند و جوانب اثباتی قضایا را درک نکرده و عمل می کنند ، تفهیم نموده باشیم و برای اینکه تصریح شود که ما در اظهار حق و بیان واقعیت ها فقط و فقط مکلفیت اسلامی داریم ولا غیر ، ذیلاً آیات مبارکهٔ قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم را تا حدی که مقدور است ذکر مینمائیم :

این شما و اینهم دساتیر و الای اسلام :

(الف) آیات متبرکهٔ قرآنی :

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ». (البقرة ، ٤٢)

ترجمه : و مپوشانید حق را بباطل و پنهان نکنید حق را در حالیکه بحقانیت آن آگاهید.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ o إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ o» (البقرة ، ١٥٩ - ١٦٠)

ترجمه : به تحقیق کسانی که پنهان می کنند آنچه را فرود آوردیم از سخنان روشن و هدایت بعد از آنکه بیان کردیم آنرا برای مردم در کتاب ، آن گروه ، لعنت می کند ایشانرا خدا و لعنت می کند ایشانرا لعنت کنندگان. مگر کسانی که توبه کردند و نیکوکاری پیش گرفتند و بیان کردند حق را، پس این گروه ، بمهربانی باز میگردم بر ایشان و من باز گردندهٔ مهربانم .

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ، أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ، ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ، وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ». (البقرة ، ١٧٤ - ١٧٦)

ترجمه : به تحقیق ، کسانیکه می پوشند آنچه را که فرود آورده است خدا از کتاب و می ستانند در عوض وی بهای اندک آن جماعه، نمیخورند در شکم‌های خویش مگر آتش را و سخن نگوید خدا با ایشان در روز قیامت و نه پاک کند ایشانرا و اینها راست عذاب درد دهنده . این گروه کسانی استند که خریدند گمراهی را عوض هدایت و عذاب را عوض آمرزش، پس چه شکیبا اند ایشان بر دوزخ ؟ این همه به سبب آن است که خداوند فرود آورد کتاب را به راستی و به تحقیق کسانی که اختلاف کردند

در کتاب حتماً در مخالفت دورند از صواب.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

(آل عمران ، ۷۱)

ترجمه : ای اهل کتاب ! چرا خلط میکنید و می پوشید حق را به باطل و چرا پنهان میکنید حق را دانسته ؟

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ لاَخَلاَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَلاَ يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران ، ۷۷)

ترجمه : به تحقیق کسانی که می ستانند در عوض پیمانی که بستند باخدا و درعوض سوگندهای خویش، بهای اندک آن گروه، هیچ نصیبی نیست ایشانرا در آخرت و سخن نگوید خدا با ایشان و نگاه نکند بسوی اینها در روز قیامت و پاک نسازد ایشانرا و برای اینهاست عذاب دردناک .

«وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلاَ تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ» (آل عمران - ۱۷۸)

ترجمه : و یاد کن چون گرفت خدا پیمان و عهد اهل کتاب را که حتماً بیان کنید کتاب را برای مردم و نپو شانید آنرا . پس انداختند آن عهد و پیمان را پس پشت خویش و گرفتند عوض وی بهای اندکی . پس بد چیزی است که می ستانند .

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ، وَلاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». (آل عمران/ ۱۰۴-۱۰۵)

ترجمه : و باید که باشد از شما گروهی که دعوت کنند و بخوانند بسوی خیر و نیکی و امر کنند به کار پسندیده و منع کنند از کار ناشائسته و نا پسند و آن گروه ، اینها رستگارانند. ونباشید مانند کسانیکه متفرق و پراگنده شدند واختلاف کردند با همدیگر بعد از اینکه آمد به ایشان دلائل روشن . و آن گروه برای ایشان عذاب بزرگ است .

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ . . . الآيه»

(آل عمران/ ۱۱۰)

ترجمه : هستید شما بهترین امتی که بیرون آورده شد برای مردمان ، امر می کنید به کار های پسندیده و نیک و منع میکنید از کار های نا پسندیده و بد و باور میدارید خدارا . . .

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللهُ وَلاَ تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً»

(النساء/ ۱۰۵)

ترجمه : هر آئینه ما فرود آوردیم بسوی تو کتاب را براستی تا حکم کنی در بین مردم بآنچه شناسا ساخته است ترا خدا و مباش خصومت کننده برای حمایت خیانت کنندگان (مباش پشتیبان خیانتکاران) .

«لاَخَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً»

(سورة النساء/ ۱۱۴-۱۱۵)

ترجمه : نیست خیر و نیکی در بسیاری از مشورت‌های پنهانی ایشان - لیکن خوبی در مشورت کسی

است که امر کند صدقه و یا کار نیک و پسندیده و یا به اصلاح درمیان مردم . و هرکه انجام دهد این کار را به طلب رضای پروردگار پس بدهیمش مزد بزرگ و هر که مخالفت کند پیامبر را بعد از آنکه آشکار شد بروی هدایت و پیروی کند سوای راه مسلمانان را ، متوجه بکنیمش بآنچه میگردد و در آریمش بدوزخ و او بدجائی است .

«یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا کُوْنُوْا قَوَّامِیْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰٓی اَنْفُسِکُمْ اَوِالْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنَ . . الآیه» (النساء - ۱۳۵)

ترجمه : ای مؤمنان متعهد انصاف باشید و اظهار حق کنندگان برای خدا اگرچه بر ضرر شخص شما و یا پدر و مادر و اقارب و خویشاوندان شما باشد . . .

«یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا کُوْنُوْا قَوَّامِیْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی اَنْ لَّا تَعْدِلُوْا، اِعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی ، وَاتَّقُوا اللّٰهَ ، اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ» (المعادة - ۸)

ترجمه : ای مؤمنان متعهد حق الله باشید و گواهی دهندگان براستی ، و وا دارنسازد شما را دشمنی قومی بر ترک عدل . عدل کنید که عدل نزدیکتر است به تقوی . و بترسید از خدا و به تحقیق خدا آگاه است به اعمال شما .

«اَلَّذِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ الَّذِیْ یَجِدُوْنَهٗ مَکْتُوْبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰاةِ وَالْاِنْجِیْلِ : یَاْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ وَیَنْهٰاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ الآیه» (الآیه الاعراف - ۱۵۷)

ترجمه : خواهم نوشت رحمت اخرویه برای آنانیکه پیروی می کنند پیغمبری را که نبی امی است . آنکه می یابند نعت او نوشته نزد خویش در تورات و انجیل ، امر می کنند ایشانرا به معروف «کارهای پسندیده و نیکو» و منع می کند ایشانرا از اعمال زشت و نا پسندیده . . .

«وَمِنْ قَوْمِ مُوْسٰی اُمَّةٌ یَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهٖ یَعْدِلُوْنَ» (الاعراف - ۱۵۹)

ترجمه : و از قوم موسی گروهی هست که دلالت میکنند مردم را براه راست و براستی حکم می کنند .

«خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِیْنَ» (الاعراف ۱۹۹)

ترجمه : لازم گیر عفو را و امر کن به کارهای پسندیده و اعراض کن از جاهلان و نادانان .

«اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ السَّائِحُوْنَ الرَّاکِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْآمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَالْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ» (التوبة ۱۱۲)

ترجمه : مؤمنین کسانی اند توبه کنندگان اند ، عبادت کنندگانند - حمد گویندگانند - سفر در راه خدا کنندگان اند - رکوع کنندگان اند و سجده کنندگانند - امر کنندگانند به کار های پسندیده و نیکو و منع کنندگانند از اعمال ناشائسته و ناپسند و نگاه‌دارندگانند احکام خداوند را و مژده ده مسلمانان را .

توصیهٔ لقمان به پسرش :

«یٰبُنَیَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَکَ اِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ» (سورة لقمان ۱۷)

ترجمه : ای پسرک من ! برپا دار نماز راو امر کن بکار های پسندیده و نیکو و منع کن از کار های ناپسندیده و بد و شکیبا باش در برابر آنچه میرسد ترا ، به تحقیق این از کار های مقصودی است . امر بالمعروف و نهی از منکر صفت مسلمان بوده و

برعکس صفت منافق آن است که به منکر امر می کند و از کار های نیکو و پسندیده جلوگیری بعمل می‌آورد. خداوند این هر دو مورد را چنین بیان میدارد.

«اَلْمُنٰفِقُوْنَ وَالْمُنٰفِقٰتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُوْنَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوْفِ. الآيه»

التوبة ٦٧

ترجمه : مردان منافق و زنان منافق بعض ایشان از جنس بعض اند امر می کنند بکار بد و ناپسند و منع می کنند از کار پسندیده و نیک. . .

«وَالْمُؤْمِنُوْنَ وَالْمُؤْمِنٰتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ». الآيه

ترجمه : مردان مسلمان و زنان مسلمان بعض ایشان با بعض دیگر دوست و کارساز اند. امر می‌کنند به کار های پسندیده و نیک و منع می میکنند از کار های ناپسندوبد.

و بهمین ترتیب در سورة العصر می بینیم که خداوند در جملهٔ اوصاف مؤمنین ، توصیه به حق را سبب نجات از خسران و زیانگاری دانسته وآن(توصیه) را یکی از اوصاف مسلمان میشمارد :

«وَالْعَصْرِه اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ. اِلَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَتَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوٰا-صَوْا بِالصَّبْرِ.»

ترجمه : و قسم بزمان ، که هر آئینه آدمی در زیان است ـ مگر کسانیکه ایمان آوردند و کار های شائسته کردند ـ و وصیت کردند یکدیگر را به حق (به دین درست) و وصیت کردند یکدیگر را به صبر و شکیبائی .

آیات متعدد دیگری نیز در قرآن مجیـد ، در مورد بیان حق و اظهار حق و تبلیغ احکام اسلام و نیز در مورد سرگذشت ملت ها و اقوام و یا به تعبیر قرآن امت های سابقه که در نتیجهٔ کتمان حق و یا اعراض از پذیرش حق و یا در نتیجهٔ قیام علیه پیامبران و یا علیه کسانی که مردم را به قسط امر می کردند موجود است که بیان و ذکر همه آنها درین مقال گنجائش نداشت .

ب ـ و این هم احادیث پیامبر بزرگوار اسلام سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم :

وفی معجم الطبرانی وغیره من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس قال : قال رسول الله صلی الله علیه وسلم :

«ماطفف قوم کیلا، ولا بخسوا میزانا الامنعهم الله عز وجل القطر . ما ظهر فی قوم الزنا الاظهر فیهم الموت وما ظهر فی قوم الربا الاسلط الله علیهم الجنون ولاظهر فی قوم القتل یقتل بعضهم بعضا ـ الاسلط الله علیهم عدوهم ولاظهر فی قوم عمل قوم لوط الاظهر فیهم الخسف وما ترک قوم الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الالم ترفع اعمالهم ولم یسمع دعاؤهم» جواب الکافی صفحه ٥٤

ترجمه : در معجم طبرانی وغیره از حدیث سعید بن جبیر روایت شده است از ابن عباس رضی الله عنه ، وی گفت : فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم: کم نمیدهد قومی پیمانه را و نقصان نمیکند ترازو را مگر اینکه منع می کند خداوند ازایشان باران را ، و آشکارا نمیگردد درمیان مردمی زنا، مگر اینکه خداوند آشکارا می سازد در ایشان مرگ را ، و ظاهر نمیگردد در هیچ قومی سود مگر اینکه خداوند مسلط می سازد برایشان جنون و دیوانگی را ، و ظاهر نمیگردد در میان مردمی کشتار ـ که میکشند یکدیگر را ـ مگر اینکه مسلط میسازد خداوند برایشان دشمن شانرا ، و فاش نمیگردد در میان مردمی لواطت مگر اینکه

ظاهر می گردد در ایشان خسف (فرورفتن در زمین) و ترک نمیکنند مردمی امر بالمعروف و نهی عن المنکر را مگر اینکه بالا نمیرود اعمال شان (بمقام اجابت نمیرسد) و نه پذیرفته میشود دعای ایشان .

«وفی المسند وغیره من حدیث عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت : دخل عَلَیَّ رسول الله صلی الله علیه وسلم وقد حفزه النفس . فعرفت فی وجهه ان قد حفزه شیء فما تکلم حتی توضأ وخرج فلصقت بالحجرة فصعدالمنبر فحمد الله وأثنی علیه قال : یا ایها الناس ان الله عز و جل یقول لکم : مروا بالمعروف وانهوا عن المنکر قبل ان تدعونی فلا اجیبکم وتستنصرونی فلا انصرکم وتسألونی فلااعطیکم»
جواب الکافی صفحه ٥٤-٥٥

ترجمه : در مسند (احمد) و غیر آن از حدیث عروه (روایت شده است) از عائشه رضی الله عنها که گفت : داخل شد (در خانهٔ) من رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه تنگ شده بود بروی نفس ، پس دریافتم از چهرهٔ مبارکش اینکه مشوش ساخته ویرا چیزی ، پس هیچ سخنی (بامن) نگفت تا وضوء کرد و بر آمد (از خانه) پس پیوستم بحجرهٔ (مبارکه) که برآمد بر منبر و حمد و ثنا گفت خدا را و فرمود: ای مردم ! بدرستیکه خداوند (ج) میگوید برای تان : امر کنید به کار های پسندیده و منع فرمائید از کار های ناپسند پیش از آنکه دعا میکنید مرا ، اجابت نمیکنم دعای شما را و مدد میخواهید پس مدد نمیکنم شما را ، درخواست میکنید از من نمیدهم شما را .

٤ ابن ابی‌الدنیا از عبدالله بن عمر(رض) این حدیث را مرفوع ذکر میکند :

والذی نفسی بیده لا تقوم الساعة حتی یبعث الله امراء کذبة و وزراء فجر واعوانا خونة وعرفاء ظلمة وقراء فسقة ، سیماهم سیماء الرهبان وقلوبهم انتن من الجیف ، اهواؤهم مختلفة ، فیفتح الله لهم فتنة غبراء مظلمة فیتها-وکون فیها والذی نفس محمد بیده لتنقض الاسلام عروة عروة حتی لا یقال الله الله ، لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنکر اولیسلطن الله علیکم شرارکم فیسومونکم سوء العذاب ثم یدعو خیارکم فلا یستجاب لهم ، لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنکر او لیبعثن الله علیکم من لایرحم صغیرکم ولا یوقر کبیرکم.
(الجواب الکافی صفحه ، ٥٤)

ترجمه : سوگند میخورم بآن ذاتی‌که‌نفس من در تصرف او ست ـ برپا نمی شود قیامت تا آنوقت که بر انگیزد خداوند ، امران دروغگو و وزیران فاسق و معاونان خائن و نمایندگان ظالم و قاریان فاسق که علائم و چهره ها شان علامه و چهرهٔ زاهدان است دلهای شان بدبو تراز نجاست ، آرزو های شان مختلف است . پس میکشاید خداوند برای شان عذاب (انقلاب) عالم گیر تاریک را ، پس متحیر میگردند در آن ، سوگند بذاتیکه نفس محمد در تصرف او است که پرچه پرچه میکنند اسلام را تا آنکه کس نام خدا را نمیگیرد .

هر آئینه امر کنید بکار های پسندیده و منع کنید از اعمال ناپسند یا اینکه خداوند مسلط میکند بر شما شریران و مفسدان شما را پس میرسانند بر شما سخت ترین عذاب را ، باز دعا میکنید پذیرفته نمی شود دعای شما.

هر آئینه امر کنید بکار های شائسته و منع کنید از اعمال ناشائسته و زشت یا مسلط میسازد خداوند بر بالای شما کسی را که رحم نمیکند برخوردان شما و نه احترام میکند بزرگان شما را.

من رأى منكم منكرا فليغيره بيده وان لم يستطيع فبلسانه وان لم يستطيع فبقلبه وذلك اضعف الايمان...

ترجمه: کسیکه ببیند از جملهٔ شما عمل زشتی را باید با دست خویش آنرا تغییر بدهد و در اصلاح آن بکوشد و اگر نتوانست و قدرت نداشت پس با زبانش و اگر نتوانست پس باید به قلبش آنرا بد بیند و این ضعیف ترین ایمان است.

ان اعظم الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر.

ترجمه: به تحقیق بزرگترین جهاد بیان سخن حق است در برابر زمامدار ستمگر و ظالم.

بنا بر دساتیر و احکام فوق الذکر دین مقدس اسلام، ما مکلفیم که در راه دعوت اسلامی - حقائق را بیان کنیم تا روز رستاخیز در پیشگاه پروردگار خویش سر افگنده و خجل نباشیم و ما نه تنها بخاطر دلسوزی به برادران خود بلکه بخاطر نجات خود مان نیز ناگزیریم حق را حق بگوئیم و مردم را از پی آمد ها و نتائج و عواقب ناگوار اعراض از حق بر حذر داریم.

در روزگاران حضرت موسی علیه السلام - زمانی قوم آنحضرت از فرمان خدا سرکشی کردند و در نتیجهٔ این سرکشی وعدهٔ عذاب خدا متحقق شده بود - عده ای به امر بالمعروف و نهی از منکر اقدام کردند و به سرزنش آن قوم پرداختند و به ایشان گفته شد: شما چرا قومی را که مورد عذاب خداوندندو زمان هلاکت شان فرا رسیده است- پند و اندرز میدهید و نصیحت میکنید؟ آنها گفتند تا ما نزد پروردگار خویش عذری و بهانه ای برای نجات داشته باشیم.

خداوند جریان واقعه را خود بیان میدارد:

«وَاِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُوْنَ قَوْمًا اِۨللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا، قَالُوْا: مَعْذِرَةً اِلٰى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ، فَلَمَّا نَسُوْا مَا ذُكِّرُوْا بِهٖ اَنْجَيْنَا الَّذِيْنَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْٓءِ وَاَخَذْنَا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا بِعَذَابٍ بَئِيْسٍ بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ»

الاعراف - ١٦٤-١٦٥

ترجمه: و یا دکن چون گفت گروهی از اهل آن ده (آن دیهی که سرکشی و نافرمانی کردند) چرا پند واندرز میدهید قومی‌را که خدای تعالی‌هلاک خواهد کرد ایشانرا یا عذاب خواهد کرد ایشانرا عذاب سخت؟ گفتند: تاما را عذری باشد نزدیک پروردگار شما و تا باشد که ایشان بترسند و پرهیز-گاری کنند. پس وقتی فراموش کردند آنچه پند داده شد ایشانرا، نجات دادیم کسانی را که منع میکردند مردم را از کاربدو گرفتار کردیم ستمکاران را به عذاب سخت به سبب آنکه فاسق بودند.

آری، توهم ای خوانندهٔ عزیز!

با در نظر داشت فرامین الهی و ارشادات نبوی(ص) - اگر مسؤلیتت را در جهت آگاهی و بیداری مردم و افشای نیرنگ ها و خیانت ها و در بیان حقائق و واقعیت ها - ادا نکردی و اگر برای اینکه خاطر کسی آرزده نگردد و یا نا راحت نشود - از بیان حق و از صحنهٔ پیکار و مبارزه کناره رفتی و یا حتی به سستی گرائیدی! یقین داشته باش و با ورکن که روز گار ما ازین هم سیاه تر خواهد شد و اگر در تغییر و اصلاح این وضع نکوشیدی حتما سر نوشت محتوم من وتو خسران ابدی است.

خداوند همهٔ ما را بلطف و عنایت بیدریغش توفیق بخشد تا از جان و دل و باکمال صداقت و برای در هم پیچیدن تو مار فتنه و فساد از محیط زندگی خویش برزمیم و از عذاب الیم خداوندی در امان بمانیم آمین!

«اِنَّ اَعْظَم الجِهَاد کَلِمَة حق عِنْدَ سلطان جَائِر»
بزرگترین جهاد ، بیان سخن حق در برابر زمامدار ستمگر است . حدیث نبوی

محمد کاظم «شارق»

مسئولیت تان چیست ؟

علمای کرام !

دانشمندان !

روشنفکران آ گا همند و بادرد(!)

ای همه آنهائی که مسؤلیت ابلاغ رسالت چون کوله بار امانت بردوش و چلچراغ شمع هدایت بردست تان است !

ای میراث خواران متروکهٔ پیامبر صلوات الله و سلامه علیه !

وای راهروان چراغ بدست مسیر حق و عدالت !

و ای کسانیکه ملیونها انسان بر اساس ایماء و اشارهٔ تان - یاراه میروند و یا افتان و خیزان در چاه - فرو میشوند ! مسؤلیت تان چیست ؟

الحال که ملتی بسمل وار در خاک می طپد و در اوقیانوسی از اشک و خون می لولد و ملیونهای دیگر بیراهه میروند و آثار و معالم فساد ، سایه وار بد نبال شان می گردد وعده ای در عیش و نشاط ، عربدهٔ مستی سرمید هند وبا خون شهدای گلگون کفن و بابیضهٔ شرف ملت با شهامت مان تجارت میکنند ، مسؤلیت تان جیست ؟

آ نگه که مفاسد و منکرات به سراغ مردمی بیاید ، قانون و ضابطه ئی هم درمیان نباشد و بقرآن خدا نیز مجال حکمیت داده نشود ، وجیبهٔ تان چیست ؟

در بحبوحهٔ شدت جریان رنجها - که هر روز تازه درد هائی ایجاد میگردد - مصیبت بزرگتر دیگری دست در گریبان ملت ماست و آن ، سرطان تضاد و تفرقه و در گیری و افتیدن بجان هم و چاپیدن و قاپیدن حقوق حقهٔ همدیگر است ، در قبال این وضع اسف انگیز و المبار ، وظیفهٔ تان چیست ؟

یاد دهانی این نکته از پیام سرکشادهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم به شما وظیفهٔ من است که میفرماید :

"لتأ مرنَّ بالمعروف او لتنهونَّ عن المنکر اولیو شکن الله ان یبعث علیکم عقاباً منه ثم تدعونه فلا یستجاب لکم"

رواه الترمذی عن حذیفة وقال هذا حدیث حسن وهکذا رواه احمد

ترجمه : قسم بذاتی که نفس من در تصرف اوست یا امر می کنید به کار های پسندیده و منع می سازید مردم را از بدی ها ، یا اینکه بزودی خداوند می فرستد بالای تان عذابی را که پس از آن هر چند دعا کنید ـ پذیرفته نمیشود»

آیا مظالم موجود در سنگرها ، لنگرها ، و دفتر هارا و درد والم دلشکستگان آفات و تحقیرشدگان مقامات شکوه و دربارهائی را که جولا نگاه شیاطین جنی و رقصگاه رول بازان انسی است ، درک و احساس نمی کنید .

ظلمت ممتد و خسته کنندهٔ شبستان دیجور و هراسناک که وسیلهٔ دست های آلودهٔ نا شایستگان اجنبی بربستر حیات سیاسی و اجتماعی ملت مستضعف ومحکوم ما گسترانیده شده و جو عفونی و منحطی که به اثر و سوسه های آشو بگران ناپاک ، مسموم و حاکم گردیده ، طلوع فجر صادق امید و تجلی با مداد آرزو های سپید را غیر ممکن و همانند رؤیای کاذبه ، فاقد تعبیر جلوه میدهد . آیا و جیبهٔ ایمانی تان چه ایجابی دارد ؟

امروز که منحوس ترین تفاله های مجهول الهویهٔ تاریخ زده و رسوا و دست آموز ترین دنده های آلت فعل استعمار و استکبار ، با کج اندیشی و سیاست بازی ، ساتور مقاولات مسخره و ضربهٔ اتهامات ناروای حویش را مصروف تحریف مضمون جهاد و تغییرمسیر اسلامی انقلاب نموده اند و با استفاده از لایهٔ سیاه و قیرگون جهل حاکم ، زمینه را برای مرگ تدریجی ملت مسلمان و اهدار نیرو های مقاوم انقلاب ، مساعد ساخته اند ، ایمان شما چه قومانده میدهد ؟

آیا هنوز هم «مصلحت» اجازه نمیدهد که «حق» را حق بگوئید و «باطل» را باطل ؟! یا اینکه روابط و پیوندهای گونا گون ، تجویز نمی نماید تا برستمگران بخروشید و یالا اقل به اظهار «کلمهٔ حق» در محضر شان مبادرت ورزید و خویشتن را مصداق بحق حدیث «آکبر الجهاد» رسول الله صلی الله علیه وسلم بسازید؟

اینست تازه دستوری که فورا راه شما پیشکش مینمایم :

"اذا رأیت امتی تهاب ان تقول للظالم یا ظالم ! فقد تودع منهم" (رواه الحاکم عن عبدالله ابن عمر ـ وقال صحیح الا سناد)

ترجمه : آنگاه که دیدی امت مرا و ترسیدی که ظالم را ظالم بگوئی (و به عذابی گرفتار گردی) پس خویشتن را از میان ایشان برکنار ساز ،

و این است فرمان دیگری از سر آمد پیامبران علیهم السلام که میفرماید :

"اذا ظهرت البدع وسبت اصحابی ، فعلی العالم ان یظهر علمه، فان لم یفعل فعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین"

(کما ذکر ابن حجر هشیمی فی الزواجر)

ترجمه : چون رائج گردد رسوم با طله و بی اساس و توهین شوند یاران من، در آنوقت بر علما ست که فضیلت خویش را ظاهر سازند (و مردم را با تبلیغ ، از بدی ها ممانعت نمایند) اگر چنین نکردند ، بر ایشان است لعنت خدا و نفرین فرشتگان و همهٔ مردم .

آری ، دانشمندان درد مند و عزیز !

این زنگ گوشخراش خطر متوجه شماست :

بلحاظ خدا و بپاس ارزش اسلامی و موقف ایمانی تان و بخاطر نجات از نفرین خدا و بندگان او بپاشوید و مردم را از مرداب عفونت زای بدبختی ها و نابسامانی هائی که مصاب اندو بی‌تابانه دست و پامیزنند ، برحذر دارید .

بر خیزید و بی باک و بی هراس وبی هیچگونه

بقیه در صفحهٔ ۸۳

شهرت ننگیال

تاته وایم

تاته وایم زما مخاطب ته یې هغه څوک چې د اسلام وطن او خپلو غمځپلو هیوادوالو د خدمت او غمخوری د عوه کوی ، او هغه څوک چې ځانته یوځه وایي .

تاته وایم هر څوک چې یې او په هرځای ، مقام او موقعیت کې چې قرار لری : ځان و پیژنه او خپل مسئولیت چې ځان پیژند ته د خدای پیژندنی سریزه ده (من عرف نفسه فقد عرف ربه). ځان و پیژنه چې ته څوک یې څه مسولیت لری او د څه مدعی یې ستا مسؤلیت یوازی پدی نه رفع کیږی چې د مهاجرت لاره دی ونیوله او د لته یا هلته سیخ کینا ستلی - دغه او پداولوی کار پدی ځای نه ختمیږی - داسې آسانه او لنډه یې مه گڼه . پوه شه چې مهاجرت د یوه عظیم جهاد د مقدسې حیثیت لری یوازی کار پدی پای ته نه رسیږی چې د لته او هلته د مهاجر په نامه بسنه وکړی راشن او . . . واخلی او غلی کینی ، د مهاجرت فلسفه د یوی لوی جهاد تحول او قیام پیلیزه بنودل شویده .

زما اوستا کار یوازی پدی نه بشپړ کیږی چې په افغانستان کې دننه د مؤمنو مجاهدینو د میړانی او توری ستاینه وکړو ، او ځان پدی لوړ ونیسو او گټه یې وخورو ، یا د روسی تیری کوونکو د جنایاتو مذمت بیان کړو ، بایدزه او ته په سراو مال په خپله هم په دغه لار تلو ته ځان وراندی کړو.

که ته په تن موړ یې نو در په یاد کړه هغه بې کسه اوبې سر پرسته کونډه چې خاوند یې د حق په لارکې د سر قربانی ورکړی او دا له خپلو زیرمخو رنځورو بې در ملو او نهرو بچیانو سره په زړه دننه غم خوړی او بې اسری او بنکی تویوی.

درپه یاد کړه هغه د خدای دلیاری قهرمان مجاهدین چې په وړی گیډه او لوڅو پښو د ژمی پدغه سختو واورو او یخنی کی د اسلام پر دښمنانو برید ونه کوی او زه او ته دلته د هغوی په قهرمانیو ځان پورته پورته غور خوو .

یاد کړه هغه زخمی مجاهد چې د دښمن په گولو لگیدلی بې در ملو او پټی پروت دی او زیږ اوی کوی او تپ یې ددر ملو د نشتوالی له امله چنجی کړی او شړیدلی وی .

که ته په توده کوټه‌کی د سوئی گیس د بخاری ترشا آرام او گرم ناست یې نو د رپه یا دکړه هغه بیوزلی هیوا دوال چې روسی الوتکو یې کورونه وران کړیدی او هغوی په لمدوسمڅوکی پدغه یخ او ساړه ژمی کی شپې تیروی .

که ته آزاد یې او هره خوا گرزیدلی شی نو در په یاد کړه د دین او ناموس د لاری هغه بندیان

کوم چې په وحشتنا کو زندانونوکې تر برق ډنډو او داسې تورو طاقت فرسا شکنجو لاندې بیاهم "الله اکبر" ناري وهلې در په یاد کړه هغه هیوا د وال دې چې یوازې د اسلامي عقیدې په لمرلوسره یې سینه په گولو غلبیل غلبیل کیږي او ژوندي په خاورو کې ښخیږي که ته له خپلو او لادونو اوکورنۍ سره آرام او په امن کې یې نو در په پاد کړه هغه کورنۍ چې حتی دزانگو ماشوم مان یې هم د روسي عسکرو د بر چوپه څوکو او د کلاشنکوف په گولو سوري سوري پراته دي .

هغه سور سترگو ته ودروه چې د زړه کټرې د حق د سنگر شهید زوی ورته په کټ کې په وینو رنگ ایښې او دادتودو او ښکو د اورو لونه پر ته د بل څه وس نلري ! در په یاد کړه هغه زوی سرې بوډاچې زوی یې د روس یرغلگرانو له لاسه شهید شوی او دی یې یوه او باه خوا په ورک سرې پسې انساپه لاس گرځي او ټکرې خوري !

در په یاد کړه هغه خورچې د خپل شهید ځوانیمرگ ورور زیارت په ښو جاروکوي او په اوښکو سره یې آب پاشي کوي .

در په یاد کړه هغه میرمن چې د خپل خاوند غلبیل غلبیل تهر ته گورې او د زړه وینې خوري .

در په یاد کړه هغه یتیمان چې پلرونو یې د دین او وطن په لارکې سرونه قربان کړیدي او هغوی اوس هم در وازې ته سترگې نیولې او در اتلو انتظار یې کوي . او در په یاد کړه خپل ملگرې ، کلیوال او هیواد وال څه شول او څه پرې کیږي ؟ در په یاد کړه د وطن وران کورونه ، سوې فصلونه او په وینو سرې دښتې او غرونه ته چې په هرځای کې یې که د ناز او راحت په بستره کې پروت او که داروپا او . . . په لوړ و قصرونوکې او که دلته او هلته د خپلو هیوا د والو مجاهدې او سرښندنې په پادولره

هسې نه چې دغه قرباني او سر ښندنې د خپل موټر بنگلې ، مقام او څوکۍ . . . صدقه وگر ځوي او یوازې په همدې کې خلاصه کړې . پام چې داسې ونکړې هغه قرباني او سرښندنې د ډېر لوی او اوچت ارمان په لاره کې شویدې ، هغه د اسلام او آزادۍ د منزل قرباني دي ، گوره دغو قربانیو دغه ارمان او هیلوته دوصره په تیته او سپکه ونه گورې او خیال کوه چې د خپلو هوسونو ، راحت او شخصي اغراضو قرباني یې و نه کړځوې

هسې نه چې د نوي ماډل د دغه لوکس موټر، دغه مقام او . . . په نشه کې خدای مکړه ځان ، مسؤولیت وژکړې او د هیو ادهغه ویرجن حال در- څحه هیرشي او د دغه نشوپه خمارکې خدای(ج) هم هیر کړې .

یو ازې په یوه دوُبیاینو ، ایخوا دیخوا نه خلاصیږي - یوازې د ځان آرامي او دغه تو د نرم او گرم محیط په نظرکې مه نیسه ، لږ اخواوگوره هلته قدم په قدم اور ، وینې ، اوښکې ، باروت وسپینې درد، غم اوکړاوونه پراته دي - هسې نه چې همدغه د سر پټول او امن غنیمت وگڼې او هغه سور اور د باروتو بوی او ویرانه ویرانی له یادو باسې گوره ته چې هر څوک یې خوچې ځانته مسلمان و ایې او ځان د افغانستان بولې ستا مسؤلیت ډیر دروندی او ته د ډیرلوی د عوی مدعي یې هسې نه چې د مادیاتو مینه اود شخصي اغراضو سیلي درنه په دغه مسؤلیت کې د رښتینولۍ او صداقت لاره ورکه کړي - دغه ټولې بلا گانې او مصائب که پرون را یاندې د بل چا له لاسه راغلې وُخونن یې د پایښت زیاوت او ډیر یښت مسولیت زما او ستا په غاړه دي .

مکوه نور دغه‌ستو نزي چې د نه پا ملرنې، نه پیژندنې، اختلافاتو او شخصي اغراضو نه یې منشاه او سرچینه نیولې ده ، مه زیاتوه او لاره مه اوړدوه.

که د مشرۍ او زعامت ویاړ لرې نوګوره په تا ډیر اعتماد شویدی. تاته د باور لاسونه اوږد شوی دی او د دغه باور او اعتماد په او ږدوکی د روسی غوندی نړی خور قدرت سره د مقابلې او جهاد په لړکی ډیری وینې توی شویدی. . سکوه، او دغه باور او اعتماد هماغسی په ځای وساته.

تا له خلکو او ملت سره ډیری وعدی او ژمنی کړیدی، خدای مکړه چې ځنی شرایط او غفلت دغه وعدی او ژمنی ستا له خاطر څخه و باسی یوازی پدی کار بشپړ کیږی نه چې څو هغسی او دغسی نسان په ځان را غونډ کړو، ډله جوړه کړو او ګوند او اعلامیې خپری کړو او ابلاغیې، مسئولیت په همدی ځای نه رفع کیږی. د پاک او نا پاک، ښه او بد، خیر او شر، او . . . تو پیر په کار دی ځینې هغه فرصت طلبه او مطلب آشنا خلک چې د غنې د تارو په خیر له تا نه تا و را تا و دی او بنایی ته یې د خپلو شخصی اغراضو او اهدافو په لومو کی احاطه کړی وی او د غوړو، چربو، ښستوخبرو او . . . له امله تا ته نژدی او ګران شوی دی پیژندل او فرق ضرور دی او هر څه د بصیرت، حقیقت او واقعیت په سترګو لیدل په کار دی نه د اټکل او یا یوه او بل دغه او هغه په خو له او سترګو. . .

تا نه په ملیونه، بیوزلی مظلوم او در پدر وګړی د امید او توقع سترګی په لاره دی هسی نه چې دغه توقع او امید ته د مثبت ځواب پر ځای هغوی د نا امیدی او مأیوسی څپېړی پر مخ وخوری. او ګوره چې دغه څیزونه تا نه لو یې پیدانکړی او د غرور په بحر کی دونه غور ځوی. هسی نه چې ستا د بچیانو سو کاله ژوند، سره او سپین مخونه تا د زرګونو نورو بی پلاره نا روغه او بی کسه ماشومانو لـه زړه دردونکی حـالت څخـه بی خبره کړی.

د هغه ماشوم او مور حال ته ژوره پا ملرنه په کار ده کوم چې د بمبارۍ له ویری نه یې کور، کلی پرایښی او هغه ماشوم د خپلې کونډې مور د شلیدلی ټکری په پیڅکه پوری په د ښتو او غرونو کی څښیږی.

که په لکس موټر کی آرام ګرځې نو د دغه موټر تیل زموږ د شهید انو وینې و ګڼه ـ که په ښکلی او ښایسته بنګله او کور کی ناست یې نو دا د زرګونو بیګناه انسانانو په ککریو بناوبو له که د سوګګیس بخاری ته تو د او آرام غزیدلی یې نو دغه تود والی او حرارت د لکونو کونډو او یورو آه او د زړه اور و ګڼه که د اوړی په موسم کی ایرکندیشن ته ناست وی دا د زرګونو یتیمانو او بی کسو ساړه ساړه اسویلی در واخله څومره لوی او عظیم مسئولیت ګوره هسی نه چې دغه لوی مسئولیتونه د مادی ګټو، شخصی اغراضو په ګرد او کشمکش کی شاته و غورځوی او د اختلاف په ګیر او دار کی چې بنا یې ستا د ذاتی قدرت غوښتل یې تعبیر کړو دغه مسئولتیونه هیر کړی او یا ورته پا ملرنه ونکړی او حالات لدی نه نورهم خراب او بحرانی و ګرځی او د مفسدینو، جنایتکارانو لپاره موقع او دریځ پـه لاس ور شی.

احتیاط ـ پام کوه چې یوه ورځ به د لکونو شهیدانو له پاکو او سپیڅلی وینو نه ډیر تند او هیبتناک سیلاب جوړیږی، د یتیمانو او کونډو اسویلی به د یوه مدهش طوفان په بڼه کی ور سره مل کیږی او دغه سیلاب او طوفان د کفر او کمونیزم د ماڼیو له ورانولو او له منځه وړلو سره ستا د غرور، غفلت او خود خواهی ځلی هم په خپلو څپو او امواجو کی دبربادی کندی ته ورتیل وهی، او خپله لاره به و باسی.

وَانَّ هٰذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً.

(قرآن کریم)

پیوسته بگذشته

از: اتحادِ اسلامی مجاهدین افغانستان پاسداری کنیم

نگارش : م ، هروی

در شمارهٔ قبلی ، گفتیم که : «اتحاد» و «اختلاف» ، دو پدیده از نمودهای اجتماعی جوامع انسانی می باشند و بالطبع از این قاعده (هر پدیده از رویدادهای اجتماعی‌که در سطح عینیت ها وذهنیت های یک جامعه نمودار میشود، دارای علل و عواملی است) مستثنی نیستند. لذا اولاً باید دید که چه عواملی اختلاف و تفرقه را بعنوان یک سفتهٔ عمیق در متن جامعه نگه داشته و کدامین انگیزه ها و ضرورت ها یا جاذبه هائی است که میخواهد این تفرقه را به وحدت مبدل سازد ؟

و نیزگفتیم که : پیش از هر علت فرعی و غیر ملموس دیگری، چهار عامل عمده در پس منظر «تفرقه» بچشم میخورد ـ سه تا ازین عوامل «ذاتی» و یکی از آنها عارضی است.عوامل ذاتی عبارت انداز: ناسیونالیزم ناآگاهی و نفس و عامل عارضی عبارت است از : استعمار. از جمله عوامل ذاتی ، ناسیونالیزم ، بحیث نخستین عامل «تفرقه» بر رسی گردیده و اینک دنبالهٔ بحث را از : «نا آگاهی» که بحیث دو مین عامل «تفرقه» وانموده شده است ارائه میداریم. این شما و این هم ادامهٔ بحث . . .» (اداره)

۲ـ نا آگاهی :

علت دیگر پیدایش فاصله و درز در صفوف مبارزین ، نا آگاهی است . نا آگاهی ، ما در بسیاری از امراض اجتماعی و سر چشمهٔ تمام انحرافات و کجرویها می باشد ، وقتی جامعه ای ، ملتی ، و یا گروهی با اسلحهٔ «شناخت» مسلح نبود ، آن جامعه و آن ملت و . . . بازار و میدان عمل استعمار می شود . آن جامعه می تواند خریده شود ، میتواند بابهای سنگینی فروخته شود و خلاصه بدنهٔ آن برای پذیرش هر نوع آسیب و آفت اجتماعی ، سیاسی و . . آماده است

هر چند که جامعهٔ ما در مسیر انقلاب ، پرده های جهلی را که استعمار از چندین صد سال به این سو بر گوش و چشم و بصیرت آن پهن کرده بود ، با رشد شعوری و آگاهی نسبی دریده است و بحمد الله به سطح معتنا بهی از خود اگاهی رسیده است و بهمین دلیل بسیاری از دوستان و دشمنان را بخوبی تشخیص میدهد ـ اما فراموش نباید کرد که دشمن امروز ما تنها قشون سرخ و پکت وارسا نیست ، خصم ما امروزه همان گرگ خونخوار و روباه مکاری است که لباس گوسفندی مهربان و خوش خرام را مزورانه بر تن می کند و نیش زهر آگینش را ماهرانه

بر تنهٔ انقلاب فرو مینماید و از هر لحظه و هر فرصت و هر موقعیتی برای کید ورزیدن و از قفا خنجر زدن و بشکل نامرئی بسوی اهداف شوم خود خزیدن، دریغ نمی نماید، و بسیار ساده اندیشانه خواهد بود اگر بگوئیم که جامعهٔ ما اینچنین دشمنی را هم بخوبی شناخته و انقلاب ما آنرا تصفیه نموده است.

زیرا که امروز توطئهٔ های وسیع همین دشمنان نقاب پوش است که بشکل پیدا و پنهان در میدان «نفاق» علیه اتحاد نیرو های انقلاب عمل میکنند.

این اصلی محرز و واقعیتی مسلم است که فقر فرهنگی و علمی بدلیل تراکم سالیان دراز تحمیق و استحمار رژیم های انتسابی استعمار، برکل پیکرهٔ ملیونی مردم، همچون فقر اقتصادی بیداد میکند - تنها پایگاه معرفت و دانش دینی و انقلابی در این جامعه مساجد و منابع اسلامی است که بر اثر کید دیرینهٔ دشمنان دین از محتوی اصلی رسالت خود نسبتاً تهی گشته و محیط های نامنهاد «معارف» هم بدون شک پایگاه طرز فکر های انحرافی و باتلاق رشد اندیشه هائی الحادی بوده است، مردم، اکنون فقط بنام «الله» علیه «کفر» جهاد میکنند، نه بیش و نه کم - شناختی عمیق از اساسات اسلامی ندارند، مسائل - جریانات و رویداد های جامعه و جهان را نمیتوانند بکاوند، و به ژرفای آنچه که در محیط دور و نزدیک شان تبارز میکند، نمیتوانند بنگرند - این یک خلائی است که اگر پر نمی شود - دشمن آنرا پر میکند. **و تنها حفاظی که قادر است جلو حرکت دشمن راسد نموده و این خلا ها را پر نماید، وحدت رهبری در جامعه است، رهبری واحد میتواند تمام حرکات پیدا و پنهان دوستان و دشمنان را زیر نظر داشته باشد و در برابر شیوه ها و تاکتیک های آن به آن** **متحول دشمن** - موضع هوشیارانهٔ اتخاذ کند - بنا بر

این اگر جامعهٔ دارای یک چنین رهبری نیست، به آسانی ممکن است دوست را در چهرهٔ دشمن و دشمن نیرنگ باز را در سیمای دوست ببیند، به سادگی ممکن است به آرایش ها و پیرایش ها و زرق و برق ها و فوت و فن های مکارانه فریب بخورد.

روشن است که **انقلاب، دارای چنین رهبری نیست، و از ینرو دشمن و دوستان نادان، عدم آگاهی عمیق توده را علی الحساب سپر القاءات و توطئه های تفرقه انگیز و نفاق آمیزی ساخته و از این زاویه نیز تأثراتی وارد کرده و سموساتی پاشیده اند و در نتیجه برسر وحدت مردم سنگ اندازی نموده اند، که اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان بعنوان ارگان واحد رهبری جهاد**، در آینده با تمرکز قوی و تشدید تلاشها، در جهت آگاهی اسلامی و انقلابی مردم گام های ثمر بخشی بر خواهد داشت.

۳- نفس:

عمده‌ترین اهرم ذاتی همه انواع تشتت و تفرقه نفس است... یعنی درست همان چیزیکه قرآن باز گو کرده است:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا - وَاذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیرًا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ، وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ...»

مبارزهٔ اسلامی از نیروهای زیر فرماندهی خود میخواهد تا در روند مبارزه همیشه خدا را نصب العین خویش قرار دهند - زیرا این یاد خدا است که حقیقت معرکه ها، انگیزه ها و اهدافش را در همه حرکت ها و همیشه لحظه ها در مشاعر مؤمن، حی و حاضر نگه میدارد و این باور را در قلوب و افکار مبارزین راسخ می گرداند که این مبارزه - معرکهٔ خدا است برای تثبیت الوهیت وی در پهنهٔ زمین و طرد و محو کلیه طواغیت و اباطیلی است که این الوهیت را

غصب کرده اند . جنگ ـ جنگ قدرت ، سیطرهٔ طلبی ، غنیمت خواهی ویا استعلاء شخصی و گروهی نیست ـ نبرد ـ نبرد طبقاتی و منفعتی نیست ، جبهه جبههٔ عقیده است ـ و ایمان ـ در برابر کفر و ظلم و طغیان ، حرکت جان نثارانه است در راه «الله» و در جهت سلطنت مطلق وی . . .

مبارزهٔ اسلامی از قوتهای تابعهٔ خود میخواهد تا در میا دین جهاد تنها از خدا و پیامبرش فرمان ببرند ـ و ابتداءاً خویشتن را به خدا (ج) تسلیم کنند و خود هارا سر بازان و سپاهیانی فدا کار در راه خدا بدانند ـ زیرا که اگر چنین نکنند بزودی اسباب نزاع و شقاق در بستر مرگ شان نطفه میگذارد ـ بهمین دلیل است که خداوند (ج) در عقب امر به اطاعة الله و رسول از نزاع و اختلاف در مسیر مبارزه سخن می زند ـ و در واقع تخلف از اوامر الله و رسول و تن دادن به هوی نفس را عامل اساسی تفرقه بازگو میکند «وَلاَ تَنَازَعُوْا فَتَفْشَلُوْا وَ تَذْهَبَ رِيْحُكُمْ . . . .»

مسلماً مردم وقتی باهم در آویز می شوند که جهت رهبری و قیادت مبارزه متعدد باشد . و هوی و هوس و بالآخره منافع «!» مطاع مطلق قرار بگیرند نه خدا(ج) پس اگر مردم در جهاد به خدا و رسولش تسلیم شوند و تنها در برابر قیادت الهی سر تعظیم فروآرند ، سبب اول و عامل رئیسی نزاع فیمابین شان از میان میرود ـ هر چند که نقطهٔ نظر ها هم در مسائلی چند نا همگون باشد ـ زیرا که اختلاف نقطه نظر ها و تفاوت بینش در استراتیژی و تاکتیک که از نحوهٔ برداشت های متفاوت برمیخیزد ـ عامل شایع کنندهٔ نزاع نیست ـ بلکه این هوی نفس است که هر انسانی را در موقعیتی قرار میدهد که برروی نظر خود اصرار و پافشاری کند و نظرات دیگران را باطل و مردود بشمارد ولواینکه حق هم برای خودش در آن مسائل روشن باشد ـ این هوی «نفس» است که در یک کفه گذاشته می شود و «حق» در کفه دیگر، و بیگمان آن نفس است که ترجیح پیدا می کند .

بدون شک مرکز ثقل اختلاف و تعدد گروهی در انقلاب ماهم حول همین نقطه نهفته است ـ و مابدون اینکه اینجا دسته ویا گروه مشخص را زیر ساتور این اتهام بگذاریم ، رسالت خود میدانیم که بگوئیم ـ نیرو های اصیل مبارزهٔ اسلامی که دندهٔ اساسی مقاومت ضد الحادی بوده و اکنون در کنف یک و حدت گردهم آمده اند ـ در گذشتهٔ عمل شان همچو امری ملموس نبوده است ـ با آنهم قضاوت و حکمیت با ملتی است که در طول گذشت زمان یقیناً با صحت و سقم تمام جریانات آشنائی پیدا کرده است . «وَ مَن يُّوْقَ شُحَّ نَفْسِهٖ فَاُوْلٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ» .

استعمار :

از عوامل ذاتی اختلاف که بگذریم ـ طبیعتاً میتوانیم استعمار را تمام عامل عارضی مسئله فکرکنیم. برای دشمن توسل به شیوه های و حدت شکنانه به تمام انواع و اشکال آن ، تازگی ندارد دشمن ـ دشمن است و استراتیژی آن حکم میکند که هر نقطهٔ را که بعنوان عامل حرکت طرف تشخیص دهد ـ نشانه نماید و آنرا از جبههٔ انقلاب بازگیرد ـ و دقیقاً درین رابطهٔ خاص، روش محوران اهریمن در جهت اختلال در روح توحیدی مبارزه ـ همه گونه ابزار و آلات کهنهٔ استعمار را بکار برده اند ـ و برای دشمن تلاش‌های پیاپی ولا ینقطع در این محور به این خاطر دلگرم کننده است که آئین «تفرقه بینداز و حکومت کن» یکی از سهلک ترین حربه های استعمار در طول تاریخ علیه حاکمیت امت اسلامی و همه ملتهای آزاد جهان

بوده است - اما بهتر است همین‌جا روی این واقعیت تلخ الهام کنیم که عوامل ذاتی اختلاف در خودما است.

«اِنَّ اللهَ لایُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِاَنْفُسِهِمْ»

و بنابر این دشمن فقط بعنوان یک عامل عارضی و بیرونی محض به آن انگیزه های ذاتی «تفرقه» که در بطن جامعه وجود دارد - جهت، حرکت و بالآخره زمینه میدهد.

از آنچه گفته آمد نتیجه می گیریم که جاذبه‌های اختلاف و عوامل آن هرچه بود - کنون زمان آن رسیده است که اشتباهات گذشته را جبران کنیم و از تکرار آنچه که ندامت آفرین و خذلان آور است، بپرهیزیم وبیاد بیا وریم فرمودهٔ پیابر(ص) و رهبرمان را که می فرماید: «لایلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین» و برای آنکه به زیانهائیکه ازین آفت شوم «تفرقه» در فصل انقلاب برنهضت ماسایه افگنده است، وارد بشویم، بهتر است شمه ئی از محصولات شرارت زای شقاق را بازگو کنیم.

باآنکه ملت ما در یک امر (مبارزهٔ با کمونیزم و قشون بین المللی آن) کاملاً وحدت داشته و دارد - اماجو بی اعتمادی وخود باوری که کم و بیش از سطح تا در رهبری گروه‌ها به سطوح توده‌ها کشید، بخودی خود جوانه‌های اختلاف را بارور تر ساخت - و اگر بشود آماج گستردهٔ آفت فوق الذکر را در چند نکته گوری قطب بندی کرد، باید گفت که فی‌الاجمال مضار آن در سه بعد اصلی بررخ انقلاب پنجه کشید و سرعت مسیر بسوی پیروزی را کاهش داد:

۱- اردوی رویا روی انقلاب.

۲- جبههٔ داخلی انقلاب.

۳- جبههٔ جهانی انقلاب.

۱- اردوی رویاروی انقلاب:

هنگامیکه اولین نشانه‌های قیام و نخستین طلایع حرکت از کوه پایه‌های قهرمانپرور وطن و از افق خونین مبارزهٔ اسلامی آغاز گشایش جبههٔ مقاومت را اعلام کرد - رژیم تره کی که مست از نشهٔ قدرت و تشنهٔ خون مظلومان بود - دیکتاتوری نامنهاد پرولتاریا را بعنوان قویترین آلت اجرائی نقشه‌های سرکوبگر - برای عقیم نمودن نهضت کافی می دانست. حماقت دشمن به آن پایه بود که فکر میکرد باحسابهای سهل و بطور فوق العاده جرقه‌های مقاومت را خفه میکند و بطن خود آشوب ارتجاع و فئو دالیسم«!» را - فرو می نشاند. امافراگیری و توفا نخیزی وبالآخره سراسری شدن نهضت برروی همهٔ پندارهای جاهلانهٔ کمونیزم خط بطلان کشیده و قیام‌های پی درپی مسلمانان مجاهد وطن که بیدریغانه به آغوش شهادت جاوید می شتافتند - خود فروختگان ضدخلق را به سختی تکان داد و دو مهرهٔ فاشیسم روسی (تره کی - امین) رایکی از پی دیگری به گو دال نیستی و به سرپنجهٔ عذاب الهی سپرد.

از آن پس که قشون سرخ بازیچهٔ کوکی دیگری را برمسند وطن فروشی نشاند و مستشاران روسی بنا را برآن گذاشتند - تابایک هجوم سیل آسا کار را یکسره کرده و به زعم خود شریان انقلاب را بخشکانند - دیدیم که چنان وطن به حمام خون تبدیل شد - در و دیوار و دشت و کوهسار میهن را خون پاک شیر مردان شست - امانه تنها انقلاب به زاویهٔ ایستائی نلغزید که ابعاد قیام دا منه دار تر و نیروهای مقاومت بالنده تر شد....

آخرین شگرد نظامی روسها که در آن دست آموز ترین تروریستها و گودیگکهای جهانی کمونیزم - کوبائی‌ها - بلغاریها - یمنی‌ها... به جنگی جنون آمیز در افغانستان اسلامی فراخوانده شده بودند، نیز در برابر نهضت شکست خورد....

اینجا است که روسها اذعان میکنند که صرفاً فشار نظامی در برابر آماج انقلاب راه گشاو کار ساز نیست ـ ورق برمیگردد و روسها به کمک حلقه بگوشان خویش به ـ شیوه‌های دیگر متوسل می شوند .

تفرقه و تشت گروهی ما جاده صاف کن این بخش از پلانهای دشمن می شود وهمین نقطهٔ کور برای آن بعنوان یگانه روزنهٔ امید به آینده جلب توجه می کند ـ روسها که از کارآئی قشون نظامی شان دچار سرخوردگی ویأس شده‌اند ، حالیاً تمام همشان بر این است تا به شگافهای صوری جبههٔ انقلاب چهره و ماهیت واقعی بدهند و راه را برای پیاده نمودن روش‌های مزورانهٔ که بالمآل چون رخنه نمودن در صفوف مبارزین و نهایتاً درگیر ساختن درونی نیروهای مقاومت و . . . در پشت سر آن نهفته است ـ هموار تر سازند .

آری ! تفرقهٔ ما به دشمن امید داد و جبههٔ دیگری را به نفع آن گشود و در واقع به مثابهٔ یکی از انگیزه‌های اساسی نگه دارندهٔ دشمن در صحنه وادامهٔ اشغال نظامی عملاً عرض اندام کرد . . .

و از همین نقطه است که روسها در ابعادی دیگر شروع بکار می کنند ـ ابتداء می خواهند عوامل نفوذی شان را در جبهات جهاد مأمور عملی نمودن پلانهای آنچنانی خود سازند و جواسیس تربیه شده را در زیر چتر گروه‌ها به سنگرها بفرستند تابظن خود توانسته باشند مقاومت را از درون به انفجار بکشند و در قدم بعدی به این طمع می افتند ـ تا از پس منظر تفرقهٔ سیاسی رگه‌های مقاومت را زیر تحلیل بکذارند ـ تامتیقن شوند که برای پیاده شدن طرح‌های کایدانهٔ شان ـ در درون نسج‌های مقاومت هم ، زیر ساخت و زمینه و جود دارد ـ **اینجا است که از بوق واحد امپریالیسم سیاسی ! صدای مذاکره و آئین معامله** و خط سازش را عنوان می کنند ـ و با یقین کامل به اینکه قوتهای اصیل و متعهد به مبارزهٔ اسلامی هرگز به ترفند و شعبده بازیهایش پاسخ مساعد نداده و طرحهای مجعولانه و معترضانه آنرا قاطعانه می کوبند ـ به جناح به اصطلاح میانه رو ها و ملی گرا ها دل می بندند ـ و با تکیه بر روی این حساب که این جناح فاقد محتوی انقلابی و درک عمیق سیاسی است ـ مسئلهٔ ظاهر شاه را بمثابهٔ پر جاذبه ترین پدیدهٔ روبنا ، پیشکش نقشه های سرطانی خود می نمایند .

در آن سوی دیگر **همپالگی های** جنایت پیشهٔ مسکو نیز بمنظور جلوگیری از سقوط منطق ارزشی نظام جاهلیت ـ بازیگران پرده‌های نمایشی چیزی که بنام (طرح حل سیاسی بمسئلهٔ افغانستان) عنوان می شود ، میگردند ـ زیرا آنها بخوبی میدانند که شکست یک ابر قدرت در برابر نیروی اراده و ایمان یک ملت تهی دست ، تنها بمعنی شکست یک رژیم و حتی یک امپرا طوری نیست ! این بمعنی شکست طلسم اعصاب همه شیاطین جهان و بافت فکری و منطق ارزشی تمام مستبدان زمین است ـ این بمعنی سقوط کل فلسفهٔ وجودی جاهلیت در برابر یک معجزهٔ الهی و یک حق پیروز مند است و از این است که کفر جهانی براساس قاعدهٔ (الکفر ملة واحدة) نمیتواند این شکست را حتی در نیمی از بدنه اش متحمل شود ولا-جرم می خواهد تا به هر نحوی هم که شده این دفتر افتضاح و سقوط را به بندد ، زیرا که اگر چنین نکند، باید مرگ زود رس تمامیت پیکرهٔ خود راهم در کام توفان خیزش جهانی اسلام شاهد باشد !

قرار دادن مسئله ظاهر شاه ! و خط مذاکره ! در کانون خوراکهای تبلیغاتی جهان جاهلی ، ناشی از وجود این امید واری است که با این کار خواهند توانست اولاً :

سلسلهٔ اعصاب جبههٔ جهاد را به مسائل اغفال کنندهٔ دیگری منهای جنگ مشغول سازند - ثانیاً : با آسیب پذیری جناح ملی گراها ! در برابر طرح های کذائی ! بظن خود بخشی از نیروهای سنگر را از درون دندههای جهاد بلغزانند و ثالثاً : با فراغ خاطر از اینکه نیمی از قوتها را از میدان بیرون کردهاند - بیشترین فشار و ضربت را به گروههای اصیل اسلامی که در واقع پیشاهنگ نهضت بوده و میباشند ، متوجه سازند و از اینها گذشته - اهداف دست دوم دیگری را هم در پشت سر این خطوط اصلی یدک بکشند .

و علی ای حال این تفرقهٔ سیاسی بود که به روسها وهم سلکان شان مجال داد تا اگر نتوانستهاند و انشاء الله هرگز نخواهند توانست - به اهداف شیطانی خود ازین کور اندیشی هادست یابند - حداقل به آیندهٔ که به یقین جز شکست معنی دیگری برای شان نخواهد داشت - امیدوار باشند .

۲- جبههٔ داخلی انقلاب :

پیامـد تعدد قیادتها و عـدم موجودیت انسجام و هماهنگی کامل در درون صفوف رز مندگان - هم اختلالات و بهره برداریهای زیادی در جبههٔ داخلی انقلاب بود که دشمنان این مبارزه بااغتنام فرصت از آن نفع بردهاند - تعدد و تشتتی که بسیاری از منافقین ، ملحدین منحرفین تحت پردهٔ آن نه تنها تبرئه و توجیه شدند که بنامها و عناوین خود ساختهٔ چندی قیافهٔ حق بجانبی نیز بظاهر گرفتند - قشرهائی که اصلاً باقانونمندی عقیدتی مبارزه همساز نبوده و در واقع جهت مبارزه را که حرکت بسوی اسلامی شدن جامعه است، تردید می کنند - از مخالفت من و توبهره بردند و بمنظور تنیدن تارهای توطئه و ضدیت بامشی انقلاب در آستین من وتو جاگرفتند و برسر راه نهضت سنگ اند اختند .

بطور اجمال بعضی از سوارد این بهره برداریها وابسته نه همه آنهارا ذیلاً باز گو می کنم :

(الف) مائوئیسم در تلاش حفظ بقا - در چهرهٔ نفاق:

که در شمارهٔ آینده شما را در جریان این تلاش مذبوحانه قرار داده و پردههای کثیف نفاق و تزویر را از چهرهٔ کر یه این جرثومههای ننگین اجتماع خواهیم برداشت . (انشاء الله)

اثر صائب

یکروز گل از یاسمن صبح نچیدی
پستان سحرخشک شد ار بس نهمیکدی
صد بار فلک پیرهن خویش قبا کرد
یک بار تو بیدرد گریبان ندریدی
چون بلبل تصویر بیک شاخ نشستی
ز افسردگی از شاخ بشاخی نپریدی
پیوسته چراگاه تو از چون و چرا بود
از گلشن بی چون و چرا رنگ ندیدی
یک صبحدم از دیده سر شکی نفشاندی
از برگ گل خویش گلابی نکشیدی
چون صورت دیوار درین خانه شدی محو
دنبالهٔ یوسف چو زلیخا ندویدی
گردید ز دندان تو دندانه لب جام
یکبار لب خود ز ندامت نگزیدی
از زنگ قساوت دل خود را نزدودی .
جز سبزهٔ بیگانه ازین باغ نچیدی
از بار تواضع قد افلاک دو تا ماند
در کبر ، تو یکره چومهٔ نو نخمیدی
ایام خزان چون شوی ای دانه برومند
از خاک چو در فصل بهاران ندمیدی ؟
در پختن سودا شب و روز تو سر آمد
زین د یک بجز ز هر ندامت نچشیدی
از شوق شکر مور بر آورد پروبال
صائب تو درین عالم خاکی چه خریدی

شریف الله فقیری

انقلاب در انقلاب

فردای انقلاب

راه انقلاب ما که از عمق جامعهٔ بپا خاسته و مجاهد ما باانبوه مشکلات و نابسا مانیها ، فقر و تنگدستی ، عدم موجودیت هرگونه امکانات و وسائل لازم ، فقدان مرکزیت و ساز ماندهی و طوفان حوادث زمان که ظلم و جبر و استبداد حکومات مزدور اجنبی و تشنه بخون ملت و یورش سفاکانهٔ اردوی سرخ امپریالیزم جنایت کار روس ، بمباردمان ها ، شهید دادن ها، از بین رفتن اموال و مواشی و کشت وزرع و . . . .

همه و همه را بهمراه داشته است و جهانی از خطرات و رویدادهای درد آلودی را پذیرا شده و هر نوع زحمت و سختی را لمس نموده و با تمامی فشارها و حملات پنجه داده است . ولی نه تنها تن به ذلت و تسلیم ندادہ بلکه دشمن خونخوار را با جنون تجاوز گری و استعمارش تاجائی در مانده و ناتوان ساخته است که به عقب نشینی و تسلیم پناه میبرد .

و اکنون کاروان انقلاب ما در حساس ترین و خطرناکترین گردنهٔ تاریخ قرار دارد و باگذشتهٔ آن چنان و حال این چنین ، چشم انداز مستقبل انقلاب چگونه خواهد بود ؟ و در مقام پاسخ به این سؤال یکبار دیگر طرز دیدهای متفاوت وگونا گون باز هم به گونهٔ آغاز و ادامهٔ انقلاب، ظاهر میشوند .

کسانی بودند در جامعهٔ ما «البته در سطوح بالا و خیلی بالا که به فهم و بینش سیاسی و بصیرت علمی و اطلاع براموور ملی و بین المللی و مسائل مملکت داری و . . . . شهرت داشتند و فقط همین‌ها بودند که شایستگی بحث و یا تحلیل امور سیاسی را بصورت انحصاری دارا بودند ! ! و در زمینه های تاریخ و جامعه شناسی و . . . . باداشتن شهادتنامه‌های معتبر از پوهنتونهای مشهور امریکا واروپا و با اشتغال به امور سیاسی و دپلوماتیک که اکثراً سهم ارثی فامیل های شان بوده است، این حق و صلاحیت را داشتند که در امور گذشته ، حال و آیندهٔ کشور صحبت و اوضاع را تحلیل علمی ! نمایند .

بلی آنها همه امکانات و وسائل را در اختیار داشتند ـ آنها میتوانستند همه چیز شوند ، و همه کاره هم بودند و بارویکار آمدن رژیم دست نشاندهٔ روسها بازهم باتکیه برسوابق درخشان ! ! و اسناد تعلیمی خویش منتظر ماندند تا باالتفات نا چیز و یا اشارهٔ ابروی زمامداران کمونست به خدمت حاضر شوند ، طوریکه یکتعداد شان در خدمت رژیم قرار گرفتند و آنهائیکه مأیوسانه کشور را ترک گفتند «که این

خود امکانات و واسطه میخواهد» و بجای در پیش گرفتن راه هجرت ، طریق فرار را اختیار کرده و به میخانه‌های غرب پناه بردند ، در مورد مسائل و حوادث کشور چنین ابراز نظر نموده و بالحن دیپلوماتیک گفتند که کشور از دست رفت و مانند مناطق شمالی تحت اشغال استعمار سرخ باید جنازهٔ آن را بخوانیم و ضمناً برسم احترام چند قطره اشک نمایشی نیزریختند ، البته «آنهائیکه علاقمند به اظهار نظر بودند» و اکثر آنها با کمال بی تفاوتی در گمنامی و بی وطنی به سر بردند و صدائی از آنها برنخاست .

همچو عناصر هم اکنون فردای انقلاب را تیره و تار و به کام دشمن می بینند و خوش بینانه آنها آینده را مبهم و مجهول میدانند .

ولی برعکس کافهٔ ملت اعم از دهقانان، کارگران و طبقات و اقشار مختلف کشور که اکثریت آنها را طبقات بی بضاعت، فقیر و عوام الناس تشکیل میدهد، همانهائی که نه از اصول و مقررات بین المللی خبردار- ندونه از منشور فیصله نامه‌ها و مصوبات ملل متحد و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و . . . .

این مردم مسلمان و مقاوم ما که درپیشاپیش آنها جوانان مسلمان مبارز و علمای مجاهد و بیدار در حرکت بودند ـ به خوبی درک نمودند که دشمنان آشکار دین و وطن شان باروبکا آمدن حکومت دست نشاندهٔ اجنبی آنها را به مبارزهٔ می طلبند و لهذا باهر چه در دست داشتند بدون فهم اصول و مقررات بین- المللی و قواعد و فنون حربی و سنجش امکانات و وسائل و محاسبهٔ نیروها و تشویش آینـده با توکل بـه ذات اقدس الهی باسنگ و چوب و داس و بیل وتبرو تفنگ بجان تجاوز گران بی شرم و نوکران حقیر داخلی شان افتادنـد و تا امروز می جنگنـد و خواهنـد جنگید .

بلی انقلاب ثابت ساخت که فهم مسائل خشک سیاسی و دپلوماتیک و سوابق کار در کرسی‌های رسمی نمیتواند در برابر تجاوز و زور گوئی مقاوست کند و فقط فهم مواضع خود و دشمن است که در پرتو ایمان محکم و ارادهٔ استوار و توکل برخدا ، در برابر ستم و تجاوز مقاومت میکند و همچنان ثابت شد که اطلاع بر اصول و موازین بین المللی و فیصله‌های ملل متحد نمیتواند از تجاوز جلوگیری و یا متجاوز را منصرف نماید بلکه این نیروی ایمان و اطمینان بر نصرت الهی و شکست دشمن است که تجاوز را برروی تجاوز زده و آن را سر جایش مینشاند و. . . .

عجب است آنهائیکه مقاومت در برابر یک ابر قدرت را در روزهای اول کودتائی خونین و ننگین هفت ثور ناممکن و محال میدانستند و خود را برهر وسیلهٔ ممکن به گوشه‌های امن رساندند ولی بعد از اوجگیری نهضت و فراگیری انقلاب و اینکه زور بازوی مجاهدین قهرمان افغانستان، انقلاب اسلامی مردم و تجاوز استعمار گران را به جهانیان معرفی نمود و از برکت صدای تفنگ مجاهـدین فریاد حق طلبانـهٔ مردم مابگوش جهانیان رسید و قضیهٔ افغانستان، داغ ترین مسئلهٔ بین المللی گردید که هرگز از گرمی آن کاسته نشده است .

لهذا فراریان کشور از هر گوشه و کنار جمع شده و خود را سهیم در انقلاب قلمداد نمودند. و همینها هستند که باز هم برای حل قضیهٔ افغانستان بدامان ابر قدرت ها پناه می برند و آزادی افغانستان را مشروط به لطف و احسان روسها میدانند زیرا به عقیدهٔ این آقایان روس قدرتیست که نمیتوان بازور آن را بیرون کرد و همان طوریکه بدلخواه خود آمده است باید حسب دلخواه واپس برود ، بناء با هر نوع سازش ننگین و ذلت آور روی خوش نشان داده و آن را یگانه راه نجات میدانند و . . . ولی ما امیدوار

هستیم که همانطوریکه او جگیری انقلاب در طرز فکر و قضاوت و برداشت این آقایان از مسائل کشور تأثیر گذاشت و آنها را به اطراف مردم کشانـد ، جریان و ادامهٔ انقلاب این فکر پوچ و تسلیم طلبانه را نیز از ایشان بگیرد و تغییر مثبتی در آنها ایجاد نماید.

بی جهت نیست که در این زمینه تغییر دیگری که در داخل کشور در مواضع بعضی از عناصر دیگر رخ داد ، تذکر داده شود و آن اینست که یک عده از عناصر ضعیف النفس و یانا آگاه ، در اوائل کودتا تحت تأثیر تبلیغات شعبده بازی ها و رقصندگی های رژیم اطمینان پیدا کردند که رژیم استحکام می یابد لهذا در بازی های مسخره و بی محتوی بنام مارشها و میتینگ ها که صحنه های نمایش رقاصه ها و فواحش بود ، شرکت نموده و حتی بخدمت سربازی رژیم نیز رفتند ولی با اوج جنبش درک این واقعیت که رقصیدن به ساز رژیم هیچ گونه منفعتی را بدنبال ندارد و خطر مجاهدین نیز در کمین است ، پس بمردم پیوستند و حتی در جبهات سهم گرفتند که سهم همچو عناصر فرصت طلب مشکلاتی را ببار آورد که راه آیندهٔ انقلاب ایجاب تصفیهٔ آن را مینماید.

درین جا لازم است تا برخی از مسائلی که با آیندهٔ انقلاب ارتباط می گیرد بیان گردد تا آیندهٔ ما بهتر ، متکاملتر و پاکیزه تر از امروز ، باشد و خطاها و اشتباهات ما تکرار نشود و قبل از رسیدن به پیروزی کامل در تصحیح آن بکوشیم.

۱- اساسی ترین مسئله که در همه حال و هر نوع شرائط به آن توجه جدی مبذول گردد ، مسئلهٔ دعوت است ، آنهم دعوت از طریق حکمت و موعظهٔ حسنه ، زیرا اشتباه اکثر منسوبین نهضت در گذشته و حال چنین بوده که مثلاً ما ، در رژیم شاهی با صاحبمنصبان عسکری ، مأمورین عالیرتبهٔ دولتی ، فامیل های روحانی و اشرافی و عناصر لا ابال و بی تفاوت تماس نمی گرفتیم و اساسا تماس را عار و مخالف شئونات خویش میدانستیم و فقط آنهائی را که آمادهٔ پذیرش دعوت بودند به نهضت جذب میکردیم در حالیکه درکنار آن ، آماده ساختن این اقشار به پذیرش دعوت نیز ضروری و اساساً قسمت عمدهٔ دعوت را تشکیل می دهد ولی با این احتیاط که تأثیر گذار بوده باشیم نه تأثیر پـذیر و در شرایط جهاد شیوهٔ برخورد و رابطه با سائر گروه ها نباید خصمانه باشد زیرا باز هم دعوت اسلامی ایجاب مینماید تا با آنها تماس صورت گیرد زیرا دعوت بدون تماس و رابطه امکان پذیر نیست و اینکه با نگاه های ترش و کینه آلود و نفرت زا به سوی منسوبین گروه های دیگر ، اصالت و تقوی و عدم وابستگی خود را به ثبوت برسانیم کار عاقلانه نبوده بلکه باید راه دعوت را در دل گروه ها و دسته بندی ها و شرط متذکرهٔ اثر گذاری دنبال نمائیم.

۲- مسئلهٔ اساسی دیگر اینست که باید توجه داشته باشیم که جنگ ما بلا دشمن اساساً جنگ عقیده و آیدیولوژی است نه جنگ بر سرگاز شبرغان ، مالتهٔ جلال آباد ، انار کندهار ، پسته و بادام سمنگان و . . . و نفت خلیج فارس و آب های گـرم بحر هند و . . .

و این موضوع که جنگ ما جنگ عقیده است نه تنها از نظر ما ارزش دارد بلکه از نظر دشمن نیز جائز اهمیت درجه اول است. درست است که مسائل متذکره هر کدام به نوبهٔ خویش حائز اهمیت درجه دو ، درجه سه و . . . میباشد ولی هدف اصلی دشمن فرهنگ است و از همین است که دشمن از مرگ سر بازان و نوکران خویش نمیترسید بلکه از فرهنگ و نابودی اندیشه های صادراتی اش هراس دارد و بخاطر زنده نگه داشتن آن به مرگ سر بازان و تخریب

تانک و سقوط طیارهٔ خویش راضی میشود زیرا دشمن به خوبی میداند که اگر فرهنگ جامعهٔما به آن وابسته شد همه چیز ما از آنها است و اگر این سنگر را نتوانست فتح کند در تمام جبهه ها ناکام میماند لهذا باوجودیکه دشمن از لحاظ وسائل و تجهیزات همه چیز را در اختیار دارد ولی ما برتری فرهنگی خود را ثابت ساخته ایم و اکنون دشمن تلاش دارد و زمینه سازی می کند تا ما را ازین سنگر بیرون کند و تاریخ نشان داده است که هرگاه مسلمانان از این سنگر بیرون شدند هرگز توان رفتن به سنگر های دیگر را نخواهند داشت.

لهـذا بایـد قول ، عمل و شیوهٔ برخورد یک مسلمان با دوست و دشمن نشان دهندهٔ ارتباط و تعلق عمیق و همبستگی او با فرهنگ او باشد و هر لحظه وابستگی او را به فرهنگ او ثابت نماید.

۳- مسئله اختلافات و سوابق خصومت های قومی و محلی که روی همرفته راه خود را در حریم جهـاد باز کرده و اکثراً تنظیم ها را سنگـر هـای مطمئن یافته انـد و با ادامـهٔ کشمکش ها و ایجـاد عقده ها که در روح و احساس بعضی ها تأثیر جدی گذاشته است و آنهائیکه با اختلاف و برادر کشی خو گرفته اند و عقده ها دارند لازم است تا از صحنه دور شوند تا از بروز حوادث ناگوار جلوگیری شود.

٤- در مورد تنظیم و رهبری جهاد هیچ کس از وضع رازی نبوده و هر کدام خود را طالب اصلاح میداند و رفته رفته این موضوع یعنی انتقاد و اصلاح طلبی مـود روز شـده است و حتی آنانیکـه سبب انحراف وضع هستند چیزهائی میگویند که دیگران میگویند در حالیکه با داشتن امکانات و قدرت اصلاح ، گامی در اصلاح وضع نه برداشته اند - پس لازم است تا همه بدون استثناء برای بهبود امور و اقناع منطقی دیگران شورش نمایند.

٥- گر چه با گذشت زمان و تکرار آزمایش ها تا حدود زیادی کیش شخصیت گرمی بازار خود را از دست داد و ماشین های الکترونیک بت سازی با قرار گرفتن سنگ ها در لای چرخ آنها از کار افتادند ولی باز هم باید توجه جدی مبذول داشت تا دعوت بر روی طرز فکر و هدف نهضت صورت بگیرد نه تحت عنوان شخصیت رهبران. و این طبیعی ترین راهی است که ما را بطرف استقلال فکری و قضاوت سالم و آزاد هـدایت میکند و از بند وابستگی های نامشروع نجات میدهد و بجائی میرسیم که حق و خوبی را در هرجائی و هر کسی که دیده شود تأیید و باطل و زشتی راولو در هرجائی و هر کسی که ملاحظه شود مورد انتقاد قرار میدهیم و ملاحظات گروهی و مصلحت های این چنین محو میگردد و آیندهٔ درخشان خالی از تعصب را که وحدت اسلامی ما در آن متجلی میگردد شگوفا میسازد .

٦- یک واقعیت تلخ ، ناگوار و درد ناک دیگر اینست که بارز ترین نمونهٔ انحراف یعنی فریفته شدن به زندگی ظاهری دنیوی در ایجاد فاصله بین همچو عناصر و اصول نقش اساسی داشته و این مسئله در همه جا مورد بحث و گفتگو قرار میگیرد .

دارائی بیت المال را در جهت غیر قانونی مصرف می کنند و یا از اسراف و تبذیر کار میگیرند و در حالیکه مردم ما به یک لقمه نان محتاج هستند و از ضروریات و مسائل ابتدائی زندگی محروم میباشند . حکام با همچو مصارف و برخور داری از نعمات مادی ظلم بزرگی را در حق مردم بیچاره و تهی دست ما مرتکب میگردند . ولی اکنون . . .

و فاجعه این جاست که شعار های ما تو خالی و پوچ و بی محتوی از آب در آید و در قالب الفاظ و کلمات بی روح محصور بماند زیرا ارزش های را که

بقیه در صفحهٔ ۸۲

ژباړن : ابو عبدالرحمن مهدي احمد زی

د دعوت کوونکو روحي ناروغتیاوې

لیکوونکی : فتحي یکن

(۲)

د اسلام دعوت کونکی د ټولو څخه زیات د شیطان د مکر دا مونو، د شر په لوربوولو او دا بلیس دغولونو په معرض کښې واقع دی . . . ځکه د نورو خلکو څخه شیطان لاپخوا فارغ شویدی ، هغوی ئی راپرځولی اواوسئ دخپل حزب او لښکر په ډله کښې درولی دی. الله تعالی فرمایی :

«یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ وَ مَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ اِلَّا غُرُوراً»

شیطان دوی ته وعده ورکوی اوهیله مندکوی ئی ، خو شیطان دوی ته بی دغولونی څخه دبل څه وعده نه ورکوی.

همدارنگه د اسلام دعوت کونکی دهغو عوامو خلکو څخه چه‌زړونه‌ئی مړه اونفسونه‌ئی په‌تورتم کښې غورځیدلی دی ، زیات دزړه د ناروغیو او د نفس د آفتونو د حملو مورد گرزی. الله‌تعالی د شیطان د پیروانو زړونه او حواس داسې معرفی کوی :

«خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَ عَلٰی سَمْعِهِمْ وَ عَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَّ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ»

لوی خدای ددوی په زړونو او غوږونو د کفر مهر لگولی دی ، او پرسترگوئی پردی را خړولی دی او ددوی د پاره لوی عذاب دی.

همداعلت دی چه ډیر ځلی زما زړه غواړی او دا ضرورت احساسوی چه دهغو مشکلاتو او ناروغیو په هکله څه ولیکم چه د خدای دلاری دعوت کونکی ورسره مخامخ کیږی، ترڅو نفسونه دغفلت‌څخه راپاځی اوهغو خطرونو ته متوجه شی چه شاو خوا تری چاپیر دی. اودځان ساتنی اوحمایی ټول لازم وسائل او اسباب سره راغونډ او مهیا کړی. څوپه نتیجه‌کښې نفسونه د ناروغیو او آفتونو څخه وژغورل شی ، او دفتنو او انحرافاتو لاره ددی آیت په مقتضی پری‌بنده او و تړل‌شی ، الله تعالی فرمائی :

«وَ ذَکِّرْ فَاِنَّ الذِّکْرٰی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ»

مؤمنانو ته یادونه وکړه ځکه یادونه او تذکر مؤمنانو ته گټه رسوی.

د کبر او لویی ناروغی :

لویی (کبر) نژدی ده د اسلام د دعوت کونکو د پاره ترټولو زیاته خطرناک ناروغی وی. ځکه هغه ساحه اوچاپیریال چه دعوت‌کونکی پکښې کارکوی‌ددغی ناروغی دراپیدا کیدو ودی او طغیان دپاره ډیر مناسب او وابنه ځرځای دی. ځکه به حضرت پیغمبر (ص) چه دمتواضعینو او خاکسارانو لوړ مثال‌ؤ ډیر ځلی به کمینی سره دغه دعا دالله تعالی حضور ته وړاندی

کوله :

«اللهم انی اعوذ بک من نفخة الکبریاء»

ای ربه ! زه تاته پناه دروړم دلسوی او کبر دېار سوبه.

او دا عبث لده چه قرآن کریم څوڅو ځلی مونږ ته دهغه ابلیس قصه بیان کړیده ، چه هغه د خدای د رحمت څخه ووت او په غضب او لعنت ئی اخته ، او د آسمان څخه ځکی ته راکوز شو ، ځکه هغه ویلی ؤ :

«أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»

زه د آدم څخه ښه او اوچت یم چه زه دی د اورڅخه پیدا کړی یم او هغه دی د ختی پیدا کړی دی.

دلویی اسباب :

کبراولویی‌هغه ناروغی‌دمچه ډیر اسباب اوعوامل لری. دلته غواړو ډیرومهمو او عمده اسبابوته‌یی اشاره وکړو :

۱- د علم او پوهی غرور :

د علم غرور په مطلقه توگه د ټولو اقسامو د غرور څخه زیات او ډیر خطرناک غرور دی او داسلام دعوت کونکی د ټولو څخه زیات ددی مهلک مرض د مکروب او جرثوم ، د تسلط مورد گرزی. د مثال په توگه :

شهاد تناسی(بری لیکوته)،علمی‌درجی‌اورتبی‌اود پوهنتون القاب خو لاځه چه حتی خطابی او ویناوی ، لیکنی ، تعلیم اولار ښوونی او داسی نور د دعوت وسائل دا ټول ، بشری نفسونو ته د شیطان دننوتو لویی لاری دی. ځکه دا د شهرت پیدا کولو ، د خلکو د نظر درا جلبولو او د غرور دراپاروپولو اسباب دی. او پدی کښی دنفس د غوښتنو او بشری لوړی د پاره دمثبت ځواب‌ویلو او مرولو عوامل پراته دی، چه د اسلام ستر پیغمبر(ص) هغو ته پدی تکی متوجه

کړی یو :

«آفة العلم الخیلاء»

دعلم آفت او تباه کونکی مرض کبر اولویی ده.

او همدارنگه د اسلام زړه سواندی پیغمبر (ص) د کبر لورته دېوئیدو او پدی ناروغی داخته کیدو له بده او ناوړه عاقبت څخه خلک‌ویرولی‌او فرمایلی‌دی:

«من تعلم العلم لیتجاری به العلماء و یماری به السفهاء و یضرب به وجوه الناس الیه ادخله الله‌النار»

چا چه علم یادکړ ددی د پاره چه د علماؤ سره مسابقه وکړی، او ناپوهان پری و غولوی، او دخلکو مخونه د ځان لورته پری راواړوی ، الله تعالی به ئی د دوزخ اورته ننه باسی.

نو د اسلام دعوت کونکو ته ښائی چه د دغی ئی درمانه ناروغی څخه ډیره ډیره کرکه وکړی او ځان ور څخه وژغوری . او پدی پوه شی چه د خطابی دغه ملکه او استعداد ، او د لیکنی دغه ورکړه او نعمت او د تفکر او اندیښنی قوت او توان د خدای له لوری ورکړل شویدی. او همدغه خدای ته دی قدرت لری چه دغه نعمتونه پداسی توگه بیرته ور څخه واخلی چه پری پوه هم نشی . او پر دوی باندی د الله تعالی د حقوقو څخه یو هم دا دی چه د ده د فضل ، احسان او ورکړی مننه او شکر پرځای کړی نه دا چه ور څخه انکار وکړی ، او شکران ئی په کفران بدل کړی . الله تعالی فرمائی :

«وَلَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» .

که تاسی زما د نعمت او ورکړی شکر او مننه وکړی زه به خپل نعمتونه لا در زیات کړم ، او که زما نعمت موونه ساته او کفران (نا شکری) مو وکړه نو په یقین چه زما عذاب خو ډیر سخت او دردونکی دی .

پاتې په (۸۲) مخ

نوشتهٔ سید علام الدین « اثیر »

آیا روزِ حساب هم هست؟

یا اینکه:

سرای آخرت در پردهٔ پندار پنهان است
از آنرو اهل دنیا را هوا و عیش دلیا ب.

انسان موجودیست که همه هیاهوی هستی به نحوی از انحاء به او مرتبط میگردد وتأثیر می گذارد، و یگانه ذیروحیکه واقعاً از لذات معنوی برخوردار است ، و یا پدیدهٔ قضیه سازیست که همه پدیده های طبیعت صغری و کبری آن بوده و باید روز رستاخیز نتیجهٔ محتوم و قطعی اش باشد.

«این بهار نوز بعد برگریز
هست برهان بر وجود رستخیز».

با اندک تأمل در عامل حیوانات در می یابیم که بعضی درنده ، مدهش و خطرناک و بعضی مطیع و فرمان بردار اند. اما مدهشتر و درنده تر و خطرناکتر از انسانی حیوانی نیست. اگر خیال کند که در قبال کردارش مسئولیت و جوابگویی ندارد و برای باز جوئی هرگز فرا خوانده نخواهد شد:

«وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ» (انعام/۳۸)

ترجمه و تفسیر:

«نیست هیچ جنبنده در زمین و نه پرنده ای که می پرد با دو بال خود ـ مگر اینکه جماعهٔ مانند شما اند».

حضرت سفیان بن عیینهٔ در (الجواب الکاف بن قیم جوزی) در ذیل آیت فوق میفرماید : هر خوئی که در حیوانات هست، نمونهٔ آن در انسان موجود است. بعضی انسانها گرگ صفت اند. هر قدر بیشتر بدرند شاد تر میشوند و بعضا روباه صفت که با شوراندن دمی هزاران مکر و حیله و فریب می آفریند و مردم را بسوی بدبختی‌ها می کشاند و بعضی انسانها خوک صفت اند که جز خرابکاری و فسادکاری ندارند و علی هذا القیاس.

اما اگر نتیجه برای کارش تصور کند، اگر خود را در پیشگاه قدرتی مسئول بپندارد ، اگر به حساب و کتابی متیقن باشد ، زیبا تر و شائسته تر موجودی از او در دنیا وجود نخواهد داشت. آنچه ازین گفته بر می آید آن نیست که گروهی علمای علوم مدتی که خدمات قابل قدری برای بشریت انجام داده و اسباب معیشت هم نوع خود را فراهم آورده اند و مادام العمر تکلیف و زحمت کشیده اند انسان نیستند.

بلی ، انسان هستند و ارزش هم دارند. اینها بعد مادی بشریت را یاری کردند ، اما نتوانستند کالبد ذیروحی را از لحاظ معنویت یاری دهند. بهمان اندازه که اسباب تمدن مادی بی شماری را مهیا کرده اند از آن بیشتر اخلاق و معنویت بشر را

پسیف ساخته اند .

همین اکنون چنین فکر میشود که با پیشرفت تمدن مادی ، تمدن معنوی به پیمایش سیر قهقرائی اش ادامه میدهد. بر علاوه گروهی از نتائج خسته کن ماده پرستی آگاهی حاصل داشتند و خواستند که بطرف خدا بروند ولی راه به آن نیافتند و از خود خدایانی ساختند و سر عبودیت به آنان خمانیدند ، هر چند که گامهائی در طریق معنویت برداشتند، اما هرگز به سر منزل مقصود نرسیدند. پیش از آنکه موجبات نجات بشریت را فراهم آورند در گرداب مخوف خرافات و موهومات غرق نمودند (زرتشت و . . .) و عدهٔ هم که وسیلهٔ پیامبران - دین حق برای شان تفهیم و تحویل داده شد ، منافع شخصی و مادی شان سبب ترویج بدعات و ناشایسته‌گی هائی در دین گردید (یهود و نصاری). تا زبان معاندین دین به غرش درآمد و سیل اتهامات علیه دین از هر کنج و کنار سرا زیر گردید. بهرصورت بمبنای این نابسامانیها هر چه باشد لاجرم حمل این محمولهٔ گران باید حمائل دوش انسان باشد چه « قرعهٔ فال » را بنام همین دیوانه زده اند.

مدت عمر این دیوانه بیشتر از مدت نمایش یک فلم نیست. فلمیکه انسان بازیگر و قهرمان و تاریخ داستان اوست. در برهه هائی از تاریخ و یا در هر پردهٔ این فلم داستانی ، با قهرمانی خاص ظهور و صحنه را تمثیل می نماید. رویای آنرا به نسل های آینده که عبارت از بازیگران و قهرمانان بعدی اند ، به میراث می گذارد. و هر صحنهٔ که مورد تماشای حاضرین قرار میگیرد ، داستان عبرت انگیزیست که آنانرا متفکر میکند.

داستان ، بیانگر پیکار و مبارزهٔ دو نیرو، دو فکر و دو مکتب با دو بینش کاملاً متفاوت و متضاد و متخالف میباشد که تضاد ها و تخالف ها و تناقض های دیگر ناشی از آنست.

قهرمانان این دو قشر عظیم کمال و جمال خود را در صحنه آزمایش به نمایش می گذارند تا نظر کسانی را جلب و در زمرهٔ پیروان شان داغ نمایند.

و آن یکی داغ رهائی ورستن از همه قیود ، جمود ، بندگی - و داغ راهیابی به سوی آنکه شایستهٔ بندگی است. آن دیگر داغ بندگی - بردگی ، محبوسیت ، مردودیت برای آنکه مدتی به اربابی و طاغوتی بگذرانند. تمثیل واقعی این صحنه را توأم با صداقت و راستی از قرآن باید فرا گرفت. داستان موسی(ع) و فرعون ، قصهٔ ابراهیم(ع) و نمرود ، جنگ طالوت و جالوت ، مجاهدت محمد(ص) با ابو جهل ها و صحنه هائی که اکنون ما خود نظاره گر آن هستیم ، نمونه های متبرز هستند دیده های عبرت پسند را .

درین صحنه آنچه به نظر میرسد این است که مردان مؤمن آئین زندگی ساز آسمانی همیشه میترسیدند و می ترساندند. نه می ترسیدند از ملا و مترف ، بیمی نداشتند از قارون صفتانیکه گنجینه های شان بار گران

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ
يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ط
أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ - سورة ابراهيم/۳

کسانی که اختیار می کنند زندگانی دنیا را بر آخرت و منع می کنند مردم را از راه خدا و می‌طلبند در وی کجی، این گروه اند درگمراهی دور.

گنج های چون فضه و ذهب شان را کشیده نمیتوانست تا اینکه در قعر زمین به رسوائی و ذلت فرو رفت ، خوف نداشتند از قلدر انیکه اوباشان و اراذل چندی را گرد خود جمع میکردند و دیگران را برای عبودیت شان تخویف و تهدید میکردنـد ، و هکذا کوچکترین وسوسه از شیاطین که مکر و حیله شان (بزعم خود شان) باعث نابودی دیگران میشود در دل راه نمی دادند. آنها بیم داشتند از آنکه روزی از کردهٔ شان حساب میگیرند و باید برای حساب دهی صف ببندند و می لرزیدند از هیبت آنروز. روزیکه خـداونـد(ج) به پیمبرش امر می فرماید که بگو : (قُلْ مٰا کُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمٰا اَدْرِیْ مٰایُفْعَلُ بِیْ وَلاٰبِکُمْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلاّٰمٰایُوْحٰی اِلَیَّ وَ مٰا اَنَا اِلاّٰ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ) (الأحقاف/۹)

«بگو ! من نیستم نو آمدهٔ از پیمبران و نمی دانم چه کرده خواهد شد با من و با شما. (درین دنیا) پیروی نمیکنم الا آنچه وحی فرستاده میشود بسوی من و نیستم من مگر تر سانندهٔ آشکار» .

هیهات ! پیامبریکه در او لوالعزم بودنش شکی نیست، قرآن شاهد اسوهٔ حسنهٔ آنحضرت(ص) است وجمیع محسنات پیامبران سابق در او مجتمع است. بآنهم از دعوی دانستن علم‌غیب ابا می ورزدواز روز رستاخیز در حذر میباشدو اظهار میدارد که به من و به شما بطور تفصیل چه کرده خواهد شد. بلکه آنکه خداوند(ج) او را برگزیده و به افتخار شفاعت اولی مفتخرش نموده می گوید : من تر سانندهٔ آشکارم. حال ماچگونه خواهد بود. اگر واقعاً حکمیت وجدان را بپذیریم و خود محاسب خویش قرار بگیریم میتوانیم لقمه نانی را که می خوریم توجه کنیم که در آن حق دیگری نهفته نباشد. آیا سخن بر زبان می آوریم مگر آنکه نفع شخصی وگروهی مان درآن مضمر نباشد؟ آیا در مورد آنچه که در دسترس مان هست و مورد استفادهٔ مان قرار دارد گاهی از خود پرسیده ایم که این مال خالص، محصول زحمات خود مان هست ویا از پدر به میراث برده ایم که چنین بی باکانه به‌مصرف می رسانیم؟

وقتیکه پیغمبر از جهان رحلت نمود، پولی و تعمیری و مزرعه ای به میراث نگذاشت، در حالیکه هر فرد مسلمان مال و جانش را به رضا و رغبت به او می بخشید با این هم در فکرآن نشد که به یگانه دختر محبوبش «فاطمه» چیزی بگذارد و یا به ازواج مطهراتش آذوقهٔ چند ساله بل چند روزه ای ذخیره کند.

افسوس و حسرت بحال آنانیکه در فکر پیروزی انقلاب اسلامی نیستندو به آن به نظر شک و تردید می نگرند و در فکرآن هستند که از چه طریق میتوانند پولی بچاپند و ذخیره کنند ویا در جستجوی طرقی هستند که تکت بیمهٔ آینده را در جیب نمایند پس چگونه خواهد بود حال ما ـ در آن روز، روز حساب، روز عدل و انصاف و داد، اگر ایمان راسخ به آنروز داشته باشیم ، اگر به هول و شدت عذاب آنروز یقین داشته باشیم. آیا میتواند راحت زندگی چند روزه از هیبت آنروز غافل مان دارد ؟

روزیکه در باره اش خداوند به پیغمبرش چنین می فرماید : «نتیجهٔ اعمال آنا نیرا که دین را دروغ شمردند به من‌بگذار و ایشان را اندکی مهلت بده که به تحقیق قیدها، بندهای سنگین از آتش افروخته و طعام‌های گلوگیر وخفه کن و عذاب درد دهنده در نزد ماست. و روزیکه بجنبد زمین وکوه‌ها شود مانند تل‌های ریگ از هم پاشیده شده.»

آیا آنانیکه مال می اندوزند دین را دروغ نمی شمرند و خداوند نمی گوید نتیجهٔ کارها یشان را به

من بگذار و برای چند صباحی بگذار که با ناز و نعمت و کرو فربسربرند, آیا آنانیکه تا گلو در ناز نعمت غرق اند و برده گان خیلی زیاد از شمار بردگان برده داران دورهٔ برده داری تاریخ دست به سینه وصف بسته بر گرد شان حلقه زده‌اندو از کبرو غرور شاخ شان جگر آسمان شگافته است واقعا ایمان دارند که قید و بند سنگین و آتشین و طعام گلوگیر و عذاب درد دهنده به استقبال شان به امید وصال منتظر است. هرگز خواهند پذیرفت که این کوه‌ها بر این گرانی و زمین بدین پهنائی پاره پاره شود؟ نه هرگز! و خواهند گفت:

حاش لله نیست ترسم از حساب روز حشر

فال فردا میزنم امروز عشرت می کنم

از آنرو اهل دنیا را هوا و عیش دنیا به!

این تفرق مسلمین و موحدین هست که فرصت هوا و عیش را به اهل دنیاو دنیا پرست میسرمسازد، ورنه کدام قدرت می تواند ازین کتلهٔ عظیم ملک بستاند و سر نوشتش را بدست گیرد ـ غافل از آنکه بدانیم این همه تفرق وچند پار چگی و گرایش به نظرها سلوک‌ها و طرق متباین و به دسته‌ها و گروه‌های مختلف سازنده یک پیکرهٔ صحیح و سالم اسلامی هست و یا اینکه با خنجرهای تیز و تیغ‌های آبدار جوارح پیکر سالم اسلامی را داریم قطع میکنیم و نهال امید دشمنان اسلام را در حدیقه‌های آرزوی پلید شان غرس و به کاربردها و روش‌های خود از آنها آبیاری و محافظت می نمائیم. اگر چنین است این نظریه پردازی و جانب داری و گروه گرائی و هزاران گرایش منفی دیگر برای چیست؟ چرا تدابیر درست اتخاذنمیگردد که کینه توزی‌ها، دشمنی ها حسدهای مان را بزداید. و گلیم تفرق و چند پارچگی‌ها مان راجمع نماید. اگر مشکلات هست قرآن و ارشادات نبوی از حل آن عاجز است؟(العیاذ باالله) (﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ﴾) نه چنین است هرگز. اکمال دین مشهود ونیازمندی ها در صورت رجوع مرفوع. اما کجاست آن قلب احساس مندی که به تپش در آید و چرخ افکار و اندیشه‌ها رابگردش در آورد و زبان حقیقت گو را به سخن. تا دنائت و پستی انسان ظالم و محجوب را برملا افشا کند و گوش‌های حقیقت نیوش را باز، و انظار واقعیت پسند را جلب نماید ازین همه قشری بانیروی ایمان و عقیده به روز رستخیز بیاراید

وذكر الامام احمد عن عمر بن الخطاب توشك القرى ان تخرب وهى عامرة؟ قيل: وكيف تخرب وهى عامرة! قال: اذا علا فجارها ابرارها وساد القبيلة. منافقوها

جواب الكافي ص۵۵

ترجمه: امام احمد از عمر بن خطاب (این حدیث) را ذکرمیکند، نزدیک است که دهها خراب گردد در حالیکه آباد اند، گفته شد، چگونه خراب میگردد در وقت آبادی؟

دی فرمود، آنی وقت که فاسقان به نیکان غالب آیند و سرکردهٔ قبیله منافقان شوند

تا علم توحید را در روی زمین در اهتزاز در آورد.
آیا ما قلب باحساسیت چنین داریم که درک نماید که وظیفه دارد تافکر و اندیشه مان را به آن وا دارد و زبان مان را مجبور کند که حقایق را بدون ترش وواهمه از مرگ وهمه ناملا یمات دیگر باختن جاه و مقام و ثروت و جلال اعتبار و عزت دربار بیان دارد اگر احیاناً قلوب چنین پیدا شود به فریادوفغانش گوشی فرا خواهیم نهاد ویا به تاپه‌های مختلف الالوان که از قبل در بغل تدارک دیده ایم به چهره اش نمی کوبیم و وابسته اش نمی خوانیم و متهم‌اش نمی نمائیم که وا رسته وابسته هست؟ درحین این چنین برداشت‌ها بیاد مان خواهد آمد که روزی در پیش است که از قول و عمل خود باز جوئی میشویم (وما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید.) آن روز روزیست که هیبتش را پروردگار چنین تعریف می کند اگر واقعاً یقین داریم : « و آن روز روزیست که صدای هیبت انگیز صور اعلام روز رستاخیز را نماید آن روز بسیار دشوار و سخت هول انگیز است و آن روز به کافران و دنیا پرستان افزون طلب هرگز آسان نخواهد بود.)

درین روز جزای آنانیکه زندگی پر زرق و برق و تجمل خود را درین دنیا از ریابی میکنند و از نظر می گذرانند و هرگز نمی اندیشند که از کدام راهی به چنگ آورده‌الد و به ان افتخار میکنند. مرگ و غضب‌خدا است براین اندیشه و فکر. واینها همان‌بی ایمانان گردن فراز چهره در هم کش از حقیقت گریزان متکبراند،

آری سقر نصیب شان باد و نصیب شان هست (انشاء الله)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ وَاِذَا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا

وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ ۝ وَاِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝

البقرة/ ۲۰۴-۲۰۶

و از مردمان کسی هست که به تعجب می‌آرد ترا سخن او در باب زندگانی دنیا و گواه می آرد خدا را بر آنچه در دل وی است حال آنکه او سخت ترین خصومت کنندگان است و وقتی که ریاست پیدا کند، بشتابد در زمین تا فساد کند در آنجا و نابود سازد کشت و زراعت و مواشی را و خدا دوست ندارد تباهکاری را و چون گفته شود او را که بترس از خدا، و ادارش کند تکبر و غرور بر گناه. پس کفایت کنندهٔ وی دوزخ است و هر آئینه دوزخ بدجائی است.

ترجمه ونگارش : الحاج - عبدالاحد "تارشی"

صفحاتی از جهاد خواهران مسلمان

روزهائی از زندگانی من

بقلم: (زینب الغزالی الجبیلی)

اساس گذاری جنبش انقلابی «اخوان المسلمین» توسط امام شهید حسن البناء و چند تن از یا رانش در مصر آژیر خطری بود که پشت استعمار را بلرزه در اورد.

تأسیس این جنبش مقارن بود باز مانی که کشور های اسلامی بعد از افول آفتاب خیره رنگ خلافت عثمانی بدست استعمار گران روس ، انگلیس و سایر دستیاران شان، یکی پی دیگری بکام استعمار فرورفته و سایهٔ ظلمت بار مرگ و نیستی در هر وجب از سرزمین پهناور اسلام پهن شده بود و استعمار گران بدون خوف و هراس و بیبا کانه آخرین تیشه را بریشهٔ اسلام فرود می آوردند. آری ! در چنین شرائط مردی در سرزمین زیبای مصر که مردم آن تا مو در منجلاب سیه کاری های استعمار انگلیس فرورفته بودند، قدم علم کرد و با حربهٔ ایمان بنای مخالفت بابرنامهٔ های استعمار را گذاشت و مردم را به قرآن و سنت که رمز عزت و کرامت و استقلال و آزادی شان بود فراخواند.

ملت مصر که میدید، گوهر گرانبهائی که با از کف دادن آن باین همهٔ بلاهای بنیاد برافگن دچار شده ، دوباره در برابرش تلالؤ میکند هرچه زود تر باین دعوت لبیک گفت و در عرصهٔ مدت کمی پیروان آن به دوملیون تن رسید، مخصوص بعد از آنکه سربازان این جنبش کفن پوشیده برای آزادی فلسطین برعلیه یهود و هم پیمانانش بجنگ برداختند و تاتل ابیب پیشرفتند ، اعتماد ملت ستم خستهٔ مصر به جنبش اوج گرفت و یقین کردند که فرشتهٔ نجاتی بسراغ شان آمده است.

از طرف دیگر استعمار نیز آرام ننشست.

آری ! آرام ننشست و چگونه میتوانست آرام بنشیند که تاهنوز ریشهٔ درخت برومند اسلام رانکنده بود که دوباره شاخ و برگ آن تازه شد و برداد.

چگونه میتوانست آرام بنشیند که تا هنوز سرخی شفق گلگون آفتاب افول کردهٔ خلافت اسلامی عثمانی از میان نرفته، آفتاب دیگری طلوع کرد و بنای جهانگیر شدن را گذاشت.

آرام ننشست و همانگونه که از طبیعت استعمار است،بعد از شکست نظامی و از دست دادن قدرت مقابلهٔ رویا روی، دست به دسیسه زد وچه دسیسهٔ ننگین !

امام بزرگوار جنبش «حسن البناء» توسط عمال

انگلیس در توطئهٔ خائنانه در زمان حکومت فاروق که باز یچهٔ بود بدست انگلیسها، بشهادت رسید اما آیا فقط با کشتن حسن البناء این مشعل تا بناکی را که روز تا روز نور افشانی آن بیشتر میگشت ، میشد خاموش کرد ؟؟

نه - - - هر گز - - -

هر چه را سر برند جان بدهد
سر او چون برند جان گیرد

با شهادت حسن البناء جوشش انقلابی جنبش بیشتر شد و امواج طوفانی آن خروشنده تر و حسن الهضیبی ها و عبدالقادر عوده ها و سید قطب ها و یوسف طلعت ها و زینب الغزالی ها و امینه قطب ها و - - - در میدان مبارزه باثبات هر چه بیشتر قدم گذاشتند و به بازکردن مشت استعمار و ایادی آن و رژیم های طاغوتی و استعماری پرداختند - - - معرکهٔ داغی درگرفته و استعمار در سر زمین مصر در حال نزع بود - - -

برای بیان ضرباتی که انگلیسها از قهرمانان جنبش اخوان المسلمین لیش جان کرده بودند همینقدر کافیست که بگوئیم یکتن ازین ابر مردان تاریخ بنام «قصاب انگلیس» معروف شده و برای سر بریدهٔ دیگری حکومت انگلیس ۱۲ هزار لیرهٔ انگلیسی جائزه تعیین نموده بود - - -

شرح قهرمانی های هر یک از افراد جانباز جماعت اخوان المسلمین مصر و بالخاصه سران آن چون امام حسن الهضیبی ، سید قطب ، عبدالقادر عودة ، یوسف طلعت ، امینه قطب و سایرین در دوره های مختلف حکومت های فرعونی در مصر از فاروق تا حسنی تا مبارک مستلزم نوشتن کتاب های قطوری است که خوشبختانه نویسنده هائی از کشور های عربی و غیر عربی - مسلمان و غیر مسلمان دوست و دشمن و مخصوصاً نویسنده های خود جنبش اخوان المسلمین در مورد، داد سخن را داده و وحشیگری هاءظلم وخیمی را که فراعنهٔ معاصر با ایما و اشارهٔ چشم و آبروی باداران شان در حق علمبرداران حق و پیروان فداکارش که برای امحای بندگی بشر برای بشر و بمنظورهای نسل انسان از قیود طواغیت قیام کرده بودند - مرتکب شدند ، مو بمو شرح داده اند - - -

بیشتر این حقایق تلخ و ناگوار به دورهٔ سیاه و ظلمت بار فرعون بزرگ مصر جمال عبدالناصر که حق خدمت روس و امریکا را یکسان بجا کرده و کوتاهیی درین قسمت ننموده ، مربوط میشود - - -

آری در همان دوره بود که سپاهیان کمر بستهٔ جنبش که برای آزادی فلسطین و جهان اسلام تیاری میگرفتند و هر یک توان مقابله با لشکر مجهز استعمار را در خود میدید و خاصتا اصحاب قلم امثال سید قطب و عبدالقادر عودة که نیش قلمهای برندهٔ شان قلب استعمار گران و اجیرانشان را پاره کرده بود ، روانهٔ زندان ها و پای چو به های دار شدند و ناصر سفاک با بیرحمی هر چه تمامتر باری باشارهٔ واشنگتن و دمی به امر سرد مداران کرملین دست به وحشی ترین جنایت ها در بارهٔ «اخوان المسلمین» زد و از خونهای پاک هزاران تن از افراد آن در و دیوار زندان های وحشتناک مصر را رنگین ساخت - - -

چه تعذیب ها، چه جنایت ها، چه وحشیگری‌ها چه آدمکشی ها که نظیر آن شاید فقط در افغانستان بخون خفته بدست جلادان کرملین در مورد ملت بیدفاع افغانستان عملی شده باشد و بس - - -

در جانب دیگر ثبات و استقامت و پایداری و قهرمانی شیرمردان و شیر زنان جنبش نیز به مستوای همان تعذیب های وحشیانه بود - - -

صبر و استقامتی که دوران صدر اسلام را بیاد

می آورد - - - صبر و استقامت و پایداری بلال و آل یاسر را در خاطره‌ها زنده میسازد - - -

اینکه بیش ازین درین مورد حرف نمیزنیم و شما را در جریان ان حوادث و آن قهرمانی ها که در زندان های مصر و بر سر یکتن از جانبازان این مکتب آمده است می گذاریم تا خود صحنه ها را لمس کنید و قهرمانی ها را مشاهده نمائید - - -

این قهرمان ، خواهر رزمنده و مجاهد زینب الغزالی است - - - که در گرما گرم ابتلای طاقت فرسای جنبش اخوان المسلمین با سازمان زنان مسلمان که خود مؤسس آن بود با این جنبش پیوست و در رنج و عذاب و تکلیف آن شریک شد .

اینک این شما و این هم سرگذشت زینب الغزالی بقلم خودش - - -

اهدای نویسنده :

به روانهای پاک طاهری که شادمان از فضل خداوند و رضوانش بر ایشان بسوی پروردگار شان پرواز نمودند - -

به نفس های پاکیزه و نظیفی که در راه پروردگار شان قربان شدند ، و بسوی وی شتافتند تا از ظلم بشریت و طغیانش شکوه نمایند - -

به خونهائی که بزمین ریخت تا موج توفنده و غرانی شود و نسل های تاریخ ها را بسوی پروردگار شان سوق دهد - -

به شهدایی که در راه خدا و در راه اسلام کشته شدند و الحق قربانی دادند و ایثار نمودند که در نتیجه وفاداران زمین و در آخرت از جملهٔ خالدین و رستکاران گشتند - -

به آنهایی که مردم برایشان گفتند «ان الناس - -»

به آنهایی که در راه خداوند تعذیب شدند ، پس سست اراده نشدند به سبب آنچه ایشان را در راه خدا رسیده بود و احساس ضعف نکردند و تسلیم نگشتند - -

به شوهرم ، به آن روان پاک که در مصائب روزگاران با فداکاری و قربانی اش شریک شد ، و بعد هم آن روح بخشنده و ایثار گر به عالم بالا شتافت و در حالیکه محنت پا برجاست - -

برای همه اینها و برای همه مسلمانان در همه اطراف و اکناف عالم این کتاب را تقدیم می دارم - و پروردگارا از تو میخواهیم آن را بپذیر و نافعش بگردان - - پروردگارا گناهان - - -

(زینب الغزالی الجبیلی)

اهدای مترجم :

به خواهران فداکار و قهرمان ، به شیر دختران و شیر زنان مسامان افغانستان به آنهایی که به نعره های کافر شکن الله اکبر شان پشت دشمن خونخوار و وحشی را بلرزه آوردند و با خونهای پاک شان نهال انقلاب اسلامی ما را بارور ساختند .

به خواهران شیر دلی که با مظاهرات خونین و قیامهای پی در پی به دیو جنایتکار کمونیزم ثابت کردند که فرزندان با ایمان این ملت اعم از زن و مرد ، محال است که یوغ استعمار را بردوش کشند و بر آستان کفر و الحاد سر تسلیم فرو گذارند - -

به خواهران مبارزی که با نوک قلم ، قلب آدمکشان وارسا را شگافتند و با کتابهای درسی شان بفرق ارتش سرخ تا بدندان مسلح ماسکو کوبیدند و آتش توپ و تانک خونخواران کرملین را بجان خریدند ولی تسلیم شدن در برابر دشمنان دین و ناموس و عفت شان را عار شمردند - -

به روان همهٔ خواهران شهید ، همهٔ مادرانی که با جگر گوشگان شان در اثر بمبارد های وحشیان

روسهای ستمگر در زیر خروار ها خاک زنده بگور شدند - - -

به روان همه خواهران شهیدی که از خوف هتک عفت شان توسط دشمنان بشریت خود را بدریا ها افگندند و غرق شدند - -

به روان همهٔ خواهران شهیدی که در زندان های هولناک کمونیزم جنایتگرجان سپردند - -

و به همهٔ خواهران مجاهد و انقلابی که در روس شکنی همان ریکاردی را قائم نمودند که برادران سنگر نشین شان بابزانو در آوردن ارتش سرخ بی ایمان بآن دست یافتند - -

و به همه خواهران مهاجرو آوارهٔ که عزیزان خود را در اثر بمبارد های ظالمانهٔ استعمار گران درنده خوی اردو گاه کمونیزم ویرانگر از دست داده و رنج مهاجرت و خانه بدوشی را متحمل شده و بار سنگین مصائب را خاص بخاطر حصول رضای خداوند و بامید اقامهٔ حکومت عدل الهی در افغانستان بخون خفته ، بدوش می کشند و درد جانکاه بی وطنی و آوارگی و بی پناهی را متحمل میشوند - -

و بالاخره برای همهٔ خواهران و مادران داغدیده ، رنج کشیده ، مصیبت رسیده بخاطر اسلام ، ترجمهٔ این کتاب را که شمهٔ از شرح زندگانی خواهر مبارز و انقلابی « زینب الغزالی » عضو تنظیم اخوان المسلمین می باشد ، اهداء می نمایم .

بامید پیروزی نهایی ارتش اسلام در افغانستان انقلابی بر لشکریان کفر و الحاد و اقامهٔ حکومت اسلام در سراسر جهان .

«ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم» ع - ث

مقدمهٔ نویسنده :

به نام خداوند بخشنده و مهربان و درود وسلام بر پیشوای ما محمد و بر آلش و یارانش - - در مورد نوشتن «روز هایی از زندگانی من» با خود در منازعه بودم و خیلی متردد شدم . مگر بسیاری از کسانی که در ایمان شان بر قضیهٔ اسلامی اطمینان دارم ، از جملهٔ فرزندان و برادرانم پیشوای دعوت و بانیان مفکورهٔ این دعوت که با من رنج آن روزگار را مشترکا تحمل نموده اند چنین نظر دادند که از جملهٔ حقوق اسلام بر ما یکی هم اینست که آن لحظات روز گار را که دعوت اسلامی در آن ، در بحبوحهٔ محاربهٔ نیرو های الحاد و باطل در شرق و غرب زیست ، ثبت نمائیم، نیرو هایی که جهت کشتن کلمهٔ حق و بر دارندگان لوای آن و همهٔ دعاةدانشمند وفقیهش قیام کرده بودند دعاتی که با شجاعت وراستی اظهار میداشتند که کتاب الله و سنت رسول صلی الله علیه وآله وسلم معطل مانده است و باید این دو مشعل هدایت را در جامعه تطبیق نمود ، و باید امت اسلامی باهمه ارزش هایش به سرزمین اسلام باز گردد ،

اگر تو فقط "مسلمان" باشی همین کافیست که باتمام قدرت و نیرو علیه طغیان و باغیان بستیزه برخیزی . . . . و اگر برنخواستی ! بقلب خود نگاه کن ! شاید درا یمانت خللی ست وگرنه چگونه برای مبارزه باطغیان بپا نمی خیزی ؟

(سیّد قطب)

تا شکل عملی و کامل بازگشت اجتماعی توحید و علم و عرفان و ارتباط راستین به خداوند متحقق گردد و گلیم اجتماعات جاهلی که چشم بشریت را از تشخیص راه مستقیم آن کورکرده و باخس و خاشاکش از راه خداوند . . . راه حق بازش‌داشته است، برچیده شود، و امت اسلامی بر پاکسازی زمین از الوهیت بشر و پرستش طواغیت زمین که عبارت از پیروی قوانین ایشان و تعطیل شریعت خداوند پست، همت گمارد ، و زندگی باجهش موجودیت حقیقی که امت اسلامی در عصر نبوت و یاران مبارک پیامبر علیه افضل الصلوة و السلام «که خداوند از همهٔ ایشان راضی باد» از آن برخوردار بودند ، باز گردد، و وجود حقیقی امت یعنی (خیر امة اخرجت للناس) بهترین امتی که برای هدایت بشریت برون آورده شده است بهبود یی برای امت اسلامی و نه جهان بشریت جزبه دعوت به سوی اسلام وجود ندارد. سیاه چاههای زندان و کشتارگاه های تعذیب و حشیگری شلاقداران بر چیزی جز نیرو پایداری و صبر فرزندان مخلص دعوت وبانیان مفکورهٔ آن بر دفع باطل، نیفزود و اکنون مادر انتظار چیدن ثمرات آن هستیم.

و هم بدین سان بود روزگار آنانی که قبل از ما راه حق را پیمودند و پیمودن این راه را جزء معتقدات خود قرارداده بودند.

نه چنان است که باتازیانه و شلاق میتوان رهروان حق، را از راه باز داشت!! اما حجت با حجت ورای بارأی و کلمه باکلمه مقابله می کند ، آسان است آینکه نیروئی ستمگر و کور دل تازیانه ها را در اختیار دیوانگان قرار دهد ، ولی مشکل است اینکه فریب خوردگان باطل و کسانی را که به حمل تازیانه قناعت شان حاصل شده است و آنانی را که در زمین دعوای الوهیت می کنند، از طریق گمراهی و جهل شان باز داشت و به راه راست هدایت شان کرد .

و راه بسوی حق یکی است و آن راه خداوند و پیامبرانش و فرستادگانش و ورثهٔ ایشان (پیامبران) است ، اما باطل راه ها و طرق مختلف دارد، و برسر هر راهی از راه هایش شیطانی نشسته است که به فرورفتگان در تاریکیهای باطل، گمراهی و ضلالت را نیکو جلوه می دهد و براه باطل ایشان رامی راند.

«وَ أَنَّ هٰذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ».به تحقیق این قرآن راه راست من است پس پیروی کنید از وی و پیروی مکنید رامهای مختلف را که برکنار می کند شما را از راه خدا (انعام/۱۵۳)

و امروز پیشروی بشریت برای رهایی ازین گمراهی و این طواغیت انسانی راهی جزاین وجود ندارد که از منهج حق پیروی نماید و راه الهی را بپیماید از منهج محمدی که بوی «حضرت محمد صلی الله علیه وسلم» وحی شده «قرآنکریم» و از آنچه بوی الهام شده که عبارت از سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد

و بدون شک من علائم پیروزی و نشانه های نصرت را انشاء الله با قیام امت و بازگشت جامعه ای که با توحیدش بر آنچه بشر خود ساخته و بافته است از ش ها و افکار الحادی که امروزه کشور های ما را مورد هجوم قرار داده است ، برتر و غالب خواهد شد ، مشاهده میکنم ، آری من چنین روزی را خیلی نزدیک می بینم و می بینم که دور نمای پیروزی این خس و خاشاک زادهٔ فکر بشر گمراه را دز زباله دان جاهلیت سرنگون می کند ، و من علائم التزام و تعهد بآنچه «بهترین امت برون آورده شده برای مردم» بآن مکلف شده است ، را خیلی

نزدیک مشاهده میکنم و نشانه های تعهد کامل به شهادت «اینکه معبودی جز خدا وجود ندارد اینکه محمد صلی الله علیه وسلم بنده و فرستادهٔ اوست». را می بینم - - -

بلی ! ما به فرا رسیدن چنین زمانی شتاب نداریم، چه سال ها ، ده ها و صد ها سال در عمر دعوت ها ارزشی ندارند ، ولی مهم اینست که ما در راهی که برگزیده ایم ثابت قدم هستیم و به درست بودن گامها و روشن بودن بینش هایمان ایمان داریم.

بدون شک ما یقین کامل داریم که بر حق هستیم. و همهٔ هم مان اینست که خشت های جدیدی بر بناء بیافزائیم - و مهم اینست که از برداشت مسئولیت شانه تهی نکنیم و به شکست تن در ندهیم و از عقیدهٔ خود که عقیدهٔ توحید ، عقیدهٔ بیان : بیان حق برای کافهٔ مردم و بیان عقیدهٔ مان برای همه بشر است ' دست بردار نشویم.

با ایمان مان بر اینکه روزگار زندان و تعذیب ما حق تاریخ و حق کسانی است که راه دعوت را می پیمایند' تا ابعاد آن را درک نمایند و مورد مطالعه اش قرار دهند تا براه جهاد ثابت قدم باشند و قضیهٔ شان بهسفسطهٔ فلسفی و حدیث مجالس خوشگذرانی و قصهٔ تاریخ تبدیل نشود ، با ایمان ما به همهٔ این مطالب تسلیم نظر فرزندان و برادران مخلص خود شدم ' و از خداوند یاری خواستم تا بکمک خود به گرد آوری آنچه در حافظه ام از آن وقائع (وقائع زندان در ایام حکومت جمال عبدالناصر م) مانده است ، یاری دهد ، هرچند بیان آن حوادث بشکل و صفتی که بود ، مشکل است.

همین در بیان ماهیت آنچه در آن ایام بر اهل دعوت گذشت ، کافیست که باین نکته اشاره شود : که حاملین شلاق ها و کار آگاهان تعذیب با الوان و اشکالش ، آن روزگار را جهنم نامیده اند !!

و این جهنم کورهٔ بود برای گداختن معادن مردان دعوت که نتیجهٔ آن این شد تا رهروان راه حق را پاک سازد، و سهزلهٔ تعذیب. منجر به درخشش چهره مردانگی گردید که از آزمون ثابت قدم برون آمدند و با آواز بلند نعره در دادند که : «ای مردم : اسلام فقط انتساب نیست بلکه تعهد و پیروی است».

از خداوند میخواهم مرا به شرح و توصیف صورت اصلی آن وقائع یا قسمتی از آن یاری دهد ، و برای مخلصین آنرا مشعل حق و نـور و هدایت گرداند.

پس باید برای گامهایمان صراط المستقیمی را باز کرد ، و من با اصرار تکرار می کنم:

«این دعوت رسالت پیامبران و انبیاست ، که رسالت محمد صلی الله علیه وسلم پیشرو و مکمل آنست چه با شریعت محمدی پروردگار تکالیفش را بر بندگانش تکمیل کرد و هم با آن شرائع ما قبلش را مسنوخ ساخت و آن (شریعت محمدی) را به صفت یک حقیقت تزکیه شده قائم ساخت «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ».

بدون شک آنهایی که رنج ناهمواری راه را تحمل نمودنـد و یا خواست خداوند و مقاصد کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را درک کردند ، هرگز از حق و خیر و دعوت بسوی آن،گوشه گیری نخـواهند کرد تا آندم که امت اسلامی بپا ایستد و بشریت در تحت بیرق های کتاب خداوند و سنت رسولش استقرار یابد.

و ما مطمئنا بر راهی که برگزیده ایم استقامت خواهیم داشت و درین راه اجر آنچه را متحمل میشویم از خداوند میخواهیم. «اِنَّ اللهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ،يُقَاتِلُوْنَ فِىْ سَبِيْلِ اللهِ

فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ» - - - به تحقیق خداوند خریده است از مؤمنین جان شانرا و مال ایشان را در بدل جنت که جهاد می کنند در راه خدا پس می کشند و کشته میشوند، وعدهٔ خدا حق است در توارة و در انجیل و قرآن - - -) (التوبة/۱۱۱)

پس درود محبت و عرفان به ارواح شهدائی که در نیل بآن نعمت از ما سبقت جستند و ما با یشان وعده می دهیم که بر راهشان استوارانه گام بر می داریم . و سلام بر هر کسی که در دلش مثقال ذرهٔ از خیر نهفته است - - - با قید آنکه خداوند وی را قادر به انتفاع از آن خیر گرداند و راه هدایتش بنماید و نمی خواهید جز آنچه را که خدا می خواهد . . .

(زینب الغزالی الجبیلی)

عبدالناصر از شخص من متنفر است

در شام روزی از روزهای تابستان و در اوائل ماه فبروری ۱۹٦٤م و در حالیکه عازم خانهٔ خود بودم ، موتر حامل من در اثر بر خورد با موتر دیگری سرنگون گشت ، تصادم شدیدی بود که در نتیجهٔ آن حالتی شبیهٔ اغماء برایم دست داد ، مدتی بعد دردهای شدیدی که احساس نمودم از حالت بیهوشی برونم آورد و از آنچه در ماحولم میگذشت چیزی جز آواز انسانی که با بیتابی صدایم میکرد ، نفهمیدم ، و بار دیگر بیهوش شدم ، و چون بخود آمدم خود را در شفاخانه «هلیو بولیس» یافتم و در پهلوی خود شوهرم و برادران و خواهرانم وعدهٔ از همکارانم در دعوت : از مردان و زنان را مشاهده کردم.

چهره های همه حکایت از ناراحتی و تألم شان میکرد و من برای اولین بار بود که چشم خود را میکشودم و در حالیکه لب هایم زمزمه میکرد «الحمدلله الحمدلله» و گویا با زمزمه از ایشان در مورد آنچه واقع شده است ، می پرسیدم. مگر دیری نپائید که برای بار دوم از هوش رفتم ، و وقتی بخود آمدم که یکی از دکتوران زن با دو تن پرستار مرد و دو پرستار زن جهت انتقال من به اطاق اشعه ، به شفاخانه داخل شده بودند. درین حال آنچه را که واقع شده بود ، بیاد آوردم و شوهرم را شنیدم که میگفت : الحمدلله ، خداوند نگاهش داشت ، ای بی بی حاجی خدا را ستایش کن.

در مورد رانندهٔ موتر خود پرسیدم و فهمیدم که - بفضل خداوند - صحتش رو به بهبود است و در شفاخانه معالجه اش ادامه دارد ، و بعدا مطلع شدم که وی از ناحیهٔ دماغ ضربه دیده است.

به اطاق اشعه برده شدم و چون آشکار گردید که در استخوان ران شکستگی وجود دارد ، ساقم را در قفسهٔ آهنینی قرار دادند و بر آن شدندتا عملیهٔ جراحی صورت گیرد برای این کار مرا به شفاخانه مظهر عاشور انتقال دادند و در آنجا جراح استخوان دکتور محمد عبدالله این کار (جراحی) را بانجام رسالد ، عملیات بعد از تهیهٔ وسائل و عملیهٔ بیهوش سازی - مدت سه و نیم ساعت را در بر گرفت - - - بعد ازان مدتی طوری زندگی کردم که هشدار خطر احاطه ام کرده بود.

ایام خطر گذشت و با جمع آوری آنچه گفته و حکایت میشد چنین برایم روشن شد که این حادثه از جانب پولیس سری جمال عبدالناصر جهت کشتن من طرح ریزی شده بود و اخباریکه متواتر برایم رسید بر صحت این موضوع تاکید می نمود.

همه روزه گروهی از جوانان برای حصول اطمینان از سلامتم به دیدن می آمدند ، و به سر

دستگی این جوانان برادر شهید عبدالفتاح عبده اسماعیل قرار داشت ، و چون آن اخبار (طرح توطئه قتل از جانب پولیس سری ناصر) برایم رسید از عبدالفتاح خواستم باز دید جوانان از من را تقلیل دهد ، و جواب وی چنین بود که : او چنین کوششی را نموده است اما جوانان این خواهش را نپذیرفته و به زیارت من اصرار ورزیده - - - و در یکی از روزهای بعدی سکرتر اداری «گروه زنان مسلمان» در حالیکه دوسیهٔ اوراق را بدست داشت ، بدیدنم آمد و آن اوراق را بخاطریکه من رئیس گروه بودم. برایم پیش کرد ، و در اطاق با من شوهرم و همسر استاد هضیبی مرشد عام اخوان المسلمین حضور داشتند ، درین حال شوهرم را دیدم که بسرعت بسوی سکرتر دوید و قبل ازینکه برایش فرصت دهد تا دوسیه را برایم تقدیم کند ، آنرا از دستش قاپید و باوی (سکرتر) از اطاق بیرون شد ، و بوی چیزی گفت که از آن استنباط کردم که شوهرم ، سکرتر مذکور را یکبار قبل ازین نیز از تقدیم این اوراق برای من ممانعت نموده است. ازین موضوع به دهشت افتادم و از شوهرم سبب را پرسیدم ، وی دلیل آورد باینکه من به موافقهٔ دکتور معالج خود ، دکتور عبدالله لیاز دارم.

شوهرم بنزد دکتور رفت و لحظاتی بعد با دکتور بر گشت و وی (دکتور معالج) باند پیچی ساقم را باز نمود و از اجرای هرگونه عمل ممانعت کرد ، و بدین ترتیب تاکید نمود که وی عرضهٔ آن اوراق و وصول اخبار «گروه زنان مسلمان» را برای من منع نموده است. و هنگامیکه باین کار احتجاج کردم و گفتم که : موضوع بسیط است و جز امضائی چند با آن اوراق کاری ندارم ، وی باصرار خود افزود.

بعد از گذشت چند روز از طبیب التماس کردم : اجازه بدهد در حین اینکه در بستر مریضی هستم کار هائی از امور «گروه» را انجام بدهم ، ولی وی این خواهش مرا نپذیرفت ، و یقینم بر این بیشتر شد که موضوعی درمیان است اما همگی آنرا قصدا از من پنهان می کنند ، شوهرم و سکرتر و کسانیکه به باز دیدنم می آیند ، و حتی سکرتر مجلس ادارهٔ جمعیت زنان مسلمان که همیشه بدیدنم می آمد نیز

وذكر ابن ابى الدنيا من حديث ابن عباس يرفعه قال : ياتى زمان يذوب فيه قلب المومن كما يذوب الملح فى الماء قيل : مم ذالك يارسول الله؟ قال : مما يرى من المنكر لا يستطيع تغييره " (جواب الكافى)

ترجمه : ابن ابی الدنیا از ابن عباس این حدیث را مرفوع ذکر نموده ، وی فرمود : چنین زمانهٔ خواهد آمد که دل بندهٔ مومن ذوب میگردد. چنانکه نمک در آب ، ذوب میگردد ، گفته شد : چه وجه است یا رسول الله ؟ فرمود «آنحضرت(ص)» ازین وجه که (مومن می بیند (کار های) ناپسند را ولی نمی تواند که آنرا تغییر دهد.

ن ، لاجوردین شهری

وارث زنجیر

درد دل شاعرانهٔ با همایون شاعر درد مند تاریخ و تنها سخن سرای تنهای تنهائیان قرون «بیدل» که تنها زیست زاد و تنها زیست و تنها مرد ـ آری ، گفتگوئی با معلم هدایت و وارستگی ، بخوانی دردمندانهٔ با روان همیشه پیدای انسان اندیشمند و غمناک که روح منقلب و ضمیر ملتهبش درلای ترانه هایش خوابیده ـ به عنوان تجدید آگاهی ـ در تصویر این شعر گونه انعکاس یا بیده که درد دو زمان ، رنج دو تاریخ ، وجدان دو ملت در دو عرصه و وجه مشترک گله مندی دو انسان در دو بعد و دو حالت را به نمایش میگذارد . :

(وما توفیقی الا بالله)

وارث زنجیر

رود بار غزلم . . .
رود بار غزل تنهائی . . .
رود بار غزل درد زمان . . .
رود بار غزل عصیانها . . .
رود بار غزل خشم و خروش . . .
ـ که دود «موج هیاهوی» غزل . . .
در سرا پردهٔ «پیدائی» من .
ـ همچو «می» در رگ میخوارهٔ شهر ـ ـ
آری ، ای جان غزل . . !
آری ، ای روح غزل . . !
آری ، ای شاعر خوب . . !
آری ، ای سحر سخن . . !
آری ، ای جوهر شعر . . !
آری ، ای مظهر درد . . !
آری ، ای مظهر غمهای سترگ . . !
ـ توبه پهنای دل درد کشان . .
ـ توبه پهنای دل زنجیران . .
ـ توبه پهنای «نگاه» مؤمن . .
ـ توبه پهنای ضمیر «انسان» . .
ـ توبه پهنای نگاه شاعر . .
ـ توبه پهنای عمیق خلوت . .
ـ توبه پهنای سترگ «دنیا» . .
ـ توبه پهنای «وجود» غمها . .
ـ چوهر «رمز» نهانی ، آری .
ـ «فلق» صبح عیانی ، آری .
ـ همرهٔ «درد زمانی ، آری .
ـ روشنیهاست ترا راهکشا
ـ «فهم» هنگامهٔ «آنی» آری .
تا عبور از دل تاریخ «جفا» . .
همچو یک بارقهٔ «درد» و «شرف» . .
همدل رنجبران خواهی ماند
«همرهٔ» درد کشان خواهی ماند
تاجهانست «جوان خواهی ماند

***

«من» اگر مترو کم . .
«من» اگر لبریزم . .
«من» اگر خاموشم . .
«من» اگر گویایم . .
کیستم ؟ چیستم ؟ ای شاعر خلق !
ـ مزرع سوختهٔ امیدم . .
ـ لالهٔ منزوی صحرایم . .
ـ طپش رنجکش دنیایم . .
ـ نبض مهجور سکوت آئینم . .
ـ گفتگوی غم همزنجیرم . .
نیشه ام ؟ کوه اثر ؟ کوه کنم ؟ !
ناله ام ؟ گریه ؟ و یا شرح «غمم» ؟!
نیستم ؟ روح امید ؟ !

ی انقلابی

چیستم ؟ شاعر دل ؟ !
تو بگو ! فهم زمان ؟ !
تو بگو ! عشق و سرود . .
که چرا ؟ ! . .
که چرا اینهمه درد آئینم . . ؟ !
و چرا اینهمه در «زنجیرم» . .
«من» ز تاریخ «ستم» ضجه کشم . .
«من» ز دنیا «دوئی» رنج برم . .
یمن از فاجعهٔ درد زمان . .
یمن از سلطنت «سرخ» و «سیاه» . .
یمن از سلطهٔ «ارباب یهود» . .
یمن از صلح و فرامین بشر . . (!)
یمن از سلطهٔ بیداد «زمان» . .
یمن از سلطهٔ «تزویر وریا» . .
یمن از سلطهٔ «ماشین و طلا» . .
یمن از سلطهٔ «میتود» زمان . .
یمن از خشم ستمکارهٔ «روس» . .
یمن از سلطنت «سکه» و «زور» . .
یمن از سلطنت جمعی «ظلم» . .
یمن از «مادیت» خشک زمان . .
یمن از «علم» (!) و «تمدن» (!) ، آری . .
یمن از جهل ابو جهلی و فقر . .
یمن از «خلوت» او هام و خیال . .
یمن از ضعف «درون» و «بیرون» . .
یمن از فقر شناسائی «خود» . .
یمن از شهرت «زور» و «قدرت» . .
یمن از «دلقی» و «ترس» و «طمع» . .
یمن از سادگی و باور «عام» . .
یمن از هر چه غلامبارگی است . .
یمن از شرک «نفهمیده» و «کفر» . .
ـ «جور» بیحد و «ستم» بیش رسید .
ـ اژدها گونه بدل «نیش» رسید .

***

و کنون ای همدم . . !
و کنون ای همرزم . . !
و کنون ای «بیدل» . . !
و کنون ای «انسان» . . !
ـ شعر من : نالهٔ من، رنج منست . .
ـ «درد تاریخ» نواسنج منست . .

اضطرابیم وشکستیم و رسوییم وهلاک
شاعر شهر چنینیم وچه شهر غمناک

« نازولی یتیمان »

دا له او ښکو سترګی ډکی دا سپیره مخ وچی شونډی
په هر څواکی یی چی وینم نازولی یتیمان دی
نن چی ګرځی سر تور سو او لوڅی پښی تیره اغزوکی
دا د خپلی سور پستی غیږی نه لویدلی یتیمان دی
چی یخنی کی له یخ ریږدی وږی ناست باد او باران ته
دا له خپل کلی او کوره لاس ختلی یتیمان دی
تورو شپو کی چی له خو به ګنګس ګیچ کاږی آهو نه
دا رښتیا د شهید پلار له لاس وتلی یتیمان دی
چی دغم ژوند تیره وی په غلیلو او اضطراب کی
دا د هجر په اور سوی سو ځیدلی یتیمان دی
چی په غم د شهید پلار کی آزادی ته هو سیږی
دا د روس کافر له ظلمه ځوریدلی یتیمان دی
ای غمګینه ته کړ یوه په زخمی زړه له دی غمه
چی هر چا په سترګو سترګو تول لیدلی یتیمان دی

طوری رفتار میکرد که از جواب های بی ربطش به سوالات من در مورد «گروه» چنین احساس می نمودم که وی چیزی را از من پنهان می کند .

روزی سکرتر مجلس در «عصرانهٔ» حضور یافت و همه شجاعت خود را جمع کرد تا در حضور شوهرم آنچه را که از من پنهانش میکردند ، برملا سازد - موضوع طوریکه از سوقف شوهرم درک کردم خیلی خطیر بود ، شوهرم مرا به صبر و برداشت و قوت اراده تشجیع میکرد و از شجاعتم یاد آوری می نمود .

اوراق را از سکرتر خانم گرفتم و دیدم که حاوی دستور انحلال «مرکز عمومی گروه زنان مسلمان» است ، و سکرتر شروع به صحبت نموده گفت : «طبعاً حاجی خانم تأثیر موضوع نسبت بشما خیلی شدید است» من گفتم «الحمد لله ، ولی حکومت حق ندارد گروه ما را منحل سازد ، چه این گروه ، گروهی است اسلامی» وی پاسخ داد : «کسی یارای این را ندارد که برای حکومت چنین حرفی بزند ، ما خیلی کوشش کردیم ، اما عبدالناصر بر انحلال «گروه» اصرار دارد ، وی از شخص تو نفرت دارد حاجی زینب خانم ! ! وی طاقت شنیدن نام ترا از زبان هیچ انسانی ندارد . و چون نام تو بر زبان ها را نده شود هیجانی و غضبناک میشود و مجلس را پایان می دهد . .

گفتم : «سپاس خدای را که ترس از من و دشمنی مرا در دل وی انداخته است و من نیز او را بخاطر خدا دشمن خود میدانم و از وی نفرت دارم ، و طغیان وی در برابر، گروه مجاهدین جز بر اصرار ما برای ارضاء ضمائر مان و زندگی برای دعوت مان نخواهد افزود ، این دعوت ، دعوت توحید است و بیاری خداوند بزودی پیروز خواهیم شد ، و بی ارزش ترین چیزی که برای این دعوت نثار می نمائیم ، این است که در راه آن به شهادت برسیم . عبدالناصر حق ندارد که «جماعت زنان مسلمان» را منحل سازد «خداوند تعالی خودش بیرق مسلمانان را می افرازد و بیرق را که خداوند بر افراشته است ، محال است بشر سرنگونش سازد».

سکرتر خانم در حالیکه اشک در چشمانش حلقه زده بود ، گفت : «حاجی خانم موضوع خطرناک است، و از خداوند پاک التجا می کنیم مسئله به انحلال «گروه» منتهی نشود ، ممکن است این سخنانی تو ثبت شود ، و یا همین حالا ثبت شده باشد ، و ممکن است درینجا ضبط صوتی کار گذاشته باشند» . او (سکرتر) این کلمات را بصورت زیر گوشی برایم اظهار نمود تو گویی از ثبت شدن سخنانش در هراس بود ، وی به زیر گوشی خود ادامه داده چنین گفت : «حاجی خانم من از تو تقاضای کوچکی دارم و آن اینست که باین اوراق امضا کنی و چون امضا کردی آنگاه قرار انحلال لغو میشود» .

من از خانم سکرتر خواستم مرا از آنچه در اوراق مورد نظر موجود است مطلع سازد و حینیکه وی آنرا از نظرم گذارند متوجه شدم که فورمهٔ عضویت «اتحاد اشتراکی» است ، برایش گفتم : «نه ! بخدا سوگند دو دستم شل شود اگر روزی بر چیزی امضا نمایم که مرا در برابر خداوند محکوم بر این سازد که حکوست جمال عبدالناصر طاغوت قاتل عبدالقادر عوده و همکارانش ، را بر سمیت شناخته ام . آنانیکه دست هایشان را بخون اهل توحید رنگین ساختند ، دشمنان خدا و مسلمانان هستند . بهتر برای ما اینست که مرکز عمومی «زنان مسلمان» منحل شود».

وی سرم را بوسید و با گریه گفت : آیا اطمینان داری که من دختر توام ؟

گفتم : آری - -

گفت : این موضوع قضیهٔ قتل عبدالقادر عوده

و - - -) را کنار بگذار - -

گفتم : خوب - - کنار می گذارم ، ولی هرگز این اوراق را امضا نخواهم کرد ، زیرا الاین کار به مفهوم وابستگی و تمایل به یک طاغوت است ، و اجرای چنین کاری (وابستگی به طاغوت) محال است و خداوند آنچه را برای بندگانش بپسندد ، می کند.

ایام استراحت درشفاخانه منقضی شد و از آنجا مرخص شدم اما تداوی ام ادامه داشت.

من و اتحاد اشتراکی

در خانه همه روزه سکرتر خانم بدیدنم می آمد و روزی خبر آورد که فرمان انحلال معطل شد. از شنیدن این خبر تعجب کردم و پرسیدم چگونه این کار صورت گرفت؟ گفت : «نمیدانم، شاید این کارمقدمه و فتح بابی باشد در جهت قایم ساختن ارتباط باتو».

بعد ازان سکرتر اداری هر آنچه را که جهت کسب معلومات و امضاءیمن مربوط میشد بنزدم می آورد و من نیز اجرای امور مرکز عمومی زنان مسلمان را از خانهٔ خود شروع کردم اما بار دیگر بمنظور عملیهٔ جراحی جهت دور کردن سیم هایی که در حین عملیات در پایم گذاشته شده بود ، مراجعه نمودم و آن هنگامی بود کهشهید امام سیدقطب را از زندان آزاد کرده بودند ، وی با گروهی از برادران به عیاد تم در شفا خانه آمد . و روزی نامهٔ پست شدهٔ را که عبارت بود از کارتی که در آن عبارات ذیل نوشته شده بود ، دریافت داشتم . عبارات کارت چنین بود : «اتحاد سوسیالزم عربی»

آزادی - سوسیالزم - وحدت

اسم و شهرت : زینب الغزالی الجبیلی مشهور به زینب الغزالی وظیفه یا کار اداری : رئیسه مرکز عمومی جمعیت مسلمان،محله : البساتین - المحافظة .

ولسوالی : مصر جدید

ولایت : قاهره

این کارت از طریق پوسته برایم رسید و با آن سندی نیز بود که ثابت میساخت من حق العضویت سال ۱۹٦٤م را پرداخته ام!

خندهٔ تلخی بحال «مصر» که تا این سرحد به بدبختی کشانیده شده است نمودم و ایامی را بیادآوردم که چگونه با آزادی میزیستیم، آزادی ئی که باکودتای نظامی شان نفرینش کردند .

بعد از تکمیل معالجه در شفاخانه به منزل باز گشتم و همزمان با آن متواتر از طرف اتحاد سوسیالزم یا اتحاد اشتراکی دعوت نامه هایی برایم میرسید که در آن از من مطالبه میشد تا به اجتماعات اتحاد اشتراکی شرکت ورزم اما من تصمیم گرفتم که باید موقف منفی اتخاذ نمایم .

چند روز بعد دکتور معالجم اجازهٔ خروج از خانه و پیشبرد کار های مرکزعمومی زنان مسلمان را البته بشکل تدریجی برایم داد و من تا هماندم باعصا راه می رفتم .

صبح یکی از روز ها که در مرکز عمومی زنان مسلمان حضور داشتم ، تیلیفون زنگ زد و سکرتر از من خواست با کسی که از اتحاد اشتراکی میخواهد با من حرف بزند صحبت نمایم ، گوشی را برداشتم و گفتم : «السلام علیکم» از آنسو شخصی که تیلیفون کرده بود ، جواب سلام را دارد ، و بعد من گفتم : «بلی ، چه فرمایشی داشتید ؟»

وی در مورد اینکه ایا من زینب الغزالی هستم، میپرسید و چون جواب مثبت شنید ، گفت : «اینجا مقر اتحاد اشتراکی است و ما منتظر آنیم که انشاء الله اعضاء گروه زنان مسلمان بسر کردگی شخص شما تشریف بیاورید ، و آنگاه پرچم زنان مسلمان را حمل می کنید . و باستقبال عبدالناصر در میدان هوایی میروید .»

(ادامه دارد)

تیری ګنی پسی

د محمد اجان «حقپال» ژباړه

د سید ابو الاعلی مودودی کیلنه

دین او سیاست

مذهب او تهذیب !

اسلام د فکر یوه ځانګړی لار (Attitude of Mind) او د بشپړ ژوندون په هکله د نظر یو خاص تکی (Out look of life) دی او وروسته له دی بیا هغه ځانګړی کړنلاره ده چی له هغی څخه دغسی فکری لار او د ژوند دغسی نظریه تعینیږی نو د فکر دغسی طریقی او کړنلاری نه چی کوم شی په لاس راځی هغه د اسلام مذهب او اسلامی تهذیب دی په دی کی مذهب ، تهذیب او تمدن یو له بله جلانه دی بلکه دا ټول په ګډه یوه مجموعه جوړوی.

هغه د فکر یوه لار او د ژوندون نظریه ده چی د ژوندانه د هری مسئلی تصفیه کوی لکه انسان باندی د خدای حقوق څه دی ، په خپل ځان باندی یی څه حقوق دی ، د مور او پلار ښځی او اولاد ، ملګرو او خپلوانو ، ګاونډیو او معامله دارانو ، هم-مذهبو او بی مذهبو، دوستانو او دښمنانو او د انسانی ټولو انواعو حتی د کائناتو د هر څیز او ځواک حقوق څه دی ؟ اسلام د دغو ټولو حقوقو ترمینځ بشپړ توازن او عدالت قایموی او د یوه شخص د مسلمانیدو لپاره دغه امر پوره ضمانت دی چی دا ټول حقوق په پوره انصاف سره ادا کړی پرته له دی چی د ظلم له لاری یو حق له بل حق نه قربان کړی .

او همدا راز دغه فکری لار او د انسان د ژوندانه نظریه یو او چت اخلاق نصب العین او د نظریو پاک سپیڅلی روحانی برید (حد) تعینوی او د ژوندانه ټولی هڅی او کوښښونه که چیری په هر ډګر کی وی په داسی لارو باندی یی سیخول غواړی چی له هری خوانه د مرکز لوری ته را ګرځیدلی وی .

دغه مرکز یو فیصله کوونکی شی دی نو له همدی کبله د هر څیز اندازه (Value) پری ټاکل کیږی او په همدغه معیاری باندی هر شی تلل کیږی او هغه شی چی دی مرکزی مقصد ته درسید و لپاره مرستندوی ګرځی په همدی ډول ترلاسه کیږی او کوم شیان چی د دی لاری خنډ کیږی په دی ډول یی ردو لای هم شی . د یوه وګړی د ژوندون تر ټولو وړو معاملو نه را واخله بیا د ټولنی د ژوندانه تر ټولونه لویو معاملو پوری دغه معیار یو ډول کار فرما دی . هغه دا فیصله هم کوی چی یو شخص په خوړلو او څښلو ، لباس ، صنعتی تعلقاتو ، را کړی ورکړی ، خبر وا ترو غرض دا چی د ژوندون په هره یوه معامله کی د هغوی د حدودو لحاظ ساتل په کار دی دا د دی لپاره چی مرکزی مقصد خواته په ټینګه ورروان شی او کږو لارو ته ونه ګرځی دا فیصله هم کوی چی په ټولنیز ژوند کی د وګړو اړیکی پر داسی اصولو باندی مرتب کړای شی چی ټولنه ، معیشت ، سیاست ، غرض دا چی د ژوندون د هری ځانګی پر مختګ په هسی لارو باندی واوسی چی هغه مود اصلی مقصد پړاو ته ورسوی او هغه لاره غوره نکړو چی هغه موله دی لاری څخه لری

کوی . دا فیصله هم کوی چی د ځمکی او آسمان په قوتونو باندی انسان و پوهول شی او کوم څیزونه چی د هغه لپاره مسخر کړای شی هغه په داسی طریقو باندی استعمال کړی چی هغه ورته خادم وگرځی او له هغه طرز العمل نه ځان وساتی چی هغه یی د بریالیتوب مانع گرځی . دا فیصله هم کوی چی د اسلامی ټولنی وګړی د غیر اسلامی ټولنی له وګړو سره په دوستی او دښمنی کی ، په جنگ او سوله کی ؛ په مشترک هدف کی ، او د اختلاف په مقاصدو کی د سوبی په وخت کی او د ماتی په دوره کی ، د علومو او فنونو په حاصلولو کی او د تهذیب او تمدن په چال چلند کی د هغو اصولو مراعاتول پکار دی چی د بهرنیو اړیکو په مختلفو خواؤ کی دوی له خپلی مقصودی لاری نه وانه ړوی بلکه تر هغی اندازی پوری چی کیدای شی د انسانی بنی نوعی هغه ناپوه او گمراه وگړی هم په رضا یا جبر ، په شعوری یا غیر شعوری ډول د هغه مقصد لپاره راوبولی چی د فطرت د اصل د اعتبار له مخی (که څه هم هغوی بی لاری شوی دی) د هغوی مقصد هم همدا دی لکه څنگه چی د اسلام د پیروانو دی .

له دی څخه مقصد دغه یو ټکی دی چی له جومات نه یی را واخله تر بازار او د جنگ ډگر پوری ، د عبادت طریقونه یی را واخله د را ډیو او الوتکو د استعمال تر طریقو پوری ، د غسل ، اوداسه ، طهارت او استنجا له جزئی مسائلو نه یی را واخله ان ترلو یو ټولنو ، معاشیاتو ، سیاسیاتو او د بین المللی تر ټولو لویو مسائلو پوری ، د مکتب له لومړنیو تعلیماتو نه بیا د فطرت د آثارو انتها یی مشاهداتو او د طبعی قوانینو تر ټولو لوړو تحقیقاتو پوری د ژوند ټولی هلی ځلی او د فکر او عمل ټولی څانگی یو داسی وحدت جوړوی چی د هغه په ټوکونو (اجزاؤ) کی یو هدفمن ترتیب او یوه ارادی اړیکه پیدا کیږی او له هغو ټولو نه د ماشین د پرزو په شان یوه داسی طرحه جوړوی چی د هغوی له حرکت او تعامل نه صرف یوه نتیجه راوځی .

د مذهب په نړی کی دا یو انقلابی تصور ؤ او د جاهلیت ختمی نه جوړ شوو دماغونو کی هیڅکله په پوره ډول دغه تصور رانغی . نن ورځ نړی د عقل او علم په اعتبار د شپږمی عیسوی پیړی پرتله سره له دی چی څومره زیاته پرمخ تللی ده مگر بیاهم دومره قدامت پرستی او پوچ اندی (تاریک خیالی) موجوده ده چی د اروپا په مشهورو افاقی پوهنتونونو کی یی اعلی درجه تعلیم هم پای ته رسولی وی ، د دی انقلابی تصور له ادراک نه هسی عاجز دی لکه څنگه چی په پخوانی جاهلیت کی خلک بی لیک لوسته او غبی وو . زرگونه کلونه کیږی چی د مذهب غلط تصور په وراثت سره را نقل کیږی او را روان دی او تر اوسه پوری په دماغونو کی ټینگ نښتی دی. د عقلی تنقید او علمی تحقیق خو را غوره تربیی څینی هم د هغوی د مغزو غوټی خلاصی نه شوی او د خانقاؤ او جوماتونو په تورو کوټو کی او سیږی که چیری هغوی د مذهبیت معنی گوښه کښیناستل او الله الله ویل گنی او خیال کوی چی دینداری د عباداتو په دائره کی محدوده ده نو هغوی خو همدغسی دی. او که چیری پوچ انده جاهل عوام مذهب دباجی غړولو ، ځان وهلو او له غوایی څینی په سوال کولو پوری محدود گنی نو دا هم د حیرانتیا ځای نه دی څکه چی هغوی خو هم جاهلان دی مگر زمونږ په دغو علماؤ او پوهانو څه و شول چی د هغوی له دماغونو نه هم د قدامت پرستی توره تیاره لیری نه شوه ؟ دوی هم د اسلام مذهب په هغو معناؤ سره یو مذهب گنی لکه څنگه چی تر پخوانی جاهلی تصور لاندی یو نا مسلمان فکر کاوه .

مارکسیزم و تحلیل مارکسیستی حکومت روسیه از افغانستان

پیوسته بگذشته -

دوره های زما مداری امان الله خان

عهد زما مداری امان الله خان را می توان در سه مرحله مشخص کرد :

۱- امان الله خان تا ۱۹۲۱م یا الی امضاء معاهدهٔ مؤدت و دوستی دولتین افغانستان و روسیه در ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ .

۲- امان الله از ۱۹۲۱ الی ۱۹۲۷ سفرش به کشور های اروپای و خاصتاً به کشور روس .

۳- از ۱۹۲۷ الی آخر دورهٔ حیات حکمروائی .

امان الله خان تا ۱۹۲۱م

وضعیت سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی قبل از ۱۹۲۱ :

وضعیت سیاسی کشور از ملوک الطوائفی ، ظلم ، جبر ، و بیگاری ، رشوه خواری ها و فساد و کساد اقتصادی متأثر بود که در عهد شاهان چون امیر شیر علیخان و امیر عبدالرحمن خان و دیگران رواج داشت .

نهوض در مقابل مظالم شاهان و طاغوت در قرن نوزدهم در بعضی از کشور های اسلامی بوقوع پیوست که نهضت سید جمال الدین - راد مرد و مفکر شرق پیشرو آنهمه نهوض است . نظریات سید در کشور متضمن تغییر بنیادی بود و بنیان حکام خود پرست وقت را سست می نمود . به همین مناسبت نگذاشتند که جامهٔ عمل بپوشد . ازین رو سید مجبور گردید که به سائر کشور های اسلامی به سفر بپردازد تا افکار و نظر یاتش و نهضتش را در کشور های اسلامی قرن نوزدهم تزریق نماید .

اگرچه سید از کشور خارج شد ولی عدهٔ در فکر تغییر اوضاع کشور شدند و کم کم درمیان افراد وابسته به دربار و چیز فهم آنوقت مسائل سیاسی و طرز حکومت داری اهمیت پیدا کرد که قشر های نیمه روشنفکری را سبب گردید ، این روشنفکران و تحصیل داران متأثر از اوضاع و احوال و رویداد های کشور هائی از قبیل ترکیه وغیره بودند . بعد ها در تحت تأثیر وضعیت و احوال امان الله خان در اثر فعالیتهای سازمان مخفی تبلیغاتی روس از راه شان انحراف نموده و چپ نما گردیدند ، مثلا

ترک آداب و رسوم ملی را ولو پسندیده هم می بود روشنفکری می پنداشتند چنانکه هنوز می پندارند ، در همین اواخر نیز جوانانیکه از اوامر مذهبی و عنعنات و رسوم پسندیدۀ ملی سر باز می دارند خویش را به جامۀ روشنفکری ! می پیچانند ، که کشور اکنون گریبان گیر فرآورد های آنهاست،

روشنفکر انیکه تاکنون انحراف شان هویدا نبود نیز با دولت مخالفت می ورزیدند و برای برانداختن سلطنت حبیب الله خان ساعی بودند و به این ترتیب زمینۀ یک تحول سیاسی در کشور آماده شد که منجر به قتل پدر امان الله خان و موجب سلطنت وی گردید .

امان الله خان بر اریکۀ قدرت تکیه می کند در حالیکه رقبای او برای احراز قدرت فعالیت می کنند، امان الله خان از رابطه اش باقشر روشنفکر (!) که غالباً در روی کار آور دن او سهیم بودند فراموش نمی کند و دست به اصلاحات و ریفورم هائی می زند.

از لحاظ اقتصادی مملکت قبل از ۱۹۲۱م در حالت نیمه فیودالی قرار داشت اکثریت زمین ها ملکیت اربابان ومتنفذان شناخته شده بود ، بزرمزارع هر یکی معدودی از انسانها در مقابل مزد ناچیزی نیروی کار شان را به مصرف می رسانیدند و عدۀ هم تاپایان عمر برای خان‌ها و ملک‌ها خادم باقی می ماندند . زراعت توسط وسائل قدیمی و مروجه صورت می گرفت و وضع تجارت کشور بهتر از وضع زراعت آن نبود ، و صنعت بمراتب از وضع زراعت کشور خراب و عقب افتاده بود ، چند فابریکۀ مخصوص وجود داشت ـ شمار کارگران را به مشکل میتوان بلند تر از هزار حدس زد .

اجتماع زیر فشارهای چون مالیات، حواله جات، ظلم و تعدی ارباب و فیودال، خدمات رایگان (بیگاری) برای مأمورین رسمی ظلم مأمورین و استثمار دهقانان خوردمیشد .

اجتماع کشور مرکب از طبقۀ فیودال و دهقان و اقشار چون ـ روحانی و روشنفکر و دولتی‌ها و تجارت پیشگان وغیره بود که در رأس هرم ظلم و استبداد ، دولت و مأمورین آن قرار داشت و عامۀ مردم از ایشان می هراسیدند ، هرم ظلم را فیودالان وار بابان محلی احتوا کرده بودند و دیگران برای ظالمان زمانی مفید و گاهی هم مضر واقع میشدند

بهرصورت وضع کشور از هرحیث رقت بار و قابل تعویض و برای پذیرش دگرگونی مستعد بود.

در کشور یکه اوضاع بدین منوال باشد، و خطر سقوط ـ دولت را تهدید کند و خاصتاً این سقوط ناشی از وضع درهم و برهم اقتصادی باشد لامحال حکومت و شخصی که بعوض حکومت و شخص قبلی براریکۀ قدرت تکیه میکند ـ باید برای مات و نیروهای نهفته و کمین نشسته ایکه در صدد تجمع و تشکل اندچشم انداری بدهد یعنی وعده هائی بدهد تاباالوسیله مردم را بفریبد. از آنجمله روی کار آوردن اصلاحاتیست که بآن نیروهای نهفة و در کمین نشته را مشغول و مصروف نگهدارد. چه، ماخود دیده ایم هنگامیکه در نظام‌های بی نظم و بی هدف، طرح نظم و هدفمندی ارائه شود به هزاران بهانه کوشش میشود که طرح را مضمحل و پیروان آن طرح را متشتت نمایند.

به مطالعۀ تاریخ خصوصاً تاریخ افغانستان و علی الخصوص در قرون اخیر که اوضاع و احوال کشور بطوریکه قبلاً تعریف شد هست، دولتمردان برای بقا و دوام خود مزورانه ماسک‌هائی به رخ کشیدند تاخود را مردمی نشان دهند.

تنها این روش مربوط و مخصوص به امان الله نبوده ، هستند عده ایکه به هنگامی در شرایط نابودی

و سقوط قرار میگیرند پیش از آنکه بخدا(ج) و قرآن او رجوع کنند به شیطان و وسوسه‌های او پناه می برند (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) و قبل از آنکه خدا پرستان و راه روان طریق او تعالی را صدا بزنند برای جلب پیروان شیطان به نی نوازی همت میگمارند ای بسا که حال کشور مان از تزویر ابلیس صفتان چنین در امان نمانده است و قلب ملت افغان همیشه از سر نیزهٔ این ستمکاران جریحه دار بوده است. هیچ ملتی نمیتواند به اقتضای صراط المستقیم حرکت کند مگر اینکه تزویر شیطان صفتان را تشخیص نماید.

و همین خدعه و فریب و مکر است که حاکمان برسر نوشت تودهٔ عظیم را ، برای مدتی فرصت میدهد پلنگا نه خون ملت را بجوشند.

باین ترتیب شخص و یا دولت از ساتور انتقادات و انتقامجوئی ملت، تامدتی مهلت می یابد ، و این شیوه برای حکومت نو تشکیل مشی اساسی و حیلتی است. چه به هنگام ضعفش که یار ای قبول ضربه وتوان مقاومت را نداشته، و از جانب دیگر ملت بآن آشنائی ندارد و با اندک تبلیغ میشود از بیخ و بنش برکند، فرصت مناسب راکمائی میکند تا خود را معرفی و مخالفان را تشخیص نموده و کسب قدرت نماید . آنچه که این فرصت مناسب را در اختیار یک شخص و یا یک حکومت تلزه پا قرار میدهد، وعده‌هائی است که التیام بخش درد نحر و نان باشد، خواه این وعده ها راستین و یا در وغین باشند. باوجود دروغ بودن نیز عمری دارد که در طول آن ملت فریفة شود. امان الله با وقوف این وضعیت، وعده های کاذب دگر گونی را در احوال و اوضاع کشور به ملت پیشکش کرد، و خوب میدانست که در غیر آن محکوم به سقوط است به همین لحاظ فریاد دگر گونی و ریفورم را بلند کرد. چه هراس امان الله از مردم کشور به اندازهٔ بود که تپشن قلبش فرصت نفس کشیدن را نمی

داد و به سرعت تصمیم میگیرد تا وعده‌های تغییر و دگر گونی‌های کاذبش را ابلیسا نه به رخ عامه یکشاند. بناء در ۲۳ فبروری اعلان پادشاهی و در ۲۸ همان ماه اعلامیهٔ دورودرازی را که حاوی اصلاحات شیطانی اش بود صادر می نماید. امان الله با کمک دست یارانش سعی می نماید به هر اندازهٔ که مقدور است مردم را گول زده خود را برخواسته از قلب مردم قلمداد کند و برای کسب رضایت توده‌ها طوری حرف بزندکه تا چهرهٔ حق بجانب را دارا گردد.

چنانچه که مروج است اربابان قدرت و آنانی که بیشتر ظلم می کنند و از همه زیادتر بیت المال و خون ملت را صرف زرو زیور اهل و بیت و خویش قوم خود می کنند، افزون‌تر از همه خود را برخواسته از قلب توده‌ها می دانند و طوری صحبت می کنند که فکر میشود از قلب مردم حرف میزنند. بطور مثال، امین لعین نبود که شعار «مصئونیت، قانونیت و عدالت» را زوزه می کشید. آیا در شرائط اختناق ببند و ببر و بکش. مصئونیت سخن برخواسته از قلب مردم نیست؟ یا در زمان خودسری و انارشیگری قانونیت ؟ و به هنگامی خویش خوری و قوم پرستی و گروه گرائی و دهها تبعیض ناجوان مردانه دیگر ، عدالت ؟ -

این‌ها همه سخنان خوب و نیکواند، اماجز برای فریفتن مردم و عوام گفته نمیشود و هدف جز اغفال مردم بلا کشیده و مصبیت زده نمی باشد. آیا فریاد و فغان های ببرک به هنگام حملهٔ مستقیم روس‌ها برای کندن مهرهٔ وشاندن مهرهٔ دیگر از را دیوی او زبگستان به لحن«ای اقوام ملیت‌ها، بدخشانی‌ها، نورستانی‌ها. . .»(در آن هنگام جهاد درین دو منطقهٔ شهرت به سزائی داشت) از ضمیمت و حقیقت برخوردار بود ؟ یاسبب جلب توجه و عامل اغفال مردم. امان الله نیز صحبت‌هائی کرد تا رضایت ملت را کسب نماید بادعائیه

چنین خواست، خود را از ملت دانسته و مشی آینده اش را اظهار نماید:

«ای ملت عزیز وای قوم باتمیز! در حفظ دین و دولت و ملت خود بیدار و در نگهبانی وطن خویش هشیار باشید، من از خداوند(ج) برای شما و اهل اسلام و کلیه بنی نوع انسان خیرو سعادت میخواهم.»

با این چال و نیرنگ و تزویز مزور جوان توانست خویش را شاه جوان و مورد حمایت مردم معرفی کند. آنچه را که او برخ مردم می کشید اعلان استقلال و آزادی‌های فردی کاذبانهٔ بود که باعث تحریک احساسات مردمان ناواقف میگردید. او مشاورین و اعضای کابینه اش را اغلب از افراد چپ نما که خواهان تغییرات و ریفورم‌هائی بودند که عقاید مردم را خدشه دار میکرد، انتخاب کرده بود. آنها رسم و رواج وعنعنات مردم را بطور عموم پدیدهٔ کهنه و محکوم به زوال دانسته، طالب تعویض و مبادلهٔ آن بودند.

و شاه را بیشتر تشویق می کردند که با روسیه کشوریکه - لاف گزاف از عدالت و مساوات و آزادی می زند، مناسبات دوستانه داشته باشد، چه روسیه - آزادی افغانستان را قبل از هر کشور دیگر برسمیت شناخته راه محبت را برای خود باز نموده بود. زیرا آنچه که از وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور یافته بود می پنداشت که می تواند در زمان نزدیکی بعد از تصرف آسیای میانه به سان آسیای مرکزی به کامش فرو می رود کوشش‌ها ورنج هائی برای حصول این مقصد برده شد امابه انجام نرسید و این اولین شکست روس‌ها در قبال ایدهٔ اشغال افغانستان بود.

نغمهٔ چپ نماها در گوش شاه اثر انداخت و شناسائی روسیه آهنگ این نغمه را گواراتر نمود، و چند روز بعد شناسائی روسیه - هیئتی برای برقراری مناسبات سیاسی به روسیه گسیل گردید.

و ضعیت کشور به همین منوال سپری میشد و روسیهٔ شوروی ماهرانه ازین وضعیت برای تغییر افکار شاه استفاده می کرد تاخود را خوب جابزند، تابتواند افکارش را در وجود شاه جوان تر زیق نماید. با الآخره موفق میشود که دولت افغانستان را وا دارد، تا در سال ۱۹۲۱م معاهدهٔ دوستی و مؤدت را باروسیه به امضاء برساند و طرقی را برای اجرای مقاصد پلید روسها آماده بسازد، و این معاهده روسها را بدان واداشت که به فکر تعمیل پلان گسترده ای برآیند.

(ادامه دارد)

د غمگین اثر

"نوی چل"

نه دا روس وو دا نصاب او دا عمل
لا به شی محکمه د سروینو بخمل
پخوانی دوستیی ئی ورین کړمه پهٔغم
اوس ئی بیانوی مطلب ده نوی چل
بیناسترگی ولی حق ته دی رندی
چی نه گوری خرابی دهر محل
وطن کندی کند والی شو په بمبارد
هره میمه دور او کی پل به پل
سره په وینو سنگرونه د شهید
ستائی محکمه اسمان دا ضرب المثل
په تعجب کړم دی انصاف او قضاوت
چی په خپل سر سازه دی لاره د حل
خدای دی کړی تباه په زره تور خائنان
چی باطن کی دی گمراه ظاهر مشعل
زمانی ته په حیرت یم زه غمگین
خوب خوراک شو په ماتریخ زاردهل

سید رسول

پکت وارسا و سلطهٔ نظامی روسیه

پیوسته بگذشته

رومانیه و نظریه (جنگ عموم مردم)

یک روز بعد از حمله روس‌ها بر چکوسلواکیا ـ نیکولای چایسسکو رئیس جمهور رومانیا یک اجتماع را در بخارست فراخواند. وی خطاب به اجتماع مذکور گفت :

"این گفته شایع شده که در چکوسلواکیا خطر ضد انقلاب می رفت. ممکن فردا بگویند که این اجتماع ما هم روح و ماهیت ضد انقلابی داشت. اگر چنین گفتند (مردم رومانیا) این اجازه را به کسی نخواهند داد که بر خاک پدری شان تجاوز نماید . . . آماده باشید رفقا ـ تا در هر لحظهٔ ممکن از رومانیا ازین خاک پدری سوسیالستی تان دفاع نمائید".

بعداً چایسسکو (سیستم دفاع از کشور) را انکشاف داده یک ارتش داخلی مرکب از (۵۲۰۰۰ . . . .) افراد از جمله قوای مسلح منظم و (۷۰۰۰۰ . . . . .) افراد گارد وطن پرستان را بوجود آورد. با آنکه بسیج این قوا بصورت یک عکس العملی در برابر هجوم روس ها بر چکوسلواکیا صورت گرفت اما قبل از چایسسکو جورغیودیج (Gheorghiu-dj) رئیس جمهور قبلی رومانیا نیز به این فکر بود و مقدمات آنرا از همان ابتداء که قوای روس را از طریق فشارهای سیاسی بر آن مملکت بیرون کشید چیده بود. آنها با پیروی ازین نظر چینائی ها که باید هر دولت سوسیالستی جهت مقاومت در برابر سلطه جوئی های روس ها دارای قوای داخلی نیرومند باشد لذا رومانیا در تلاش بدست آوردن وسائلی است که بتواند از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی داخلی و خارجی شان دفاع نمایند. رومانیا که مخالف سوجودیت پکت ها و پیمان های نظامی است و این پیمان ها را قدم های عملی برضد منافع ملل کوچک می داند به طرق مختلف با سلطه جوئی روس مخالفت نموده است ـ مثلاً در سال های (۱۹۶۰) ـ (۱۹۶۱) از اعزام صاحب منصبان رومانیائی به روسیه جهت فرا گرفتن تربیهٔ نظامی خود داری نمود و در سال (۱۹۶٤) از مانور های مشترک پکت وارسا در خاک رومانیا خود داری نمود. علاوتاء از اعزام قوای بزرگ و قابل ملاحظه در خارج رومانیا نیز اباء ورزید. این اقدامات باعث استقلال بیشتر فرماندهی عساکر رومانیا گردیده از (تابعیت ستراتیژی ملی) به (ستراتیژی مشترک پکت وارسا) جلوگیری نمود.

حکومت رومانیا با استفاده از عکس العمل منفی مردم اروپای شرق در برابر حملهٔ روس ها بر چکوسلواکیا توانست (سیستم دفاع از کشور) خود

را مثل یوگوسلاویا عصری سازد. رومانیا با انکشاف دادن نظریه (جنگ همه مردم) توانست مثل یوگوسلاویا قوای نظامی داخلی نیرومندی که توانائی مقاومت متداوم در برابر هرگونه تجاوز خارجی را دارد بوجود آرد. هدف اصلی نظریهٔ (جنگ همه مردم) این است که عند الموقع از تشکیل نظام اداری توسط قوای متجاوز جلوگیری نموده نگذارند کدام حکومت دست نشانده را که با موجودیت آن ، قوای متجاوز از هجوم اش توجیه های گوناگون بعمل آورد چنین وانمود نماید که قوای متجاوز جهت دفاع از حکومت قانونی به چنین عمل دست زده.

حزب کمونیست رومانیا در سال (۱۹۷۲) قانون جدید دفاعی را به تصویب رسانید که هدف اصلی آن اثبات هر چه بیشتر استقلال نظامی و سیاسی رومانیا میباشد. مادهٔ اول این قانون هرگونه همکاری تبعه رومانیائی و قوای متجاوز را غیر قانونی اعلان نموده میگوید :

(هیچکس نمیتواند تجاوز کدام دولت یا مؤسسهٔ خارجی را تحت هر گونه شرایط صرف نظر از ماهیت آن به شمول تسلیم عمومی با ساس کدام پیمانی و یا اشغال اراضی ملی که در زمان صلح یا جنگ بر حاکمیت ملی ، استقلال ، تمامیت ارضی جمهوری سوسیالستی رومانیا تجاوز نماید ـ قبول نماید و یا برسمیت بشناسد.

قبول و یا برسمیت شناسی هر گونه ازین اعمال غیر قانونی و مخالف منافع رژیم دولت و برضد منافع عالی دولت سوسیالتی ما است.

رومانیائی ها به این عقیده اند که هیچ متجاوز با استعمال سلاح های ذروی اقدام نخواهد کرد ـ چه هدف اصلی اشغالگر بر آورده نخواهد شد. قوای متجاوز در اولین قدم خواهد کوشید که بر نظام اداری ـ اقتصادی و ارتباطی مملکت تسلط پیدا نماید لذاء باید مردم را آماده ساخت که در مقابل چنین اشغال مقاومت نمایند و نگذارند که متجاوز به این اهداف برسند. قوای مسلح منظم فقط یک وظیفه خواهد داشت و آن عبارت از میسر ساختن فرصت بسیج عمومی قوای (گارد ملت پرستان) است. با بسیج شدن این قوای دومی ، جنگ شکل ملی را بخود خواهد گرفت و از تشکیل حکومت دست نشانده جلوگیری بعمل خواهد آمد. با بسیج شدن مردم و قوای مدافع از منافع ملی ـ قوای متجاوز مجبور خواهد گردید که قوای هفتصد هزار نفری تا یک ملیونی را در خاک رومانیا پیاده نماید که خیلی ها گزاف و از قدرت هر قدرت خارجی بیرون خواهد بود. رومانیائی ها عقیده دارند که اگر (۲۳) الی (۲۲) درصد مردم را جهت مقاومت ملی بسیج نمایند دارای قوای (۶۲۴۵۰۰۰) نفری خواهند بود.

نظریهٔ (جنگ عموم مردم) به دو بخش مسلح و غیر مسلح تقسیم می گردد. بخش غیر مسلح آن پنج اساس عمده دارد :

۱ـ عدم اطاعت از مقامات نظامی و اداری اشغالگر و عدم همکاری با دشمن.

۲ـ اعتراضات یعنی فعالیت های منظم عمومی و دسته جمعی برضد اقدامات اشغالگر در هر ساحه.

۳ـ براه انداختن مظاهرات به طرفداری بعضی موضوعات از قبیل رهائی زندانی ها.

۴ـ اعتصابات عمومی جهت جلوگیری از استعمال منابع و وسائل اقتصادی مملکت توسط قوای اشغالگر.

۵ـ خرابکاری ها و از بین بردن و خنثی نمودن اقدامات اداری و اقتصادی دشمن.

وظیفهٔ بخش مقاومت مسلح این است که قوای متجاوز را بگونه های مختلف مصروف نگهدارد و

عساکر روسی را در (۳) مملکت رومانیا، چکوسلواکیا و بلغاریا که در سال (۱۹۶۱) به آن موفق نشدند، آماده ساخت.

روس که ازین ممالک در تشویش بود می‌کوشید قوای نظامی ملی آنها را تحت ادارهٔ خود در آورده تا از اطاعت بلاقید و شرط شان مطمئن گردد. مانورهای منظم گریچکو در خاک چکوسلواکیا به روس‌ها این توانائی را داد که امکانات ایجاد قوای نظامی ملی جهت (دفاع از میهن) را از بین برده قدرت اشغال سریع و وسیع خاک چکوسلواکیا را بدست آرند.

چکوسلواکیا در سال (۱۹۶۲) صحنهٔ مانورهای مشترک قوای روس، چکوسلواکیا و پولند و در سال (۱۹۶٤) قوای روس، چکوسلواکیا و آلمان شرقی بود. در سال (۱۹۶۶) بار دیگر مانورهای مشترک روسیه، چکوسلواکیا، آلمان شرقی و هنگری در خاک چکوسلواکیا صورت گرفت که مصارف مجموعی آن میتوانست شاهراه بزرگی را به طول (۸۰) کیلومتر احداث نماید.

زمانیکه بحران بهار سال (۱۹۶۸) بر ضد وابستگان روسیه در حزب کمونست چکوسلواکیا بوقوع پیوست روس‌ها توانستند که تحت عنوان مانورهای مشترک، قوای خود را قبل از حملهٔ علنی در خاک چکوسلواکیا جابجا نموده قوای نظامی چکوسلواکیا را هم از فرماندهی ملی آن محروم سازند.

به این ترتیب قوای نظامی چکوسلواکیا در حین هجوم روس‌ها قوای ضد روس نی بلکه همراه با روس‌ها بود و باعث شد که کدام مقاومت بر ضد عساکر روسی صورت نگیرد.

گرچه حملهٔ روسی‌ها و قسمتی از واحدهای بعضی ممالک عضو پکت بصورت وسیع و رسمی در شب (۲۰ - ۲۱) اگست (۱۹۶۸) صورت گرفت اما در واقع هجوم روس‌ها برچکوسلواکیا در سه مرحلهٔ مختلف جهت به قدرت رسانیدن (ماسکویت‌ها) صورت گرفت.

در (۲۹) می (۱۹۶۸) جلسهٔ عمومی کمیته مرکزی حزب کمونست چکوسلواکیا افتتاح شد. مخالفین استعمار روسیه برهبری (دوبچک) پیشنهاد نمودند جلسه فوق العاده کانگرس حزب دو سال قبل از میعاد معینه اش احضار گردد تا کمیتهٔ مرکزی جدیدی را انتخاب نمایند. حتی طرفداران روسیه به مشورت روس‌ها به امید پیروزی، به این فیصله نامه رأی مثبت دادند لذا فیصله نامه بدون کدام مشکل به تصویب رسید.

فردای آنروز قوای فراشوتی روس در میدان هوائی (پراگ) پیاده شد و قسمتی از لشکر روسی درآلمان، سرحد را عبور نموده به (بوهیمیا) رسید. متعاقباً به مطبوعات خبر دادند که مانور مشترک پکت وارسا آغاز گردید. در حین مانورهای روز (۳۰) ماه می چند نفر از صاحبمنصبان روسی خود را به گروهی از طرفداران روسیه در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونست رسانیده به آنها اطمینان دادند که اگر (عناصر ضد سوسیالستی) کشور شانرا تهدید مینمود (کمونست های صادق!) باید از طلب کمک دریغ ننمایند و آنها (تمامی قوای نظامی روسیه) را در اختیار خواهند داشت.

۲- قوای اضافی روس‌ها داخل خاک چکوسلواکیا شد تا در مانور مشترک قوای روس و چکوسلواکیا که از (۲۰-۳۰) ماه می روی دست بود اشتراک نمایند. با آنکه مملکت از نگاه داخلی آرام نبود به قوای نظامی آن اجازه داده نشده که راجع به مسائل حتی فکری نماید. روس ها با روی دست گرفتن

مانور های مشترک ، قوای نظامی چکوسلواکیا را تحت فرماندهی خود مصروف نگهداشته مسائل ملی را تحت الشعاع قرار دادند.

بعد از آنکه (ماسکویت ها) در مبارزات انتخابی شان جهت انتخاب هیئت ها به کانگرس حزب ، به شکست فاحش مواجه شدند ، بریژنیف اعضای پکت وارسا را به تاریخ (١٤) جولای در وارسا فرا خواند. رومانیا و البانیا دو عضو پکت درین جلسه اشتراک ننمودند. بریژنیف و رهبران آلمان شرق ، پولند ، هنگری و بلغاریا (مکتوب وارسا) را عنوانی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونست چکوسلواکیا نوشته از مخالفین روسیه درخواست نمودند که باید عناصر طرفدار روسیه در کمیته مرکزی جا داده شود و کانگرس حزب که جهت تعین کمیتهٔ مرکزی جدیدی فرا خوانده شده به تعویق انداخته شود. در (مکتوب وارسا) عنوانی حزب کمونست چکوسلواکیا ذکر شده که (ما میدانیم که نیروهائی در چکوسلواکیا وجود دارد که توانائی برقراری و استحکام سوسیالیزم را دارند و می توانند عناصر ضد سوسیالیزم را شکست دهند . . . مسئله امروزی این است که باید به این عناصر سالم فرصت داده شود تا خود را آمادهٔ عمل نموده در مقابل ضد انقلابیون بسیج گردند).

از نقطهٔ نظر روس ها (عناصر سالم !) نباید صرف بواسطهٔ انتخابات و انتساب هیئت هائی به کانگرس شکست بخورند. از نظر روس ها این عناصر که البته مطلب شان (ماسکویت ها) است ، قدرت واقعی کشور ها می باشند. سر مقالهٔ روزنامهٔ (پراودا) مورخهٔ (١٩ جولای ١٩٧٨) مینویسد :(از نقطه نظر عینی نیروی حقیقی سوسیالیزم در چکوسلواکیا بیشتر از آنانی است که بر دست آورد های سوسیالیزم در آن مملکت تاخت و تاز مینمایند. در حالیکه در داخل رژیم چکوسلواکیا بی ثباتی حکمفرما بود، قوای نظامی آن مملکت. در مانور های (شوماوا Shumava) تحت فرماندهی روس ها مشغول بود و اصلاً فرصت توجه به مسائل ملی را نداشت. بعد از مانور های مذکور در حین مواصلت (مکتوب وارسا) قوای روسی در خاک چکوسلواکیا باقی مانده و خود را آمادهٔ تسلط بیشتر بر اوضاع مینمودند.

٣- بالآخره (دو بچک) به تقاضای (مکتوب وارسا) موافقت نمود که رهبران مسکو را به تاریخ (٢٩) جولای در شهر (سیرنا Cierna) ملاقات نماید. اما قبل از ملاقات به تاریخ (٢٤ جولای) (جنرال اس - اس ساریاخین Gen. S. S. Mariakhin) فرمانده قوای احتیاطی) قوای مسلح روسیه (نیمان Neman) به تمرینات وسیع لوجستیکی دست زده با ختم مذاکرات (دو بچک) و فرمانروایان مسکو به تاریخ ٣١ جولای ، روسیه اعلان نمود که مانور های (نیمان) به خاک های پولند و آلمان شرق توسعه یافته. مانور نیمان به تاریخ (١٩ اگست) با به میان آمدن دفتر فرماندهی واحد روسیه ، پولند و آلمان شرق پایان یافت. مانور های متعدد به ظرفیت های مختلف ادامه داشت تا اینکه در شب (٢٠-٢١) اگست واحد های مذکور بر چکوسلواکیا حملهٔ علنی و رسمی نموده آن مملکت را در اشغال روسیه قرار داد.

گر چه روس ها از این عمل وحشیانهٔ شان توجیهات مختلف بعمل آوردند اما این عمل غیر انسانی که مخالف تمام مقررات بین المللی بود از طرف همه تقبیح شد. حتی ممالک کمونستی مثل چین ، رومانیا یوگوسلاویا ، البانیا این عمل را نکوهش شدید نمودند.

یکی از موضوعات قابل ملاحظه سیستم (گریچکو) محل و نوع فرماندهی مانور ها است.

یک سوم مانور های مشترک که در آن قوای مسلح ملی پولند ، المان شرق و هنگری در بین سال

نگذارد ابتکار عمل بخرج داده تفوق و برتری اش را ثابت نماید. قوای مسلح باید به فعالیت های ذیل دست زند:

۱- در کمین واحدهای کوچک دشمن نشستن.

۲- تهاجم بر مراکز قوای دشمن.

۳- حملات بر دستگاه های اقتصادی و ارتباطی دشمن.

٤- به ستوه آوردن دشمن توسط ترور و قتل افراد دشمن جهت ضعیف ساختن روحیهٔ قوای اشغالگر.

بهمین ترتیب البانیا نیز جهت مقاوت در برابر فشار های کرملین بر انکشاف نظریات تازهٔ نظامی که با فعالیت های یوگوسلاویا و رومانیا مشابهت های نزدیک دارد پرداختند. البانیه نیز در تلاش است که در صورت مداخلهٔ روس در البانیه بتواند به مقاومت دو امدار دست زند. همچنان پولند و چکوسلواکیای قبل از (۱۹۶۸). لذا روسها همیشه در تلاش بوده که از پیروزی های سایر ممالک اروپای شرقی درین ساحه جلو گیری نمایند و نگذارند که روحیهٔ خودمختاری و استقلال طلبی در ممالک اقمار شدت پیدا نماید.

رهبران احزاب کمونیست اروپای شرقی که با سوسیال امپریالیزم روسیه مخالف اند دریافتند که اگر اختلاف فکری و اید یولوژیکی شان به حیث درگیری دو حزب و گروه در یک ساحهٔ محدود باقی بماند نخواهند توانست از پشتیبانی عامهٔ مردم برخوردار و پای آنها را در موضوع شامل سازند، لذا نظریات (جنگ عموم مردم) یا (دفاع عمومی مرد می) وغیره را طرح نموده خواستند که همهٔ ملت و مردم را در فعالیت‌های خنثی سازی برنامه‌های روسیه درگیر سازند. روسها این ستراتیژی را درک نموده در تلاش اند که ملت های اروپای شرقی را قانع سازند که کدام تضاد اساسی بین منافع بین المللی (کنفدرا سیون سوسیالستی) و منافع ملی ملت‌های اروپای شرقی وجود ندارد. تأمین این اهداف از طریق فعالیت‌های دسته جمعی و بوجود اوردن مؤسسات مشترک مثل پیمان وارسا میسر خواهد گردید. روسها سعی می ورزند که از ینطریق روحیهٔ ملی گراء و دفاع از میهن را در برابر روسها از بین برده آنها را تحت تابعیت و فرماندهی خویش در اورند.

روسها سعی ورزیده‌اند که رهبران کمونیستی داخلی(غیر ماسکویت‌ها) یوگوسلاوی را از (۱۹٤۸)-(۱۹۵۳) - پولند در (۱۹۵۶) - البانیا را در (۱۹۶۱) و چکوسلواکیا را در (۱۹۶۸) به تمایلات ملیت گرائی - ضد سوسیالستی و همکاری باغرب متهم نموده چنین وانمود نمایند که آنها در جهت ضد منافع (سوسیالیزم) در حرکت اند. روسها سعی داشته اند که رهبران مخالف مسکو را به عنوان اینکه آنها به نهضت کمونیستی جهان - مؤسساتی از قبیل پکت وارسا و بازار اقتصادی کومیکان که از منافع سوسیالیزم دفاع نماید (!) وفادار نیستند و نمی خواهند که در استحکام کنفدرا سیون همکاری نمایند. روسها میکوشند که (ماسکویت‌ها) را که از آنها بنام‌های عناصر سالم - کمونیست‌های صادق و هواخواهان واقعی مارکسیزم - لینزم یادمینمایند به قدرت رسانیده اطاعت بلاقید وشرط آنها را بدست آرند. اما کمونیست‌های داخلی کوشیده‌اند که از طرق ذیل با استثمار اقتصادی و سلطهٔ نظامی روسیه مقاومت نمایند.

۱- بسیج نیروهای منظم‌نیمه نظامی‌جهت مقاومت متداوم در برابر اشغال احتمالی روسیه - ۲- جلوگیری‌از رشد عناصر خائن به منافع وحاکمیت ملی- ۳-بسیج افکار عامهٔ مردم برضد قوای اشغالگر روس.

رهبران احزاب کمونیست اروپای شرقی که

با سیاست‌های سلطه جویانهٔ مسکو مخالفت دارند می کوشند که جبههٔ مقاومت را تشکیل و از ان بحیث وسیلهٔ حفظ استقلال استفاده نمایند در حالیکه روسها میکوشند چنین جبهات رانا بود نمایند . این عمل و عکس العمل از هجوم روسها برچکوسلواکیا بخوبی آشکار می گردد .

«مانورهای مشترک پکت وارسا» :

پکت وارسا در سال ۱۹۶۱ داخل مرحلهٔ جدیدی شد . مارشال گریچکو در این سال سیستم جدیدی یعنی مانورهای مشترک قوای پکت وارسا - را روی دست گرفت تا بتواند از انکشاف و مؤثریت سیستم (دفاع از میهن) که توسط رومانیا و البانیا ، دو عضو پکت وارسا روی دست گرفته شده بود جلو - گیری نموده نگذارد سایر ممالک اقمار از این نمونه پیروی نمایند . گرچه در ظاهر به عنوان اینکه مانورهای مشترک پکت وارسا به واحدهای نظامی ممالک عضو قدرت مقابله در برابر حملات احتمالی ذروی ناتورا خواهد داد اما در واقع این روشی تازه جهت برآوردن اهداف ذیل روی دست گرفته شد :

۱- روسها خواستند که از طریق مصروف ساختن واحدهای نظامی ممالک عضو در مانورهای مشترک از توانائی آنها در روش (دفاع از میهن) بکاهند .

۲- جابجا نمودن واحدهای قوای نظامی روسیه در خاک‌های ممالک اروپائی شرقی و مناطق غربی سرحدات روسیه جهت مداخلات سریع و وسیع در ممالک اروپای شرقی .

۳- آماده نمودن عدهٔ از عساکر اروپای شرقی را جهت اشتراک سمبولیک در مداخلات روسها در امور داخلی ممالک اروپای شرقی .

مداخله نظامی روسیه در سال (۱۹۵۶) جهت منکوب نمودن انقلاب هنگری، موقف سیاسی و نظامی روسیه را در اروپای شرقی شدیدا جریحه دار ساخته بود و روحیهٔ تنفر و انزجار مردم و عساکر این ممالک روز بروز شدید تر شده میرفت لذا روسها خواستند که از طریق تماس‌ها و مانورهای مشترک، روحیهٔ همکاری را جانشین بدبینی ساخته با طرح برنامه‌های (سیاسی - نظامی) نفوذ شانرا قائم نمایند . این هدف از طریق مانورهای مشترک پکت وارسا که یکی از راه های استعماری روس‌ها است تا اندازهٔ تأمین میگردید.

مارشال (گریچکو) که یکی از صاحبمنصبان روسی بود در طول جنگ جهانی دوم در مقابل نازی‌ها در اروپای شرقی جنگید . او به خاطر دفاع قفقاز که منبع مهم تهیهٔ نفت روسیه بود ، از جمهوریت‌های محلی عسکر تهیه نموده با نازی‌ها مقابله نمود . او که در طول جنگ جهانی دوم فرماندهی قوای مشترک جمهوریت‌های مختلف را بعهده داشت تجارب زیاد نظامی بدست آورده بود لذا او یگانه شخصی بود که باید فرماندهی کل قوای پکت وارسا را به عهده گرفته سیستم مانورهای مشترک قوای پکت وارسا را طبق تجارب خویش تنظیم نماید . او شخصاً مانور بریا (Buria) را که اولین مانور بزرگ و وسیع پکت بود فرماندهی نموده این مانور که ساحهٔ بین سرحدات غربی روسیه و آخرین مرزهای المان شرقی را احتوا نمود به اشتراک لشکر قوای زمینی ، قوای هوائی، قوای فراشوتی و قوای بحری روسیه، آلمان شرقی ، پولند و چکوسلواکیا صورت گرفت . در سال آینده نیز قوای نظامی روسیه و ممالک اروپای شرقی به مانورهای مشترک تحت فرماندهی مارشال (گریچکو) در خاک‌های رومانیا ، هنگری ، چکوسلواکیا ، پولند و آلمان شرقی اقدام نمود .

سیستم مارشال گریچکو زمینهٔ دوباره داخل شدن

های (۱۹۶۱-۷۹) اشتراک نمودند در خاک های خود این ممالک ، یک سوم آن در خاک های سایر ممالک و یک سوم آن بصورت مختلط صورت گرفت. در حالیکه از این نوع مانور ها در خاک روسیه قطعاً انجام نیافته است. این نوع مانور ها به وزارت های دفاع ممالک مذکور مجال را نمی دهد که توانائی قوای مسلح شانرا در دفاع از وطن و خاک های ملی شان بلند ببرند. همچنان فرماندهی قوای ممالک مذکور که در مانورهای مشترک پکت اشتراک نموده اند وظیفهٔ فرماندهی یک سوم آن بدوش فرماندهان ملی و مابقی آنها را جنرال های روسی بعهده داشتند این نوع فرماندهی در مانور ها باعث عادی شدن روحیهٔ قبول فرماندهی از منابع خارجی خواهد بود و در صورت ضرورت روس ها خواهند توانست این نیروها را در جبهات مختلف تحت فرماندهی خویش رهبری نمایند.

بسا از موضوعات دیگری هم وجود دارد که مانور های مشترک پکت وارسا باعث تضعیف توانائی دفاع ملی ممالک اروپائی شرقی میگردد. تاکید بی حد بر تمرینات سلاح تهاجمی ذروی ، بکار بردن پرسونل چندین ملیتی جهت رهبری تمرینات و محول نمودن سفربری‌های ملی به قطعات چندین ملیتی تاثیرات منفی برقوای مسلح ملی گذاشته آنها نمیتوانند بصورت مستقل از تمامیت ارضی و حقوق ملی شان دفاع نمایند. این قواها مجبوراند که در همه وقته در چوکات لشکرهای چندین ملیتی فعالیت نمایند. آنها به طرز فرماندهی ملی و استعمال تکتیک‌هائی که در دفاع ملی مؤثر و ضروری است آشنائی کامل ندارند لذا در صورت تجاوز روسیه از هرگونه اقدام و مقاومت محروم اند. چون شکل اداری قوای نظامی پکت وارسا و طرز فرماندهی آن باروحیهٔ دفاع ملی سازگار نیست روس ازین ناحیه که ممالک مذکور نتوانند در مقابل مداخلات روسها مقاومت نمایند مطمئن اند. روی همین علت بود که رومانیا به مانورهای (۱۹۶۲) به این سیستم علاقمندی نشان نداد و نگذاشت که قوای مسلح اش به پیمانهٔ وسیع در مانورهای پکت اشتراک نمایند.

یکی از جوانب تضعیف روحیهٔ دفاع ملی بوجود آوردن ستاد مشترک فرماندهی برای تمرینات است. از سال (۱۹۶۱) الی (۱۹۷۹) به تعداد (۴۹) مانور مشترک اعلان شده پکت وارسا صورت گرفته که فرماندهی (۲۱) آن را فرماندهان ممالک اروپائی شرقی عهده دار بود ، و مابقی را روس اجرا نموده‌اند. باآنکه قسمتی از فرماندهی ها را افسران ممالک اروپای

بقیه در صفحهٔ ۶۴

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
مَنْ آمَنَ بِهِ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا
فَكَثَّرَكُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

و منشینید بهر راه که بترسانید و بازدارید از راه خدا کسی را که ایمان آورده است باو و مجوئید برای آن راه کجی و یاد کنید آن وقت که شما اندک بودید پس بسیار گردانید شما را و بنگرید چگونه شد آخر کار مفسدان. **الاعراف/۸۶**

همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم

ترجمه و نگارش : الحاج ع . ت

أبو ذر غفاری رضی الله عنه

با قلبی سرشار از سرور و خوشی به سوی مکه روان شد . درست است که خستگی سفر و سوزندگی بیابان در آتش تعب و الم کبابش کرده بود ولی هدفی که برای رسیدن بآن کوشش می نمود با زخمهایش الفت دادو برروحش عطر خوشی و شادمانی و بشارت را افشاند .

همچون غریبه ای به مکه داخل شد ، توگویی وی یکی از جمله آنهایی است که به قصد طواف بت-های بزرگ باین‌شهر آمده اند . . . ویا پنداری مسافری است که راهش راگم کرده ، یا سفر دور و درازی در پیش دارد و راه زیادی پیموده است و باینجا (مکه) پناه آورده تا استراحتی بنماید و توشه ای فراهم کند .

اگر اهل مکه میدانستند که وی را جستجوی محمد علیه الصلاة و السلام باینجا کشانیده است ، سرکوبش مینمودند و هلاکش میکردند . اما نه . . . او پروای این ندارد که بدست اهل مکه به هلاکت برسد ولی حداقل باید این هلاکت بعد از دیدن مردی باشد که بخاطر وی صحرا ها را پیموده است تابدیدارش مشرف شود و برسالتش درصورتیکه به صدقش قناعت حاصل کرد و به حقانیت دعوتش مطمئن شد ، ایمان آورد .

در مکه درنگ کرد و باخباری که در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم برسر زبان هابود ، از دور دور گوش فرامیداد ، و هرگاهی که می شنیدگروهی در مورد محمد صلی الله علیه وسلم حرف می زنند ، محتاطانه به ایشان نزدیک میشد ، تا آنکه از ریخت و پاش سخنان اینجا و آنجا به چیزی پی پروکه به شوی محمد و جائیکه میتواند در آن جاوی را بیند رهنمایی اش میکرد . در بامدادان یکروز در آنجا رفت و پیامبر صلی الله علیه وسلم را دید که تنهانشسته است ، بوی نزدیک شد و گفت : برادر عرب صبحت بخیر .

پیامبر علیه السلام پاسخ داد :و سلام برتوای برادر عرب .

ابو ذر گفت . از آنچه میدانی برای من بسرای

رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ گفت : آن ، شعر نیست که برایت سرایم ، بلکه آن قرآن کریم است .

ابو ذر گفت : برمن بخوان

«پیامبر علیه السلام» بقرائت قرآنکریم آغاز کرد و «ابوذر» گوش فرا داده بود . . . و دیری نگذشت که ابوذر فریاد بر کشید :

(اشهدان لااله الا الله . . .

و اشهد أن محمد اعبده و رسوله) . . !

(گواهی میدهم براینکه معبودی بحق جز «الله» وجود ندارد . . و گواهی میدهم براینکه محمد بنده و فرستادهٔ اوست .) نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از وی پرسید : برادر عرب ! از کدام قبیله ای . . .؟

ابوذر جواب داد : از غفار .

شگوفائی تبسم دیر پائی برلبان مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم ، نقش بست ، و حیرت و تعجب بر چهرهٔ مبارکش سایه گسترد . . و ابوذر نیز خندید چه ، او علت تعجبی راکه برسیمای رسول علیه السلام گل افشانی کرده بود ، میدانست . . . آری او فهمیده بود که تعجب پیامبر بخاطر آن است : کسیکه اینک در حضورش اسلام خود را آشکار میکند ، مردی است از غفار . . !

و غفار قبیله ای است که در راهزنی نظیر ندارد . . . !

و اهل آن در یورش ها و تهاجمات غیر مشروع ضرب المثل اند .. . ایشان هم پیمانان شب و ظلمت اند ، و وای بحال کسیکه او را «شب» بچنگ یکتن از اهل غفار تسلیم دهد .

آیا مردی از همین مردم ، امروز می آید در حالیکه دین هنوز تازه بپاخاسته و از نظر ها پنهان است ـ و ایمان می آورد . .؟ !

خود «ابوذر» قصهٔ خویش را چنین شرح می کند :

(. . . . آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم باتجسم آنچه از قبیلهٔ غفار سرمی زند ، در ذهن مبارکش ، دیدگان خود را بعنوان تعجب بالاکرد ، بعد گفت بدون شک خداوند کسی را که بخواهد ، هدایت می کند) . !

بلی ، یقینا خداوند کسی راکه بخواهد ،هدایت می کند .

و «ابوذر» رضی الله عنه یکتن از آنهای بود که مشیت خداوند برآن رفته بود تا هدایت شان کند، و مشمول خیر و فضیلتی گردند که ارادهٔ خداوندی برای ایشان لازم دیده است .

«ابوذر» در شناخت حق دارای بصیرتی بود ، چنانچه در مورد وی روایت شده است اویکی از آن تکمر دانی که در زمان جاهلیت پرستش بتها خرده می گرفتند و در برابر این عمل زشت می شوریدند و معتقد به ایمان به خدای آفریننده و بزرگ ، بودند بشمار می رفت .

و چنین بودکه بمجرد شنیدن ظهور پیامبری که بتها و پرستندگان آن ها را به استهزاء می گیرد و به پرستش خدای یگانه و قهار دعوت می کند ، کوله بار خود را برداشت و بر رکاب عزیمتش بسوی دیار آن «فرستادهٔ خدا» مهمیززد .

★★★

«ابوذر» بمجرد رسیدنش به دیار یارمسلمان شد . . و در جدول مسلمان شدگان ، نامش در شمار پنجم یا ششم بود . .

بدین ترتیب وی در روز های نخستین ، بلکه لحظات نخستین ظهور اسلام در سلک پروانگان این چلچراغ پیوسته ، و خیلی زود نور تابان اسلام

سر زمین وجود او را تسخیر کرده بود.

زمان اسلام وی مصادف با ایامی بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم دعوت را سری و بشکل «بیخ گوشی» پیش می برد ... «بیخ گوشی» با خودش، وبا پنج تنی که باوی ایمان آورده بودند و در برابر «ابوذر» راهی جز این وجود نداشت که مشعل ایمانش را باخود حمل کند و بدون سرو صدا که را بسوی قوم خود، ترک گوید..

ولی ابوذر ـ جندب بن جناده ـ دارای طبیعتی است شورنده و طوفانی.

او برای این آفریده شده است که برعلیه باطل درهر جاکه باشد، بشورد.... و اینک باطل را با چشمان خود مشاهده می کند... سنگ های بهم چیده شده که تاریخ تولد پرستند گانش از تاریخ تولد خود آن سنگها مقدم تر است، و در برابر آن پیشانی ها و عقل ها خم می شوند، و مردم بآن ها ندا در می دهند: لبیک... لبیک..!! درست است که «ابوذر» پیامبر را دید که در آن برهه از ایام دعوت، سری بودن آن را ترجیح می دهد.. ولی به عقیدهٔ وی، ضرورت برگلبانگ فریادی که از حنجرهٔ این انقلابی بزرگ، قبل از ترک مکه، برجهد، احساس میشود.

همزمان با مسلمان شدنش، از پیامبر علیه‌الصلاة و السلام پرسید:

ای فرستادهٔ خداوند، به چه دستورم میدهی..

پیامبر علیه السلام در پاسخش گفت: به سوی قومت باز میگردی و منتظر رسیدن امر من می باشی

ابوذر گفت: سوگند به ذاتی که روان من در دست اوست باز نمیگردم تا آنکه با فریاد، اسلام خود را در مسجد اعلان کنم..!! نگفتم که «آن» طبیعتی است انقلابی و توفنده..؟

آیا در چنین لحظهٔ که «ابوذر» دنیای کاملا جدیدی را کشف نموده که در شخصیت پیامبری که بوی ایمان آورده است، و در دعوتی که سپیدهٔ تابناکش را بر زبان آن پیامبر، مشاهده کرده است متجلی میشود... آیا در چنین لحظه او باید بسوی اهلش خاموشانه برگردد؟...

این کاریست بالاتر از طاقت وی..

اینجا بود که در مسجد الحرام داخل شد وبا صدای بلند بانگ برآورد:

أشهدأن‌لا اله الا الله..واشهد أن محمداً رسول الله.

این فریاد ـ تا آنجاکه ما میدانیم ـ اولین فریاد اعلان اسلام بود که غرور و کبریاء قریش را به

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ○ الاعراف ١٤٦

مبارزه طلبید و گوش هایشان را کوبید.. . و از حنجرهٔ مرد بیگانه ای برون شد که نه او را در مکه حسبی است ونه نسبی ونه حمایتگری .

و نتیجهٔ آن را آنگونه که در ذهنش تصور میکرد، دید. . مشرکین احاطه اش نمودند و آنقدر لت و کوبش کردند تا از هوش رفته بزمین افتاد . .

خبر این به عباس کاکای پیامبر رسید و دوان دوان آمد ، و جز باحیلهٔ زیر کانه ای نتوانست ، «ابوذر» را از چنگان ایشان برهاند ، وی بر ایشان گفت :

«ای گروه قریش ، شما تاجرانید ، و راهتان از قبیلهٔ غفار میگذرد ، و این مرد یکی از افراد آن قبیله است اگر قومش را برعلیه شما تحریک نماید ، برکاروان های تان دستبر د خواهند زد»... با شنیدن این سخنان عباس ، بخود آمدند و رهایش کردند.

اما ابوذر که شیرینی اذیت دیدن در راه خداوند را چشیده است ، اراده ندارد مکه را ترک گوید تا آنکه ازین شکرستان بهرهٔ بیشتری بردارد. . !

وهم بدینگونه ، بمجردیکه در روز دوم - و شاید هم در همان روز اول - دو زن را می بیندکه بگرد دوبت (أساف ، ونائلة) طواف می نمایند و آن بت ها را می خوانند ، در برابر آن دو (بت) استاده میشود و آن ها را بشکل رسواکنندهٔ بباد مسخره می گیرد باديدن این حال آن دوزن فریاد می کشند

و مرد ها همچون ملخ برسرش (ابوذر) فرومی ریزند بعد آنقدر لت و کوبش می کنند که از هوش میرود .

و هنگامیکه بهوش می آید ، بار دیگر فریاد برمی کشد (اشهدان لا الـه الا الله ، وأن محمداً رسول الله) .

پیامبر صلی الله علیه وسلم طبیعت شاگرد جدید الورودش و توانائی چشمگیروی را در رویا رویی با بلطل ، درک می کند . . ولی هنوز زمان این کار فرا نرسیده است ، بناء بار دیگر دستور می دهد : بسوی قوم خود باز گردد و آندم که خبرعلنی شدن دین را شنید به مکه بیاید و در مجرای حوادث نصیب خود را در یابد.

***

و «ابو ذر» بسوی قبیله و قومش باز میگردد ، و از پیامبری که پا در صحنهٔ ظهور گذاشته و مردم را بسوی پرستش فقط «الله» فرا میخواند و به مکارم اخلاق رهنمایی شان می کند ، با ایشان سخن می-گوید ، و قومش را یکی پی دیگری به سلک شاگردان مکتب اسلام شامل می سازد.. . و به قبیلهٔ «غفار» اکتفا نکرده به قبیلهٔ «اسلم» نیز منتقل میشود و مشعلی را که از چشمهٔ خورشید نبوت بارمغان برده است ، در آن سرزمین ظلمت نیز می تا باند. . ! !

روز گاره‌سفر خود را در کاروان زمان دنبال می کند ، و پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت می نماید ، و با مسلمانان در آنجا مستقر میشود.

و روزی حول و حوش مدینه صفهای درازی از پیاده ها و سواره هایی را استقبال می کند که گرد قدمهای شان هوا را تیره کرده است . . و اگر تکبیر های لرزه بر انداز شان نمیبود ، بیننده می پنداشت : لشکریست مهاجم از لشکریان شرک . . و کاروان پر سرو صدا نزدیک گشت. . و بمدینه داخل شد. . . و بسوی مسجد رسول الله صلی الله علیـه وسلم و اقامتگاهش روی آورد. . .

این جماعت انبوه اهالی دو قبیلهٔ غفار و اسلم بودند که «ابو ذر» همه را اعم از مردان و زنان و پیر مردان و جوانان و اطفال به دین اسلام مشرف ساخته و بحضور پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده

بود . !!

و نبی کریم صلی الله علیه وسلم حق داشت به تعجب و حیرت خود بیافزاید . .

چه در گذشتهٔ نه چندان دور هنگامیکه در مقابل خود مردی از غفار را دید که ایمان و اسلام خود را اعلان می کند ، خیلی در شگفت شد و با این جمله حیرت و تعجب خود را بازگو نمود :

بدون شک خداوند هر کسی را که بخواهد هدایت می کند :

اما امروز ، قبیلهٔ «غفار» همگی مشعل ایمان برکف به حضورش مشرف میشوند . . . و از وقتیکه خداوند ، ایشان را توسط «ابو ذر» هدایت کرده است ، چند سال را در سایه اسلام بسربرده اند . . . و با آن ها قبیله اسلم نیز آمده است .

نابغه های رهزنی و هم پیمانان شیطان ، به نابغه های خیر و نیکویی و هم پیمانان حق تبدیل شده اند .

آیا نه چنان است که بدون شک ، خداوند هر کسی را که بخواهد هدایت می کند . . ؟؟

پیامبر علیه الصلاة والسلام برزوی های نورانی ایشان بانگاه هایی مملو از شادمانی و شفقت و محبت می نگرد . . .

به قبیلهٔ «غفار» نظری می افگند و میگوید :

(غفار غفر الله لها) . . . خداوند قبیلهٔ غفار رابهخشد بعد بـه قبیلهٔ «اسلم» نـگاه میکنـد و می فرماید :

(واسلم سالمها الله) . . . و خداوند قبیلهٔ اسلم را در پناه خود نگهدارد . . .

و اما «ابو ذر» . . . این دعوت کنندهٔ شکوه مند . . سر سخت ، کم نظیر . . آیا پیامبر علیه الصلاة والسلام با تحسینی سر فرازش نمیسازد . . ؟؟ .

آری . . بزودی اجر فراوان و تحسین مبارکی نصیبش خواهد شد . .

بزودی سینه اش و تاریخش حامل پربها ترین و پر شکوه ترین و عزتمند ترین نشان خواهد بود . .

بزودی قرنها و نسل ها بباد فنا خواهند رفت و مردم در امتداد آن این شکر فشانی رهبر بزرگ بشریت در مورد ابو ذر را تکرار خواهند کرد که :

(ما اقلت الغبراء ، ولا اظلت الخضراء اصدق لهجة من ابی ذر) . . !!

نه برداشت زمین و سایه نیافگند آسمان بر راستگو تر و صریح اللهجه تری از ابو ذر . .

★★★

صریح اللهجه تری از ابو ذر . . ؟؟

بدون شک پیامبر علیه الصلاة والسلام آیندهٔ شاگرد خود را مطالعه کرده و زندگی وی را در کلمات فوق خلاصه نمود . .

چه صدق جسورانه ، جوهر همهٔ جوانب زندگی ابو ذر است . .

صدق باطنش ، و صدق ظاهرش . .

صدق عقیده اش ، و صدق لهجه اش .

و خواهید دید که زندگی اش را صادقانه بسر خواهد برد . . . نه خود را فریب خواهد داد ، و نه دیگری را فریب خواهد داد ، و نه بکسی اجازه خواهد داد که فریبش دهد . . . و هرگز راستی وی فضیلت گنگی نخواهد بود . . . چه راستی خموشانه در نزد ابو ذر راستی بشمار نمی آید . . .

بلکه صدق و راستی در قاموس وی جهر و آشکارا گفتن است . آشکارا گفتن حق و چیلنج دادن برای باطل است . . تأیید کار درست و تردید فعل خطاست . . .

«راستی» پشتیبانی مردانه از حق ، و تعبیر دلاورانه از آن است ، و همسفری تند و چابکانه بهمرای آن است . . .

در حقیقت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با بصیرت ثاقب خویش در لا بلای آیندهٔ دور و مجهول بعید همهٔ مشکلاتی را که راستی و سرسختی ابو ذر برایش ارمغان خواهد آورد ، میدید و از همینجا بود که همیشه دستور میداد که صبر و برد باری را پیشه و منهج خود قرار دهد .

روزی پیامبر علیه السلام بروی این سؤال را مطرح کرد :

ـ ای ابو ذر ، چگونه خواهی بود آن دم که با امرائی همزمان گردی که اموال غنیمت را بخود اختصاص می دهند) . . ؟؟

ابو ذر پاسخ داد :

در چنان حالتی ، قسم بخدائی که ترا به حق بر انگیخته است ، حتما با شمشیر خود خواهم زد) . . ! !

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم برای وی گفت :

(آیا بر عکس العملی بهتر ازین ترا رهنمائی نکنم . . . ؟

(باقی دارد)

پکت وارساو . . .

شرقی انجام داده‌اند اما با انهم خود فرمانده و همکاران اش در طرح نقشه ممالک تمرین‌های مذکور نقش اساسی نداشته اند در واقع هدف اصلی این گونــه طرح‌ها عادی ساختن قشون و صاحبمصبان این ممالک در قبول فرماندهی فرماندهان غیر ملی است .

یکی از معیارهای ارتقاء صاحبمنصبان ممالک اروپای شرقی در پکت وارسا سهم گیری آنها در مانورهای پکت است . فرماندهان روسی حاکم بر پست‌های حساس پکت فقط انعده از صاحبمنصبان را مورد توجه قرار میدهند که در مانورهای مشترک با دلچسپی خاص اشتراک نموده از آن پیروز بدرایند . روس‌ها میکوشند که در وزارت‌های دفاع ملی ممالک هم این معیار را اساس قرار داده آنها را وادار نمایند که باید معمولاً به انعده از صاحبمنصبان رتبه‌های بلند را بدهند که به اصول نظامی سیاسی نظامی تکتیکی پکت وارسا وفادار باشند . افسران روسی با داشتن نقش‌مهم در (ستاد) پکت وارسا و فرماندهی متحد پکت نیز می توانند در ارتقاء افسران ممالک اروپای شرقی موثر باشند . همچنان آنها که فرماندهی (٢٨) مانور مشترک را بصورت اختصاصی بعهده داشتند در پرورش و نوازش انعده افسران که در حین مانور مورد پسند شان بوده تاثیر دارند و سعی می ورزند که آنها را به مقامات عالی رسانیده از او شان کاریگیرند . در واقع مانورهای پکت امتحان عملی افسران ممالک اروپای شرقی است که تحت نظر معلمین روسی انجام یابد . فقط آن عدهٔ از افسران ممالک اروپای شرقی میتوانند به درجه‌های مختلف ارتقاء نمایند که طرز کار و بکار بردن تکتیک‌های آنها مورد پسند افسران روسی باشد .

★★★

تصحیح ضروری :

در شمارهٔ چهارم (شمارهٔ قبلی) این مجله ـ در صفحهٔ (٨) ـ ستون اول ـ سطر (١٥) ـ واژهٔ «ایستائی» ، به : «پویائی» تصحیح و خوانده شود .

(اداره)

عیسی محمد عصمت قانع

مه‌مه‌ی شپیلوه

ای له درباره شړل شوی آغا
بس ده هدوکی می نور مه شپیلوه
ما دخپل دین او وطن غم‌ته پریږده
په‌خوږین پرهار‌ی مالګی مه دوروه

هلته خو هم ستا با داری چلیده
زه دی شریر او تخریب کار ګڼلم
ستا سلطنت او خانخانی چلیده
زه دی عاصی او ګنهکار ګڼلم
که ما به ستا باداری نه منله
تا به باغی او غټ اشرار ګڼلم

که ما به‌ویل چی ستا فاسد ړانګیان
یوه ورځ زما کور او وطن خرڅوی
ستا په دربارکی د پردو چاکران
زما هیواد او زما ګلشن خرڅوی
ستا د جنرال اغا نیاز بین بچوړی
زما دبابا هډ او کفن خرڅوی

تا به ویل چی لیونتوب مکوه
که نه زه خپل خروری پسیان درشړم
که دی له بلی پلاخولی سوڼ وکاوه
زه‌خپل خرمست خرمست‌لیوان درشړم
چی‌دی دحق په وینا شورکافرکړی
زه درباری خرقه پوشان در شړم

ای له درباره شړل شوی آغا
بس ده هدوکی می نور مه شپیلوه
ما د خپل دین او وطن غم ته‌پریږده
په خوږین پرهار می مالګی مه‌دوروه

اوس چی هماغه جنرالی نازنین
دلوی افغان دننګ شمله خرڅه‌کړه
هماغه ستاسو درباری ما جبین
د خپل‌هیواد د پت جامه خرڅه‌کړه
چی ئی ناری د استقلال وهلی
هغه نن بیا دا کاشانه خرڅه کړه

هغه ئی هالته په ناپالم سوزی
او ته ئی دلته خرڅوی په پردو
دغه مظلوم دغه بیوزله ملت
لا شپیلوی په دی پلیتو غابنو
هالته‌پری سره‌کمون قتلان‌جوړکړی
او ته ئی دلته بیلوی په دوکو

لږ خه حیا او لږ خه شرم وکړه
زما په سر باندی دعوا مکوه
زما د درد او د بحران عامله
زما په سرو وینو سودا مکوه
ره چی له در ده په کو کارو ژاړم
ته زما په رنځ باندی خندا مکوه

نوای له درباره شړل شوی اغا
بس ده هدوکی می نور مه شپیلو
ما دخپل دین او وطن غم‌ته پریږده
په‌خوږین پرهارمی مالګی مه دوروه

شریف الله فقیری

رفع یک اشتباه

استحمار مذهبی یعنی چه؟

هر کلام صاف و روشن در خود تفسیر نیست
گر غلط فهمی شود الفاظ را تقصیر نیست

در نخستین شمارهٔ ء مجلهٔ «قیام حق» تحت عنوان «انقلاب در انقلاب» و ضمن بر رسی مشکلات و نابسامانی های انقلاب جاری کشور، بانگاهی به گذشته، شرایط و اوضاع زمان تبارز نهضت اسلامی این گونه تحلیل شده بود که:

(استبداد سیاسی)، (استثمار اقتصادی)، (و استحمار مذهبی) در ایجاد فاصله بین جامعه و ارزش های اسلامی، رژیم وقت را یاری مینمود.

متاسفانه بعضی از خواننده گان محترم این مجله از اصطلاح استحمار مذهبی برداشتهائی نموده و رنجیده خاطر شده اند. لهذا لازم دیده شد تا جهت رفع اشتباه این عده از برادران توضیح مختصر درین مورد داده شود:

اولا باید متذکر شد که برای آمریت نشرات کمیته فرهنگی، ادارهٔ مجله و همکاران قلمی آن جای بسی خوش وقتی و افتخار است که محصول تلاش و فعالیت فکری و ثمرهٔ رنجها و خستگی های متداوم و ماحصل یک عمر تحصیل، تحقیق، مطالعه و نگارش آنها مورد دلچسپی خوانندگان قرار میگیرد و با این دقت که حتی تحسین و اعتراض آنها را نیز بر میانگیزد.

گرچه اصولا لازم است تا خوانندگان محترم نقطه نظر ها و یا انتقادات، پیشنهادات و نظریات خود را بصورت خصوصی و کتبی به آمریت نشرات کمیتهٔ فرهنگی بفرستند تا در صورت لزوم با پاسخ آن نشر گردد.

ولی به هر صورت و با این امیدواری که در آینده چنین خواهد شد به ابهام زدائی از چهرهٔ این اصطلاح میپردازیم و عجالتاً متذکر باید شد که به کار بردن این اصطلاح به هیچ صورت با مذاهب دین مبین اسلام ارتباط نداشته.

بلکه به معنی عام دین استعمال شده است طوریکه معمولا بصورت مذهب اسلام، عیسویت وغیره در نوشته ها و کتب آمده است و نباید از آن تبلیغ علیه مذهب را که مخالف اصول اسلامی و منشور اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان است، تعبیر نمود ولی آنچه که باید همواره مدنظر قرار گیرد این است که اولا در مورد کلمات و اصطلاحات دقت شود و بعد از غور و خوض تحسین و یا اعتراض شناخته شود.

و اینک توضیح مختصر در مورد استحمار مذهبی :

استحمار از باب استفعال به معنی طلب انجام کار و استحمار به معنی خرساختن و قید مذهبی یعنی مردم را از طریق مذهب سواری کردن. و درجوامع اسلامی عدهٔ از عالم نما هائی که از مفهوم اصلی دین نا واقف بودند و یا اگر واقف هم بودند، حرص مال و متاع زندگی دنیا بر آنها غلبه کرده و دین را در خدمت زمامداران خود سر قرار دادند و از طریق مذهب و دین به اغواء و فریب مردم پرداختند و آنها را اغفال نموده و مانند خران بارکش بر آنها سوار شدند. در اینجا مراد از قید مذهبی که پیوست باکلمه استحمار آمده افادهٔ مطلقیت را ندارد و این برای محکومیت مذهب نیست ، بلکه برای اقامهٔ دعوی علیه کسانیست که از مذهب سوء استفاده میبرند و دین را در توجیه اعمال ناروای زمامداران ضد اسلامی و خود کامه به استفاده میگذارند. مانند کسانیکه به نفع رژیم فاسد و ضد اسلامی سلطنتی، علمای مجاهد اسلام را که علیه کفر ، کمونیزم ، شراب خواری و . . . قیام نموده بودند بنام باغی یاد میکردند همچنان تاکید بر دوری از سیاست و اعتقاد بر جدائی دین و سیاست و پرهبز از امور دنیوی و گزینش شیوهٔ رهبانیت کار چه کسانی بوده است و چه کسانی با وارونه جلوه دادن مفاهیم قرآنی چون صبر که به معنی استقامت و شکیبائی است آنرا در جهت رضاء و تسلیم در برابر ستم ظالمان و حاکمان توجیه و تفسیر می نمودند و چه کسانی با استناد نا بجا به آیات خدا دشمنان دین خدا را «ظل الله فی الارض» معرفی می نمودند و صاحب کرامت هفت ولی میدانستند ؟

و در شرایط حساس که سیلاب کفر و کمونیزم با همدستی حکومات فاسد و ضد اسلامی در کشور سرا زیر شده بود با بزرگ ساختن مسائل کوچک و رو در رو قرار دادن جوانان و علمای دین به آسیاب دشمن آب میرختند ؟

و از همین جاست که مغرضین و دشمنان اسلام با استناد به گفته های خود ساختهٔ این عناصر ، اسلام را بباد استهزاء میگیرند. واقعا امر به معروف و نهی از منکر قرآن کجا و «عیسی و موسی به دین خود» استحمار گران کجا.

و تمام تعالیمی که بنام دین جهت استحمار مردم ساخته شده است و یا تحریف گردیده و صدها داستان قصه و افسانه و سحر و جادو و . . . که رژیم ببرک نیز از آن در پروگرام های را دیوئی و تعلیمی استفاده مینماید. این تعالیم را یا دشمنان اسلام ساخته اند و یا ارباب تزویر به نام دین و خاطر دنیای خود و پرکردن جیب و شکم خود اختراع کرده اند و یا به غلط تعبیر و تفسیر شده است و همه نمونه های استحمار است که همه گان کم و بیش با آن آشنائی دارند!

و در اخیر باید افزود که به گواهی تاریخ استحمار ، خطرناکتر از استبداد ، استثمار و استعمار بوده و در برابر دعوت اسلامی بیشترین مقاومت را را نموده است.

امیدواریم این مختصر آن اشتباه را رفع نموده باشد.

والسلام

ز قرآن پیش خود آئینه آویز
دگرگون گشته ای از خویش بگریز
ترازوئی بنه کردار خود را
قیامت های پیشین را برانگیز

(اقبال)

مداخلات خارجی و انواع آن

سید رسول

صنف بندی مداخلات خارجی به انواع فوق به این مفهوم نیست که مداخله گران حتماً به یکی ازین نوع مداخلات دست زده و مداخلات خارجی یک شکل خاص و معین خواهد داشت. مداخلات خارجی، ممکن از طرق مختلف و بکاربردن و سائل گونا گون صورت گیرد. مداخله گر ممکن در عین حال به چند نوع مداخله دست زند تا در تأمین اهداف مورد نظرش پیروز گردد. انتخاب یک نوع مداخله و یا نوع دیگری که ممکن در آن تاکتیک های مختلف بکاررود به عوامل ذیل مربوط است :

۱- بهاء و مفادات مداخله.

۲- وسعت اهداف مداخله گر.

۳- دورنمای وسعت مخالفت ها.

مداخله گر، سعی می ورزد برکمترین بهاء حد اکثر اهدافش را تأمین نماید تا از بحران داخلی و ور-شکستگی اقتصاد ملی جلوگیری ننموده باشد. درین صورت ارزانترین وسائل بکارمیرود.

وسعت اهداف مداخله گر در تعیین نوع مداخله تأثیر مستقیم دارد. اگر دولت یا دسته ها واحزاب خارجی روی اهداف محدود در امور داخلی دیگران مداخله نمایند، مداخلات تا زمان تأمین آن اهداف بوده و مداخلهٔ آنی و زودگذر خواهد بود. اما اگر اهداف وسیع ، و تأمین آن به زمان طولانی ضرورت داشته باشد قدرت خارجی ستراتیژی های طویل المدتی را طرح و در تعمیل آن از حوصلهٔ کامل کار میگیرد. مثلاً تأمین اهداف رونق ها در جهان سوم که عبارت از هموار نمودن راه رشد سوسیالزم است به ستراتیژی خاصی ضرورت دارد و مداخلات آن ها اشکال مختلفی را بخود میگیرد. روس ها سعی میورزند که با امضاء هر معاهدهٔ تجارتی ، تخنیکی ، و نظامی پرسونل کافی در مملکت طرف مقابل بفرستند تا فعالیت های مشخص را انجام داده زمینهٔ نزدیکی بیشتر روسیه و آن مملکت را آماده سازند.

مفهوم باستانی سلطه و قدرت دولت ملی به خاطر ارتباطات و معاملاتش با ورای مرزها شدیداً در حال تغیر است. تأکید بیش از حد بر تجارت خارجی ، عصری ساختن و معرفی انقلاب در وسائل مخابراتی و حمل و نقل ، وسعت قدرت خارق العادهٔ سلاح های مخوف روز ، نقش سازمان های بین الملل و اتحادیه های منطقوی ، اتحادیه ها و قرار داد های سیاسی ، اقتصادی و نظامی باعث گردیده که دولت ها در معرض مداخلات گوناگون خارجی قرار گیرند.

جان هرز John Herz می نویسد که : نفوذ ناپذیری دول امروزی شکل معما را بخود گرفته است. تبلیغات فکری امروز در هر لحظه از ملتی به ملت دیگر سرایت می نماید و زمینهٔ علاقه مندی خارجی ها را آماده می سازد.

اندریو سکات Andrew Scott مینویسد که : نفوذ غیر رسمی در درون مرزهای دول از خواص اساسی روابط بین المللی میباشد. به نظروی ، نفوذ غیر رسمی میتواند از طریق مخاصمه و مفاهمه ، هر دو صورت گیرد و میتواند که مقدمهٔ مداخله ای نظامی و یا عوض آن باشد. این نوع مداخله هستهٔ ستراتیژی روس ها را تشکیل میدهد و میتوان ان را نفوذ مخفیانه نیز نامید. تخریب فرهنگ و ارزش‌های اصیل جامعه در قدم اول فعالیت تبلیغاتی روس ها قرار دارد تا بتوانند از نگاه فکری و ذهنی خود را با جامعه نزدیک ساخته بعداً دستهٔ همنظر ان خویش را پرورش و بنام و عنوان دفاع از حقوق و خواسته‌های آن ها به فعالیت های شان شدت می بخشند. این نوع مداخلات در جهان اسلام با نیرنگ های گوناگون در جریان است تا بتوانند این روش زندگی را شکل رسوبی محض داده قدرت سازندگی آن را نابود نمایند.

با آنکه مفهوم حلول ناپذیری ملت‌ها کهنه شده اما با آنهم اگر افراد یک ملت، یک پارچگی شان را حفظ و از بروز زدو خوردهای بی مورد و نا بجا جلوگیری نمایند ، مداخلهٔ خارجی تأثیرش را از دست می دهد. زنده نگهداشتن روح نیرومند و مبارز به سطح ملی امید مداخله گران را بخاک یکسان نموده ملت را از تأثیرات خارجی حفظ و اصالت ملی اش را بیش از پیش تبارز خواهد داد.

گرچه مبارزات آزادی خواهی و ضد استعماری به استقلال تعداد زیادی از ملل آسیائی و افریقائی انجامید اما این آزادی ها هنوزشکل واقعی ندارد. بعد از آنکه استعمار گران به ترک سرزمین دیگران مجبور شدند، تخم نفاق را از خود باقی‌گذاشتند و ملل مذکور را بجان یکدیگر انداختند که زمینهٔ مداخلات آنها را در امور داخلی این ملل آماده ساخته است اکثر این ملل هنوز موجودیت واقعی نداشته بلکه در آرزو و خیال آن به سر می برند. سرحدات ملل که توسط استعمار گران ترسیم شده نژاد های مختلف در ممالک مختلف تقسیم نموده از آنها امید دارند که از خواسته های حکومت ملی اطاعت نمایند درحالیکه تا هنوز ارتباطات نژادی و خون شریکی شان را فراموش نه نموده اند. این امر باعث کشیدگی های گوناگون حکومت های جانشین استعمارگر گردیده و باعث شده که استعمارگران بمداخلات شان ادامه داده اهداف سیاسی و اقتصادی شان را تأمین نمایند. زد ـ و خوردهای ملل تازه به استقلال رسیده ، روی مسایل سرحدی معمولا مشکلات اقتصادی و نظامی در قبال داشته که حل آن را از طریق فراخواندن استعمار جستجو نموده اند.

آنچه بر مشکلات حکومت های امروزی افزوده فقر توده‌ها ، فقدان منابع کافی در آمد ملی، بیسوادی، از دیاد روز افزون نفوس ، عدم موجودیت دانش علمی و تخنیکی ، دوری حکومت ها از مردم ، ناتوانائی حکمرانان در درک خواسته های مردم . . . می باشد. تحت چنین شرائط شگاف عمیق بین مردم و حکومت های حاکم. ایجاد شده ، حکومت و ملت را در دوقطب‌متخاصم قرارمیدهد. روحیهٔ همکاری در چنین ممالک وجود نداشته زمینهٔ مداخلات خارجی ها کاملاً مهیا است. اگر حکومت ها ، به این موضوعات توجه جدی ننمایند فاصله روز بروز ازد یاد یافته بالآخره به نا آرامی های داخلی به اشکال مختلف

مبدل میگردد. سرباز زدن از اطاعت دولت ، ایجاد دردسرها و بوجود آوردن نا آرامی های داخلی و براه انداختن تحریک ضد دولتی . . . رونما شده، اقلیت های ناراضی جهت حفظ و بقای شان بخارج در مرزها دست در از نموده ، عوامل مداخلهٔ خارجی را مهیا می سازند.

این نوع حکومت ها بدو علت معرض مداخله خارجی قرار میگیرند :

اول اینکه این حکومت ها خود مجبور میگردند جهت رفع مشکلات و موانع داخلی خود به منابع خارجی دست دراز کرده کمک های مالی و صنعتی بدست آرند تا صنایع داخلی را اعمار و سطح تولید داخلی را بلند برده درجهٔ بیکاری را تقلیل دهند. این امر خود بخود ، دولت مذکور را بر منابع خارجی متکی ساخته کمک ها آهسته آهسته بوسایل مداخله در امور داخلی دریافت کنندهٔ کمک مبدل میگردد.

دوم اینکه چون ساختمان سیاسی و اقتصادی ممالک مذکور ضعیف بوده گروه های ناراضی و ضد دولتی در آنجا به سر می برند، این گروهها بهترین وسیلهٔ مداخله در امور داخلی دیگران شده میتواند. منابع خارجی ، این نوع دسته ها را تشخیص داده در ابتداء با آنها اظهار همدردی مینمایند تا نطر گروه مذکور را بخود جلب نمایند. منبع یا منابع مداخلهٔ گر ، حکومت مربوطه را متهم می سازد که بر اقلیت مذکور ظلم نموده حقوق شان را پایمال مینماید. . . تا گروه ناراضی را قانع ساخته باشد که آنها باید برای احقاق حق شان جنگیده ، نگذارند پیش از پیش مورد استثمار قرار گیرند. هدف ازین نوع تحریکات بوجود آوردن مشکلات داخلی بیشتر برای حکومتی که معرض مداخله قرار گرفته ، می باشد تا بخواستهٔ مداخله گر، گردن نهاده تخفیفاتی به آن قائل گردد . گاهی هم ، چنین میشود که به اقلیت های تحریک شده سلاح هم تهیه می نمایند تا در مقابل حکومت مربوطه قیام نمایند.

قیام های مسلحانهٔ اقلیت ها بر مشکلات دولت ها افزوده ساختمان سیاسی و اقتصادی آن را بیشتر در معرض خطر قرار می دهد. درین وقت مداخله گر به عنوان اینکه نا آرامی های آن مملکت وضع داخلی کشورش را تهدید مینمود بمداخله دست زده اهداف خویش را تأمین می نماید. مثلاً : هند در کشیدگی های داخلی پاکستان بعنوان اینکه بر اقتصاد آن مملکت ضربات سنگین وارد شده ، مهاجرین بنگالی اوضاع داخلی هند را مختل نموده ، مداخلهٔ نظامی نموده باعث تجزیهٔ پاکستان گردید. و یا اینکه گاهی هم روس ها این مسئله را عنوان می نمایند که ممکن وضع داخلی افغانستان باعث نا آرامی ها و دردسر هائی در جمهوریت های جنوب میگردید لذا برای آرام ساختن اوضاع به چنین عمل دست زدند در حالیکه تا کنون از کدام واقعه ای که این ادعا را ثابت سازد گذارش داده نشده است.

هیچیک از مجاهدین افغانستان داخل خاک روسیه نشده که در آنجا نا آرامی هائی ایجاد نماید اما با آنهم زور گویان و استعمار گران نوین به مداخلهٔ علنی دست زده تمام قوانین قبول شدهٔ بین الملل را زیرپا گذاشتند.

مداخلهٔ خارجی با تاریخ طولانی و سابقهٔ آن تا حال بصورت کامل توضیح نگر دیده است. مداخله گران به نوعی از انواع روی انگیزه های مختلف در امور دیگران مداخله نموده و از آن توجیهاتی به زعم خویش نموده اند که همه از واقعیت ها دور و به نفع جانب مداخله گر بوده است. مداخله گران گاهی

با فعالیت های چندین جانبهٔ قبلی خویش وضع داخلی را متشنج ساخته و باز بعنوان دفاع از یکی از جوانب درگیر، مداخله نموده است. مداخلات آمریکائی ها در (السلوا دور) و مداخلات مستقیم نظامی کیوبائی ها در انگولا و حبشه و مداخلهٔ ویتنام درکمبودیا از نمونه‌های بارز این نوع مداخلات است که به طرق مختلف جهت تأمین اهداف خاص سیاسی صورت گرفته است. این نوع مداخلات از طرف ممالک کمونستی بیشتر اعمال میگردید و بعداً ازآن بعنوان دفاع از ایدلؤلوژی و انجام وظیفه و مکلفیت انترناسیونالیستی توجیه مینمایند. کمونست ها در ابتداء اقلیت کوچکی را بنام حزب کمونیست در مملکتِ مورد نظر شان تشکیل و بعداً در درگیری های آن با دولت، مداخله نموده از اقلیتِ مذکور بدفاع میپردازند.

مداخله گران گاهی روی پلان های قبلی در شرایط خاص به مداخله می پردازند مثلاً: مداخلات نظامیِ روسها در هنگری در سال (۱۹۵٦) و در چکوسلواکیا در سال (۱۹٦۸) و در افغانستان در سال (۱۹۷۸) ازین نوع مداخلات بود. مرگ ستالین در سال (۱۹۵۳) باعث شد ملت های تحت استعمار، فرصت اظهار عقاید و مطرح نمودن خواسته های خویش را دریابند لذا از همان ابتداء زمزمه های ضد روسی در امپراطوری آغاز گردید و سازمان جاسوسی (کا-جی-بی) این روحیه را درک نموده در جستجوی طرق علاج بود. از سال (۱۹۰۰) به بعد روس ها بر نامه هائی را طرح نموده بودند که موج نارضایتی های ضد روسی را در هنگری در نطفه خنثی نمایند. لذا در سال (۱۹۵٦) در اوج انقلاب مداخله نموده انقلابیون را از دم تیغ کشیدند. همچنان روند اصلاحی اصلاح طلبان چکوسلواکیا که با انکشافات ورویداد های داخلی حزب کمونیست روسیه ارتباط ایدیولوژیکی داشت سیاست داخلی روسیه را تهدید مینمود لذا از طرف برژنیف، که در مبارزه داخل حزبی با اصلاح طلبان کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه مخالفت داشت، منکوب گردید. این مداخله در واقع صحنهٔ قدرت نمائی برژنیف و اعلان خطر به اصلاح طلبان کمیته مرکزی حزب کمونست روسیه بود که قدرت شخصی برژنیف را تهدید می نمود. مداخله روسها در افغانستان هم روی انگیزه های سیاسی و تأمین منافع ملی روسیه صورت گرفت و آنچه روس ها اظهار نموده اند از حقیقت فرسنگ ها فاصلهٔ دارد.

یکی از شرائط قبلی مداخله بوجود آوردن شرائط آن میباشد. از همه اولتر باید وسائل و ظروف مداخله آماده گردیده ارتباطات برقرار گردد تا مداخله مؤثرانه انجام یابد. روسیناو Rosenau سه مرحله ارتباط را تشخیص می دهد: مرحلهٔ اول مقدماتی و نفوذی است. درین مرحله گروهی از افراد به تقلید از طرز فکر خارجی، استراتیژی خاصی را طرح می نمایند که دروازه ها را جهت تماس گروه خارجی با دولت متبوع شان باز نماید. این تماس ها از ابتدائی ترین مرحله آغاز و مداخله گر حاضر است به بهای زیاد این معامله را انجام دهد. درین مرحله منبع خارجی میکوشد ارزش ها و طرز فکر خویش را در جامعهٔ مورد نظر بذر نموده انتظار حاصلات آن را بکشد. مرحلهٔ دوم آن حالت انعکاسی را بخود میگیرد.

قسمتی از ایدیولوژی خارجی در ساحهٔ خارج از محیط گروه وابسته، انعکاس یافته بدولت بعضی دردسرهائی بوجود می آید. عبور از مرزهای محیط مورد نظر بیشتر شده واضح میگردد که محیط با طرز فکر اجنبی چه عکس العمل نشان می دهد. این عمل و عکس العمل ها ستراتیژی آیندهٔ مداخله گر را تعیین

نموده به وی می آموزاند که باید از چه طرق و وسائل در وقت معین استفاده نماید. مرحلهٔ سومی مرحلهٔ رقابت و هم چشمی با نظام ورژیمی که قبلاً در آن نفوذ صورت گرفته است می باشد. مداخله گر ادعای حقوق می نماید و بخود حق می دهد که به رویدادهای جامعه و نظام مذکور علاقمند بوده در قبال انکشاف آن بی طرف باقی نماند.

- این سهٔ مرحلهٔ نفوذ ، زمینهٔ سلطه را آماده ساخته شرائطی را بار می آورد که مداخله گر در شرائط و ظروف خاص به اقدامات لازم دست زده اهداف مورد نظرش را تأمین مینماید ، و این حالتی است که از یک مرحلهٔ بسیار ابتدائی و ساده و یک گروه محدود که بحیث دهلیز، ایفای وظیفه نموده آغاز و به شکل حاد و پیچیده در آمده که مداخله گر خواهی نخواهی در آن ذیدخل شمرده میشود.

این وضع در ممالک جهان سوم که بیشتر از همه بدیگران محتاج اند صورت میگیرد و این ممالک در معرض نفوذ دیگران قرار می گیرند.

اثر سید محمود ''شکوه''

سلاح غیرت

بیابدهر چو عنقا فسانه باید کرد
به عزم راه سفر ترک لانه باید کرد

چو آذرخش بهاران به هر نفس ز شرر
به صوب تیره دلیها زبانه باید کرد

سلاح غیرت و ایمان می سزد برکف
جبین نحس عدور انشانه باید کرد

بجز خود گذری نیست آزمون دگر
بدرگه اش حذر از هر بهانه باید کرد

قدم کشی نه بجااست زین حریم ستیز
طواف کعبه درین آستانه باید کرد

اثر ز عرض وجودی به مصحف ایثار
ز خون خویش رقم جاودانه باید کرد

ز بهر قرب اجابت به آستان حرم
بسان ''شکوه'' دعای شبانه باید کرد

د دعوت کوونکی روحی ..

او د الله تعالی د نعمتونو د شکر او مننی د علامو څخه دا دی چه :

د خدای څخه ډیره ویره ولري . د اطاعت په لورئ مخ را وگر زوی او معصیت او گناهونه شا کړی . او دالله تعالی دلويي او عظمت په وړاندی تواضع او نمیني غوره کړی. او برسیره پر دی خپل علم د خلکو د ښوونی او لار ښوونی ، هدایت او سمون د پاره پکار واچوی.

او د اسلام دعوت کوونکو ته ښایي چه د هری وینا او بیانی دایراد ، او د مقالی د لیکلو ، او د اجتماع د جوړولو په پای کښی د خانه سره محاسبه وکړی. ترڅو مطمئن شی چه د ده د ژبی روانتوب اوحدابی وینا دده د غرور او ځان ښه گڼلو اسباب، د ده د لویي او کبر احساس او د ده د مغرورتیا غریزه نده را پارولی. . . او همدا رنگه دوی ته لازمه ده چه خپل احساس او روحیه د هر ډول نا ولتوب او خیرو څخه پاکه کړی. او پدی دی پوه شی چه الله تعالی ئی له خالص عمل څخه چه یوازی د خدای درضا د پاره ئی کړی دی بل هیڅ ډول عمل نه منی.

او دخپل پیغمبر په ژبه داسی فرمایی :

«الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فیها قصمته» (رواه ابو داود و ابن حبان)

کبریا او لويي زما څادر دی ، او عظمت زما لنگ (پرتوک). نو که چا زما سره پدی (کبریا او عظمت) کښی دعوی او جگړه وکړه ملا به ئی ورماته کړم.

شهرت ننګیال

دکب دریمه داسلامي انقلاب تلپاتې یادګار

د کابل ښار منظره او ښه هسې الوتې په نظر راتلله ـ او داسې ښکاریده لکه چې د راتلونکو غم لړلو او دردونکو حوادثو اټکل پرې دغسې اغیزه کړې وي ـ ښائي د داسې حوادثو او پیښولو امله د کابل ښار حوصله نیولې شوې وه.

د کابل ښار په غیږه کې تیر خاطرات خوندي ؤ، هغه خاطرات چې افغانانو د میړانې او شهامت ژوندي بیلګې بلل کیدې ـ هغه خاطرات چې د انګریزانو په وخت کې غازیانو په بالاحصار د الله اکبر په نارو حمله وروړه او د آزادۍ بیرغ یې ورپاوه، هغه خاطرات چې د غازیانو د ایمان او توري له زورنه له انګریزي فوځ نه یوازې ډاکټر (برایډن) نیمه ژواندی تر ننګرهاره پورې ورسید، هغه خاطرات چې د کابل د شیرپور په کلا کې افغانی غازیانو د انګریزانو فوځ محاصره کړې ؤ. او داسې نورې په زرګونو تلپاتې او نه هیریدونکې خاطرې او کارنامې.

د کابل ښار د ډیرو حوادثو او پیښو شاهدي ورکوله د ظالمانو او ستمګرانو د ظلم او استبداد او د آزادۍ غوښتونکو او حق مینو د هلو ځلو او مبارزو.

د حق د پلویانو د مظاهرو، الله اکبر د نارو او اسلامي شعارونو انګازې چې د باطل د ډلو او طاغوتي او فاسدو واکمنانو خلاف به رواني وې د کابل ښار په فضا کې زمزمه کیدلې.

خو د څه مودې سکوت یې ځیره خړه پړه کړې وه او نه یې ډک ؤ ـ د ثور خو نړي کودتایي حوصله ډیره تنګه کړې وه ـ خو ځلې یې د خپل ډک او پړسیدلی زړه د تشولو په خاطر د بالاحصار په غونډ، چندولو، د ریشخور په فرقه او داسې نورو مواردو او ځایونوکې له خپل ډک زړه نه د دړزو کوکارې او داسویلو دود او لوګي پورته کړي ؤ ـ خو پدې چیرته د هغه صبر کیده ـ هغه پوهیده او لیدل یې چې په لمن او غیږه کې به یې ډیرې ناکردې او ناخوالې کیږي ـ د کابل ښار تیت پرک او ځای په ځای د فریاد او چیغو کومې خلاص ؤ ـ خو پدې نه کیده، او د ډیرو لویو او غټو پیښو په انتظار کې یې ګړۍ شمارلې او لاره یې ورته پاکوله.

هو! د ۱۳۵۸ کال د کب په دریمه د کابل ښار حوصله بالکل ختمه‌شوه ځکه په‌خپله غیږه او لمن کې یې د روسي یرغلګرانو ناولې قدمونه محسوس کړل. دایې نه شوی زغملی. هو دایې نه شوی زغملی.

د کب په دریمه د ماښام د تیارې په خوریدو چې ستورو د آسمان په سینه کې سترګکو نه پیل کړل د آسمان لمنې د وینورنګ غوره کړې ؤ.

د کابل ښار له تنګو کوڅو او د کورونو له بامونو څخه د الله اکبر ناري پورته شوې ـ داسې

شور اوزوږ جوړ شو او داسې اوج يي ونیو چې د روسي گوډاگیانو غوږونه ور څخه کاڼه او زړونه يي په چوديد و شول . تا به ویل چې کاڼي بوټي او د آسمان ستوري له خلکو سره د دغه نارو بدرگه کوي .

د اسلام دښمنان وار خطا ؤ او نه پوهیدل چې څه وکړي دتکبیر دغه ناري د دوی په غوږونو له تندرنه هم سختي او سهېبي لگیدلې . د شپې په وروستي نیمايي کې خلکو له اسلامي بیرغونو سره د جوماتونو په لور مخه کړه او د سهارله لمانځه نه وروسته د اسلام بیرغونه په لاس د ښار او واټونو په خوا راووتل - هو هغه ورځ د کابل ښار زړه یخ شو او ساه يي په آرامه ویستله .

د تکبیر له نارو سره - روسان دې زموږ له وطن څخه ووزي او داسې نورو ورته شعارونو د کابل ښار په فضا او ځمکه زلزله گډه کړې وه زړو وړو او ځوانان په واټونو کې د آزادي ناري پورته کړې وې.

مزدور عسکري صاحبمنصب د خلکو د دغه طوفان له جوک او بهیر نه پټیدل - کوم یوه به چیرته چادر پیدا کړ ، د خپلې دریشي د پاسه به يي اغوست ، ځینو به خپلې خولې غورځولې او په منډه منډه به يي دریشي ایستلې د سړکونو د دواړو خو او ویالې د عسکري صاحبمنصبانو له خولیو او د خولیو د پاسه له خلقي نشانونو څخه ډکې وې پیغلو او میرمنو خپل تکري او لوپټې د هغوی په سرونو اچولې .

روسي عسکر خو داسې وار خطا ؤچې دوسپنوله غارونو (ټانکونو) څخه بهر ته نه شوی راوتلی .

د خلکو جوک او بهیر لاپسې زیاتیده او د قیام او پاڅون دغه اور نور هم تازه کیده او لمبې يي او چتیدل .

بریخر مهال د روسي ټانکونو ، د هشکو او ماشنگنو له خولو څخه د دغه مؤمنو او ننگیالیو په لور لمبې پورته شوې په پاخه سړک او واټو نوکې دوینو لیکې په یوه عجیبه او ښکلې انځور سره بریښیدلې - پس له هوانه هلیکوپترو داورسکروټې اوروله .

د دغه سپیڅلي قیام په اوږدوکې په سلهاو تنو د شهادت جامونه پورته کړل او پرهر ژلیو او ټپیانو په روغتونو کې هم د اسلامي مینې په ولوله د روسي د رملو او دکمونستو ډاکترانو له لاسه پټۍ لگولو ته هم غاړه نه ایښوده او د شهادت په تکل ؤ.

هغه ورځ د کابل ښار لکه تبې ایشیده او وینو داري وهلې او د آزادي چیغې پورته کیدلې . هو ! د کابل ښار زړه تش کړ او دوک يي له زړه نه ویوست، او پخپله لرغوني غیره او لمن کې يي د آزادي نوي مضمون د اسلامي انقلاب په زرینه او ښائیسته پاڼه د وینو په رنگ انځور کړ .

د کابل ښار په خپله سینه کې یو بې ساري تلپاتې یادگار خو ندی کړ ، داسې یادگار چې ویاړ يي دښارونو او یادگارونو ویاړدی ، داسې یادگار چې د اسلامي انقلاب په لړکې د یوه شانداره قیام او پاڅون خاطرې پکې په وینو انځور شویدي - او د زماني حوادث باد او باران او هر څه . . . د دغو انځور ښکلا او ځلا نشي کمولې . او دا انځور او نقش په خپلو لیکو کې د آزادي، حریت او د دغه انقلاب او پاڅون د برې زیرې وړاندې کوي .

ښاد دوی د کب د دریمې د شهیدانو روح !

نویسنده : دکتر عبدالحی «پنجشیری»

راز پرستش

پرستش غایت هستی انسان

خداوند ـ کائنات را بشمول انسان و دیگر موجودات در کاملترین وجه و در نهایت کمال ممکنه آفریده است . این کمال عالم هستی از آنجا ناشی میشود که همه فرمانبر سنت های جاویدان و اوامر تکوین آفریدگار شان می باشند . هیچ جزئی از اجزاء دستگاه آفرینش مجال کمترین تخلف از مشیت ازلی و اراده های کلی پرودگار شان را که در مظهر قوانین طبیعی ظهور می‌کند، ندارد. مخلوقات درجه بدرجه‌واجد کمال اند وعالم هستی دارای درجات ومراتب‌متفاوتی از وجودکمال می باشد. هر مرتبه‌ازمراتب‌عوالم‌هستی نسبت‌بدرجهٔ قبلی، متکاملتر ونسبت بدرجهٔ بعدی، ناقص ترست . چنانکه عالم جماد نخستین مرتبه را ـ عالم نبات درجهٔ دوم را و عالم حیوان مرتبهٔ سوم را و بالآخره عالم انسان بر ترین مرتبهٔ کمال را حائز است . هر قدر موجودات در نردبان هستی و مراتب آفرینش بالاتر جا دارند ، به همان پیمانه ، بالنسبهٔ به مراتب پائینی تا حدی از خود ارادیت و آزادی برخوردار می باشند چنانکه جمادات کاملاً محکوم قوانین تکوین بوده بلااختیار در حرکت می باشند نباتات کمتر نشان خود ارادیت بروز می دهند و به میل خود شاخه های شان از سایه به آفتاب می گرایند . حیوانات بیشتر صاحب کمال اند و از خود حس و حرکات و افعال شعوری نشان می دهند مگر انگیزهٔ سلوک و زمام افعال شان بدست غرائز و تمایلات طبیعی شان است . مگر انسان در قلهٔ آفریده ها و مرتبهٔ بر ترین مخلوقات از حیث فطرت خود قرار دارد و از آزادی نسبی و ممکنه و از خرد مندی و خود ارادیت بحدی برخوردار است که خدایش صورت سرشتی او را بهترین صورت ها (احسن تقویم) و خودش را خلیفهٔ روی زمین می خواند . هر یک عالمی از عوالم مذکور ، به نوبهٔ خود درجات و مراتب فراوان دیگری دارند . پس انسان که بحیث اکمل مخلوقات ـ صلاحیت تکلیف و حمل بار امانت را دارد . از آنروست که تا حدی از اختیار برخوردار و قدرت تصرف ، ابتکار و سر پیچی را دارد و چون مخلوقات عوالم نبات و جماد و حیوان فاقد عقل و منطق و اختیاراند ازینرو خداوند همهٔ امور معیشت شانرا از طریق قوانین تکوینی و طبیعی

و نهایتا از طریق نظام غرائز، تدبیر و سر رشته شده است ازینرو هیچکدام یارای تخلف را ندارند و نظام حرکات و معیشت شان یکنواخت و یکسان می باشد چنانکه قوانین تکوینی حاکم بر جمادات ثابت و نظام حیاتی ـ اجتماعی مورچگان و زنبورعسل فی المثل ثابت و یکنواخت می باشد.

اما انسان چنین نیست بلکه برای احراز مکلفیت و داشتن مرتبۀ نهائی کمال، تا حدی آزادی دارد و بعلاوۀ قوانین تکوینی و طبیعی بخواست و ارادۀ خود نیز میتواند چگونگی زیستن خویش را انتخاب نماید. پس باین ترتیب بعلاوۀ قوانین طبیعی و تکوینی و نظام غرائز قسمتی از آئین زندگی اش بسته به انتخاب خودش نیز می باشد. فی المثل ضربان قلب و گوارش غذا را در زندگانی اش قوانین تکوینی تهیه میدارد و میل بغذا و جنس مخالف را غرائز تأمین می کند اما نحوۀ زیستن و چگونگی اخلاق و اعمال و اعتقاداتش تا حد زیادی بسته به انتخابش می باشد. این است که انسان برخلاف دیگر عوالم متذکره در انتخاب چگونه زیستن و سیستم اعتقادات و آئین زندگی اش تا حدی مختار و کاسب می باشد، و کاملاً محکوم جبر طبیعی و تحکم غرائز نیست و چون انسان نمیتواند به نیروی عقلی و دانش خویش برنامۀ حیات و آئین زندگی سلیم و ناموس اجتماعی صحیح را در یابد، ازینرو خداوند برای عالم انسانیت آئین حیات و شیوۀ چگونه زیستن سلیم را از طریق انبیاء کرام علیهم السلام عنایت کرده است. و آنها قوانین تشریعی و تنزیلی یاد شوند که در جهت نیل انسان به فلاح و رستگاری تشریک هر دو نوع احکام تنزیلی و تکوینی ضرور می باشد.

اما انسان در پیروی از قوانین طبیعی مانند سائر موجودات عوالم هستی گریزی ندارد و خواه نخواه، آنچنانکه طبیعتش و مزاجش ایجاب می کند، قلبش ضربان می کند، و اراده اش نافذ نیست مگر بازهم از طریق خود قوانین طبیعی (فی المثل از طریق استعمال دواء) اما بر خلاف در تبعیت و عدم تبعیت از قوانین تنزیلی مختار می باشد، نه مجبور. چون ثابت است که موجودات پیرو نظام تکوینی در کاملترین وجه ممکنه قرار دارند، پس پیروان قوانین تنزیلی نیز کاملترین مخلوقات می باشند. و اطاعت از قوانین تنزیلی و هدایات الهی روح پرستش و عبادت می باشد چون خلقت انسان بمنظور احراز منصب خلافت است و منصب خلافت از استعداد مکلفیت ناشی میشود و استعداد مکلفیت هم از آزادی درونی اش می باشد. ازینرو ثابت می گردد که غایت پیدایش انسان و دیگر مکلفین همانا پرستش و عبادت می باشد. چه هر قدر که انسان مطیع او امر خداوند باشد بهمان پیمانه از جبر عوامل درونی و برونی ماسوای خدا می رهد و بروح انسانیت نزدیک نزدیک میشود و در نتیجه حاکم بر عالم مخلوقات و عوالم هستی می گردد.

این است که می گوئیم پشریت ـ وقتی بکمال نهائی واصل میشود که بندۀ خدا و خواجۀ طبیعت گردد. و این است مفهوم «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» پس چون ثابت شد که کمال از آزادی سرچشمه می گیرد و آزادی از عبادت و همچنین ثابت شد که غایت هستی و حکمت خداوند از آفرینش حصول کمال است ازینرو ثابت میشود که حضرت محمد(ص) بعنوان برترین نمونۀ کمال خلاصۀ کائنات وزبدۀ آفرینش است.

(ادامه دارد)

شهرت ننگیال

دافغانستان دمسلمان ملت جهادته یوه کتنه

په افغانستان کی د روسی تیری کوونکو خلاف د قیام او جهاد لپاره د جنگیالیو عمومی احضار او د دغه سپیڅلی جهاد په هر سنگر کی د سر تیرو مجاهدینو گډون د نړی د جنگی او عسکری پالیسی په څیر صورت ندی نیولی ، د جنگیالیو دغه د او طلبانه او عمومی احضار داسی ندی طرح شوی کوم چی به نړی کی معمول دی . دا دی جنگ او دفاع له وزارت یا دولتی احضار ، احتیاطو ، سفر بری ، پچی (قرعه) او یا رسمی حوالی له مخی ندی شوی ، بلکی د دغه سپیڅلی جهاد او دغه اور لړلیو سنگرونو سپاهیان د اسلامی تشخیص او اسلامی عقیدی په اساس په همدغی رسی او مزی سره را ټول شویدی او د پورتنیو نړیواله معمولو اساساتو نه پرته ، یوازی او یوازی همدغه اسلامی درک او عقیدوی یو والی او پیوستون په یوه سنگر کی د یوه ټاکلی هدف لپاره سره را غونډ کړیدی . د مجاهدینو د لښکر او سپاه ، اذوقه ، وسلی او نور مایحتاج او اړتیاوی هم د دولت او یا کوم بل خارجی حکومت له خواندی تهیه شوی بلکی پخپله د همدی اسلامی عقیدی خاوندانو او پیرانو په غاړه اخیستی دی ، چی تر اوسه پوری په نړی کی د دغه ډول احضار او مقاومت ساری ندی لیدل شوی د دغه احضار او جهاد همدا مشخصات او خصوصیات ؤ چی تش لاسی مجاهدین د یوه ستر نړیوال قدرت سره بریالی ډغری وهی او پرمخ روان دی .

که پدی ترڅ کی څوک په لږ غور سره د روسیی د نړی خور قدرت او د هغه مادی تجهیزات او په مقابل کی یی د تش لاسو مجاهدینو حالت مطالعه کړی ، بیله دی چی د ایمانی توان او ټاکلی هدف مرسته د مجاهدینو په حال شامله و بولی بلی نتیجی ته نه شی رسیدلی .

روسیه د نړی د سترو استعماری قدرتونو په قطار کی له مادی او جنگی اړخه په نومړنی لیکه کی ځای لری ، او ور سره د وارسا د پکت هیوادونه په زغرده او ښکاره ډول په څنگ کی ولاړ دی ، د نړی په هره قاره او گوټ گوټ کی د روسی په پکت کی شامل هیوادونه دروسی په پلوی او د هغه داستعماری غوښتنو او امرو د تعمیل لپاره چمتو او لاس په نامه ولاړ دی .

خو د دی په مقابل کی د افغانستان مسلمان ولس پداسی حال کی چی له یوی خوا د تیرو عاقبت نا اندیشه او فاسدو زمامدارانو د غلطو سیاستونو له مخی له راز راز ستونزو او مشکلاتو سره لاس او گریوان ؤ ، د غربت او بیوزلی په تنگ او تیاره محیط کی تش لاس وږی نس او لوڅ تن که کراوونو او ناخوالو سره مخامخ ؤ د حاکم الحادی نظام د

اختناق او وحشت سره سره پداسی حال کی چی د سرسری هم نه ؤ معلوم سره را ټول شول او په عمومی قیام ئی لاس پوری کړ او بیا دجګړی په تاوده ډګر کی هم د جنګی تجهیزاتو له مخی د افغانستان د مجاهدینو او روسی یرغلګرو قوواو تر منځ له ځمکی نه تر اسمانه پوری فرق دی ، مجاهدین په ډیره سختی سره یو ټوپک لاس ته راوړی شی ' او د یوه ځای نه بل ځای ته د خپلو جنګیالیو دلیږدولو هیڅ وسایط نلری خو یرغلګرو قوواو ته د وسلی په لاس ته راوړلو او یا د یوه ځای نه بل ځای ته د فوځیانو په لیږدولو کی هم د ځمکی او هم د هواله لاری هیڅ مشکلات نشته د افغانستان له مجاهدینو سره هیڅا هم ځرګند ملاتړ و نه کړ او په یوازی ځان او تش لاس د جګړی میدان ته وراندی شول .

د افغانستان مسلمان او قهرمان ملت پداسی حال او شرایطو کی چی حتی د نړیو محدوده امکانیاتو لا هغه وخت ځرک او امید هم نه ښکاریده ، هیڅ ئی نه درلودل او نړیوالو هم ورته سترګی نیولی وی او نندراه ئی کوله د روسی ښکیلاک مقابلی ته د فولادو د غره په څیر ودریده د چا دا باور را ته چی دغه تش لاسی . بیوزلی په غربت کی لا لهانده او دور سته پاته هیوادو په لړکی بیرته پاته هیواد او بالآخره د تیرو نا مطلوبه رژیمونو د تسلط په ژر نده کی دل شوی ملت به د نړی د یوه ستر استعماری قوت سره مقابله کوی او داسی غابښ ماتوونکی ګذارونه به ورکړی .

نن د روسی تیری کوونکو خلاف د افغانستان ولس عملیات او مقاومت د تیښتی او جګړی په څیر چریکی جنګ ندی ، بلکی مجاهدین هغه فاتح او بریالی ځوا کونه دی چی حتی د کابل ښار په ډ ننه کی د دښمن ورستی سنګرونه له منځه وړی . دا تکی څه مبالغه نده بلکی یو ریښتنی واقعیت دی چی د نړی ژور نالستانو او خبریالانو هم پری اعتراف کړی دی هغه ولس چی په نس وږی په تن لوڅ ، بیرته پاته او په غربت کی ډوب ؤ نن دنړی د یو ستر استعماری طاقت په وړاندی د بریالتوب او اتلوالی د مظاهری ځرګند او انکار نه کیدونکی ژوندی مثالونه وړاندی کوی چا فکر کاوه ! چی دغه د لکونو ستونزو او نا خوالو په سمندر کی لاهو بیوزلی او تش لاسی ولس به په دغسی میړانه او زړوتیا سره را ولاړیږی او د روسیی غوندی طاقت به په ګونډو کوی .

خو ایمان او عقیدی داهی څه ثابت کړل ـ هغه په نس وږی او بیوز له ملت او هغه بیرته پاته خلک ، او هغه د نیمی پیړی راهیسی د نا مطلوبه رژیمونو په منګولو کی را ښکیل ولس په ډیره بیړه بیړه سره را غوڅیدیری او د فری خور دښمن مقابلی ته وړاندی کیږی ، دغه ولس ملت او دغه وګړو هیڅ نه درلوده ، خو ټینګ ایمان او کلکه عقیده ورسره وه ، او د همدغه ایمان او عقیدی په قوت وتوانیدل چی د دښمنانو پوزی په خاورو پوری وسولوی .

که په نړی کی د پیښوشو یو جګړو حالات او تاریخ مطالعه کړی شی نو د افغانستان د تش لاسی ملت په څیر به د قیام او مقاومت دغه ډول ساری دیر لږو موندلی شی .

د افغانستان د تش لاس ولس او د نړی د ستر قدرت روسیی تر منځ دغه نا متوازنه او نا اندوله جګړه له څلورو کالو راهیسی روانه ده هر ګړی ، هره ورځ ، هره هغته ، هره میاشت او هر کال چی تیریږی د روسی یرغلګرانو د ماتی او رسوائی خبر ـ او د مسلمانو مجاهدینو د بریالیتوب او اتوالی زیری له ځانه سره لری او زمانه ئی په خپله سینه ګی خوندی کوی .

(نور بیا)

مجاهد

ای مجاهد بجهادی و جهاد
آفرین بر تو و بازوی تو باد

باد بازوی تو پرتاب و توان
که ز تاب تو رسد شوکت و شان

ای مجاهد بهمه نیرو ، تو
بهمه نیروی این بازو ، تو

بهمه سعی نهائی خیزی
تا که خون همه دشمن ریزی

خواهی از جهد که بستیزی تو
خون دشمن بزمین ریزی تو

چشم امید همه اهل وطن
از تو این باشد و بشنو از من

کمر خویش چو مردان بندی
همچنان در رهٔ یزدان بندی

هدفت دین مقدس باشد
هدف دین ترا بس باشد

پی امحای مفاسد بر خیز !
سعد(رض)گردیده وخالد(رض)برخیز

تا که در خلد برین جات شود
دشمن دوزخی ات مات شود

خیز با نیت پاکیزه بخیز
گرم پیکار شو ، مست ستیز

یار همسنگر خود باش چنان
که خدا گفته باهل ایمان

دست همرزم چو همرزمان گیر
سختی دهر همه آسان گیر

بینوائی تو ، نوا باتو بود
با خدا باش ، خدا باتو بود

چون علی(رض) راه حقیقت می پوی
دست از غیر حقیقت می شوی

رزم را همچو علی (رض) پیش ببر
ای مبارز بعلی دار نظر

که چو با بستهٔ خود دستی یافت
یعنی از بادهٔ حق مستی یافت

تیغ بکشید که خونش ایزد
یعنی با دشمن حق بستیزد

اندران وقت تف انداخت بروی
یعنی با روی علی(رض) آن بدخوی

چون علی تف برخ خویش بدید
تیغ را پس بغلانش بکشید

گشت حیران ز چنین حال اسیر
گفت ای شاهد دین شیر دلیر

ز چه شمشیر نمودی به نیام
صبح من گشت ز حیرت چون شام

پیش از آنکه برخ پاک تو من
تف نکردم تو بودی دشمن تن

سعی در کشتن من میکردی
دور جانم ز بدن میکردی

حالیا که برخت تف کردم
بی ادب گشته و دم آوردم

در چنین حال تأنی از چیست ؟
مانع کشتن من برگوکیست؟

بشنو اکنون که علی شیر خدا
مرد حق حاکم این نفس و هوا

بجوابش که ز اسرار نهفت
گفت بسیار و در آخر این گفت

ومار میت اذ میت ولکن الله رمی

همه کار و همه پیکار از او است
همه راه وهمه پندار از او است

نزنم بهر صفا دم قدسی
گر زنم نیست بجز از المی

تانکردی بر خم تف بودم
مست راه حق و آن پیمودم

تو اگر گبر و مسلمان هستی
بندهٔ بردهٔ یزدان هستی

خون همی ریختمت بهر خدا
که خدا بود دران حال گواه

نفس بجیهد ز تف کردن تو
نفس را نیست روا گردن تو

پس از این خیز که آزاد شدی
برو از من که دگر شاد شدی

گبر سر بر سر زانو بنهاد
بخضوع و بخشوع لب بکشاد

گفت ای جان جهان گنج نهان
بکجا از تو شوم من پنهان

عرضه کن راه مسلمانی را
جان بده این تن بیجانی را

گبر را دولت اسلام کشید
شربت از بادهٔ اسلام چشید

با همه قوم مسلمان گردید
همه تن بود همه جان گردید

ای مجاهد چو علی راه گزین
مرد حق شو رهٔ الله گزین

کاندرین راه خدا یا ور تست
کامیابی دو جهان در بر تست

مطمئن باش ظفر خواهی یافت
نظری کن که ظفر خواهی یافت

یا باین نیت اگر کشته شوی
گر بخون غرقه و آغوشته شوی

روح پاک تو جهان میگیرد
یک زمین نی که زمان میگیرد

بهر هر قطرهٔ خونت یزدان
دشمنت را بکشد از تن ، جان

جای تو نیز بهشتیست بهرین
به بهشتی که خدا داد ، نشین

لیک ایمرد مجاهد در یاب
برهٔ نفس مرو ، نیست صواب

دست حق ، دست شیاطین نشود
دست شیطان شده ایمین نشود

زینهار از رهٔ این نفس پلید
دور باید شد و دامن بکشید ـ

مال دنیا نکند مغرورت
نشوی غرهٔ این مزدورت

منصب جاه زراهت نکشد
هم از این راه بچاهت نکشد

ای مجاهد بخود آ ، بینا شو
سینه را کن سپر و سینا شو

چه تجلی ز خدا روز نخست
بتو پیوسته رسیده است درست

اندران روز که با نام خدا (ج)
کمر خویش ببستی بملا ـ

دست تو بود تهی از همه چیز ـ
یاورت بود خداوند عزیز

بودی یک دل بهمه یاران ، تو
بهمه یارو مدد گاران ، تو

نیتت پاک و دلت پاک و صفا
بخدا بود ، نگاهت بخدا

زان جهت بود خدا یا ور تو ـ
دا وری کرد بسی دا ور تو

دست تو یافت بسی تاب و توان
کمرت بسته شد و بسته میان

ابتلا بود خدا را با تو
استحان بود خدا را با تو
تو که با دست تهی از بنیاد ـ
ـ کمر خویش بستی بجهاد
حال که تاب و توانت باشد
طالع و بخت جوانت باشد ـ
از چه تغییر نمودی اکنون
اینچه افسانه شنیدی ز افسون ؟
چه فسون خوالد ترا نفس پلید ـ
که بسوی خودش اینگونه کشید ؟
چه فسون خواند ترا حرص و آز
نیازت بنشانید بناز ؟
چه فسون خوالد ترا منصب جاه
که بعزت بکشیدت از راه ؟

★★★

روسی از خاک تو بیرون رفته
یا که از شهر بها مون رفته ؟
قدرت پرچمیان گشته تباه
خلقیان جمله فتادند بچاه ؟
بیرق دین مقدس بر پا
گشته در شهر و نواحی بالا ؟
هیچ زین یک نشده آه افسوس
که چنین حاکم ما گشته خروس
روس را سخت قرار است مدار
ننموده ز دیار تو فرار
تانک و طیاره و تجهیز اتش
همه آماده بود آفاتش ـ
پرچمیها بتلاش اند هنوز
به نهانی و بفاش الد هنوز
خلقیان نیز صداها دارند
همه آ واز درا ها دارند

یک گروهیکه گروه کار اند
ظاهراً مور و لیکن ما رائاند
شعله ها نیز بزیز پرده
رنگ تزویر بجا آورده
باهمه این توز خود خواهی خویش
میزنی بر دل خود هر دم نیش ـ
بر سر جیفهٔ دنیا بنزاع
شب روزت گذرد واه متاع
این متاع دام شکست تو بود
بگذر این که بدست تو بود
با برادر سر جنجال گذار
یار شو با همه و مال گذار
دیو هائیکه نهادند نهاد
بکن از سینهٔ خود این بنیاد
راه ده بر دل خود عقل و ملک
تا که این هر دو رساند بفلک
« من کان لله کان الله له »
با خدا باش خدا را دریاب
برضا باش و رضا را در یاب
تا از این راه بمقصود درسی
بندگی کن که بمعبود رسی
با خبر باش که دشمن ز کمین
اختلاف افگندت سخت ببین
دست او کار کند سر و علن
آشکارا و نهانی دشمن
فتنه انگیزد و خوش بنشیند
خار اندازد و گلها چنید
با چنین فتنه چرا حیرانی ؟
بچه حیرانی و سر گردانی ؟
چشم بکشاو بعبرت بنگر
با همه هوش نظر دار نظر ـ

با برادر چو برادر می باش
با همه نیک و برابر می باش
ای مجاهد بهمه یاری کن
خوب ایثار و فدا کاری کن
که خدا یارو مدد گارت باد
بهمه حال خدا یارت باد

(مناجات)

ای خدا ای همه را چشم امید
بامید تو جهان راست نوید
گر نباشد رهٔ امید از تو
ور نگردد سیه اسپید از تو
چه کند بندهٔ بیچارهٔ زار
که فتاد است درین ورطه زکار
چارهٔ اینهمه بیچاره نما
کام این دشمن ما پاره نما
زشتئی ما ز نظر زیبا کن
تو مهر کن و رعنا کن
گر چه اندر خور احسان تو ما
نیستیم ، ای همه را پشت و پنا -
بر در تو سر خود را بزمین
میگذاریم بصد درد حنین
آتش میهن ما کن خاموش
بنده و برده خود را مفروش
پاک کن خاک تو از دشمن ما
باز بخشای بما میهن ما
تاپس مهر ز دین اسلام
بکن افزون تو ز احسان تمام
باز از دولت اسلام رسان
دولتی کو که بود جاویدان
تا باین دولت جاوید زئیم
دولتی است که جاوید زئیم

انقلاب در انقلاب

سالها مورد حمله و انتقاد قرار گرفته باشد بعد از تغییر و تحول سیاسی که اساساً شکل مخالف آن باید گرفته شود ، یکبار با ۱۸۰ درجه تغییر عملاً و بدون هیچگونه اظهار نظر باز به آن پناه برده شود و قصهٔ پوست خربوزه عملی شود جای بسیار تاسف و خجالت است . . .

در حالیکه این روش ، کاملاً متفاوت از روش آن طبقات است زیرا طبقات حاکمهٔ آن زمان ، زندگی پر مصرف و لوکس را از پدران خویش به ارث برده بودند و کمتر کسی یافت میشد که با بقدرت رسیدن لوکس شده باشد .

پایان

مسئولیت . . . ؟

بیم و خوفی و بدون آنکه رعایت خاطر اربابان و قدر تمندانی را نموده باشید وبی آنکه تعصبات ، گرایش هاو وابستگی های حزبی و گروهی ، و سوسه هائی در خاطره های عزیز و گرامی تان ایجاد کند دست های آغشته بخون و آلوده بگناه این و آن را سخت بربندبد و جلو ریزش این خونهای داغی را که دارد سیلابی شود و بنیان هستی ملتی را بدین ذلت و در بدری ، درهم نوردد، سد سازید و امر به معروف و نهی از منکر را بخاطر رسیدن برضای خدا و بجهت راهیابی به جامعهٔ توحیدی و عدل الهی، جاری کنید و سنت متروکه فرستادگان پاک نهاد خدای بزرگ را زنده نگهدارید که فلاح و سعادت دارین نصیب تان شود و مسؤلیت عظیم و سنگین تان در پیشگاه خدا و نزد نسل ها و عصر های مستقبل تاریخ رفع گردد .

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

وذكر ابن ابى الدنيا من حديث ابن عمر يرفعه ، والذي نفسى بيده لاتقوم الساعة حتى يبعث الله امراء كذبة ووزراء فجرة ، واعواناً خونة وعرفاء ظلمة وقراء فسقة ، سيماهم سيما الرهبان ، وقلوبهم انتن من الجيف ، اهواؤهم مختلفة فيفتح الله لهم فتنة غبراء مظلمة فيتهاوكون فيها ، والذى نفس محمّد بيده لينقضن الاسلام عروة عروة ، حتى لا يقال الله الله . لتأمرن بالمعروف ، ولتنهون عن المنكر ، اوليسلطن الله عليكم شراركم فيسومونكم سوء العذاب ثم يدعو خياركم فلا يستجاب لهم لتأمرنّ بالمعروف ، ولتنهون عن المنكر ، اوليبعثن الله عليكم من لايرحم صغيركم ولايوقر كبيركم"

جواب الكافي صفحه ٥٤

ترجمه : ابن ابى الدنيا از عبدالله بن عمر(رض) اين حديث را مرفوع ذكر ميكند : (جواب الكافى)

سوگند ميخورم بآن ذاتيكه نفس من در تصرف اوست برپا نمى شود قيامت تا آنوقت كه بفرستد خداوند ، آمران دروغگو و وزيران فاسق ، و معاونان خائن ، و نمايندگان ظالم ، و قاريان فاسق ، كه علائم شان، علامهٔ زاهدان و دلهاى شان بدبو تر از نجاست، آرزو هاى شان مختلف ، پس ميكشايد خداوند براى شان عذاب (انقلاب) عالم‌گير تاريک را پس متحير ميگردند در آن ، و سوگند . بذاتيكه نفس محمد(ص) در تصرف اوست كه پرچه پرچه ميكنند اسلام را تا آنوقت كه كس نام خدا را نميگيرد.

هر آئينه امر كنيد بكار هاى شائسته و منع فرمائيد از كار هاى ناپسند ، يا اليكه خداوند مسلط ميكند بر بالاى شما شريران و مفسدان شما را پس ميرسانند بر شما سخت ترين عذاب را ، باز دعا ميكنيد پذيرفته نمى شود دعاى شما .

هر آئينه امر كنيد بكار هاى پسنديده و منع كنيد از ناشايسته يا مسلط ميسازد خداوند بر بالاى تان كسى را كه رحم نميكند خوردان شما را و نه احترام ميكند بزرگان شما را.

تصحيح ضرورى

در صفحه ٨ سرمقالهٔ همين شماره درستون اوّل ،

سطر ١٩ ، (المعاده - ٨) به (المائدة - ٨)

و در سطر ٢٨ : (الآيه الاعراف - ١٥٧) به

(الاعراف - ١٥٧) تصحيح وخوانده شود

آنهائیکه خیال میکنند مسلمانند ولی با ستمگرها
وبیدادگرها نمی جنگند واز حقوق همه رنجدیده ها
وستم کشیده های جهان دفاع نمی کنند
یا اشتباه میکنند ویا منافقند ویا از اسلام چیزی
نفهمیده اند .

(سیّد قطب شهید ح)

قیمت تک شماره:

در داخل کشور ۳۰ افغانی
درخارج ازکشور ۲ دالر